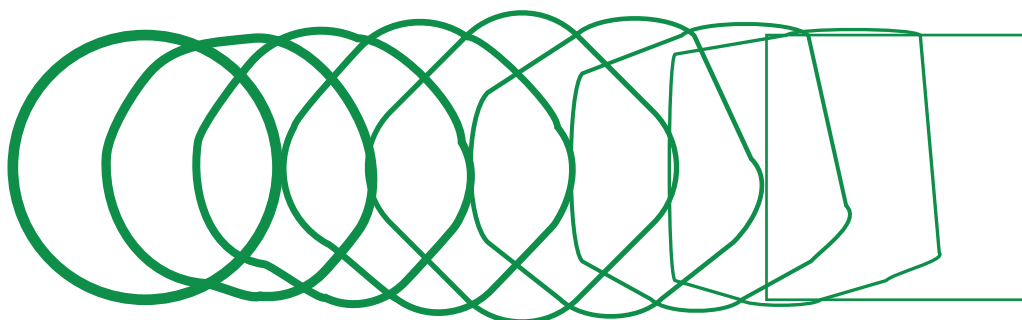


مدیریت ارتباطات

ماهنامه تحلیلی، آموزشی و اطلاع‌رسانی شماره ۱۶۶ و ۱۶۷ اسفند ۱۴۰۲ و فروردین ۱۴۰۳ قیمت ۱۲۰۰۰۰ تومان



قطب‌الدین صادقی از گفت‌وگو و در مذمت انفعال و سکوت می‌گوید
هیچ کشور و انسانی، مفت به جایی نمی‌رسد

با آثار و گفتاری از:

مهدی افروزم‌نش، نبوشا طبیبی، مهرداد خدیر، عبدالجواد موسوی، علی مسعودی‌نیا، موسی اکرمی، رضا یعقوبی، بابک زمانی، مسعود سپهر، اشکان قشقایی، رضا صائمی، مهدی کمپانی زارع، میلاد نوری و...

بهاریه‌ای از فریدون صدیقی برای بچه‌هایی که دیروز و امروز و فردا را جا گذاشته‌اند
شاید سیب چکه کند از درخت

حالا و اکنون بهار کم‌کم سبز می‌ریزد در روزگار پاییزی ما که بیکاری مزمن، گرانی مهلک و جان ارزان‌تر از نان است. زندگی برای مردمان سال‌های دور و کمی نزدیک، آمیخته با رنجوری است؛ مگر نگفته‌اند دانستن رنج است و رنجوری یادآوری خاطرات است و اگر زنده‌مانی، نام دیگر زندگی است و همچنان محترم است، به‌خاطر عزت‌بخشی به هستی بچه‌هاست؛ بچه‌هایی که دیروز و امروز و فردا را جا گذاشته‌اند و در پس فردا همدیگر را ملاقات می‌کنند. برای اینان بوی باران در سال‌های خشکسالی می‌تواند خود باران باشد.

پرونده ویژه تغییر، مفهومی که از مادرمان زمین می‌توان آموخت
موسم پوست‌اندازی

تغییر خودداری از مردن است. مردن نه به آن شکلی که پوست و استخوان به خاک بمالد، بلکه از این رو که هر نوع توقفی هم مردن است. جمود مردن است، خشکی مردن است، ایستادن مردن است. آدمی در حرکت جان می‌گیرد. آدمی نشان داده معجزه‌اش در توانستن است. این بزرگ‌ترین تفاوتش با حیوان است، اما انسان بدون حرکت اصلاً انسان است؟ به درخت و گیاه، یا جانور شبیه‌تر نیست. به تکرار مداوم همان کارهای هرروزه، به تن‌دادن به جهان محدود شناخته‌اش، محدود به غریزه و دیگر هیچ.

هیوا نزدیک به رویا

آژانس خلاقیت هیوا با افتخار قادر به ارائه خدمات زیر است:

اجرای کمپین های
دیجیتال مارکتینگ

اجرای غرفه های
نمایشگاهی

استراتژی کمپین های
تبلیغاتی

استراتژی روابط عمومی

برگزاری ایونت

تبلیغات فرودگاهی

بیلبردهای شهر قشم

سند هویت برند

سند هویت بصری

خلاقیت

تولید محتوا



 hivaagency_

 hivaagency.com

 info@hivaagency.com





یک چتر حمایتی مطمئن برای کارآفرینان

بیمه درمان تکمیلی کسب و کارهای کوچک و متوسط



www.melat.ir
۰۲۱-۸۵۳۳۳



شریک وقت اضافه

با نماینده بیمه تعاون شدن،
از وقت اضافه‌ها پول بساز.

www.extra.taavon-ins.ir



مکالمات برات درآمد داره!





بیتوجه

اعتبار بازار



ویژه بازاریان، صاحبان مشاغل و کسب و کارها

دریافت تسهیلات، ۲/۵ تا ۵/۵ برابر میانگین حساب

۵ فرصت دریافت تسهیلات در یکسال



بانک ملت
bank mellat

نیکی به حساب می آید

۱۰۰۱ جایزه ۲۵۰ میلیون تومانی
و صدها هزار جایزه ارزنده دیگر

Today

واریز به حساب

مبلغ: ۲,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال +

جشنواره حساب های قرض الحسنه پس انداز

12:29



راه حل های نوآورانه

۱۴۰۳

۲۳ سال پرداخت امن

سه سال نیا مبارک

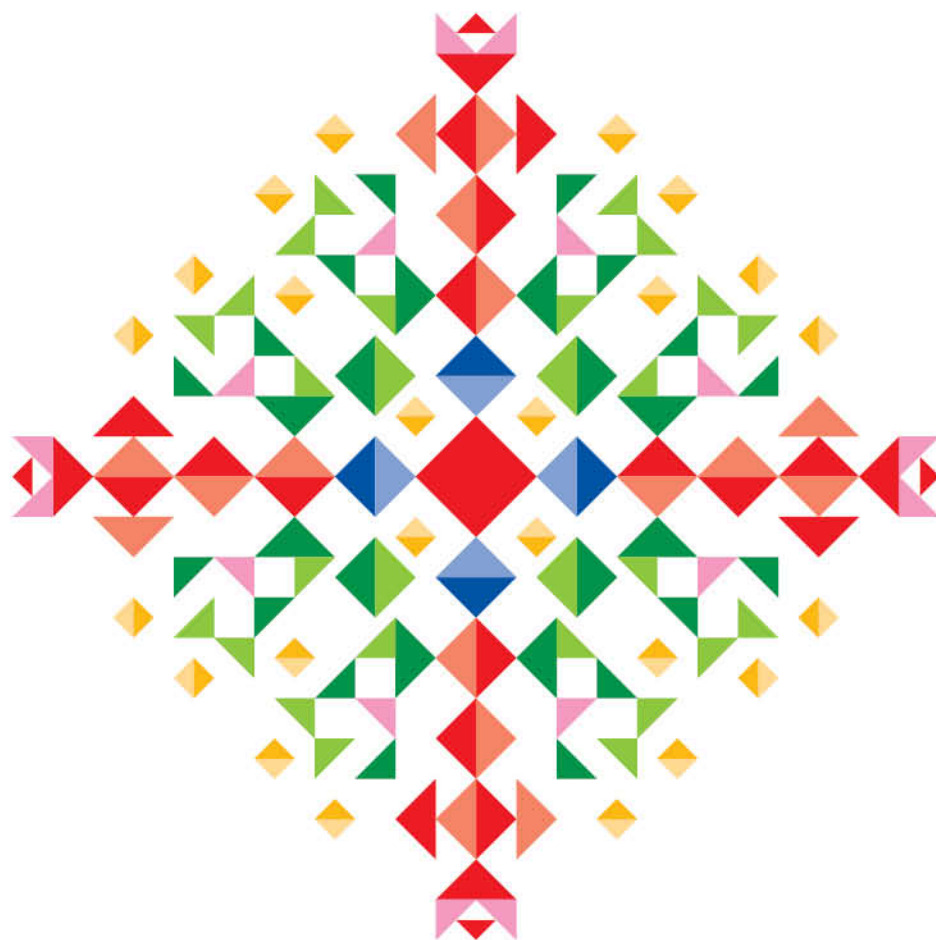


« هر کجا هست خدایا
به سلاحت دارش

تاپ، نخستین انتخاب
www.pec.ir

تاپ، اولین شرکت صنعت پرداخت کشور
ارائه دهنده خدمات پرداخت به کسب و کارها





سال ۳۴۰۱ مبارک

ارتباط با مشتری ۸۲۴۶۸ (۰۲۱)

Dana-insurance.com



جشنواره زمستانه بیمه دی یکم دی تا چهارم اسفند

۲۰ تا ۷۵ درصد تخفیف بر روی انواع بیمه نامه‌ها



شبکه‌های اجتماعی

@dayins24

۱۶۷۱ ☎

WWW.dayins.com

دی‌دور
DAYDAR

www.daydar.ir



کا جاباب

درگاه خدمات غیر حضوری بانک کشاورزی

اداره کل روابط عمومی
مرکز ارتباط سبزی: ۰۲۱-۸۱۳۰۱
www.bki.ir





جوایز داغ قرعه‌کشی «وین کارت» ۳ برابر شد!



بانک رفاه کارگران

REFAH KARGARAN BANK



قرعه‌کشی حساب‌های قرض‌الحسنه پس‌انداز در سال ۱۴۰۳



نیکی به یادگار می‌ماند

ریالی	۲,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰	جایزه‌ی ویژه‌ی نقدی	۱۰۶۴
ریالی	۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰	کمک هزینه خرید لوازم خانگی تولید داخل	۶۶۴
ریالی	۵۰,۰۰۰,۰۰۰	کمک هزینه خرید صنایع دستی	۶۶۴

و میلیاردها ریال جوایز نقدی دیگر

- شرایط شرکت** ■ حفظ حداقل موجودی ۵۰۰/۰۰۰ ریال طی ۳ ماه یا ۹۰ روز متوالی از تاریخ ۱۴۰۲/۰۱/۰۱ تا پایان ۱۴۰۳/۰۳/۲۷
- در قرعه‌کشی:** ■ مفتوح بودن حساب و داشتن حداقل موجودی (۵۰۰/۰۰۰ ریال) در روز برگزاری قرعه‌کشی

آخرین مهلت افتتاح حساب یا تکمیل موجودی ۱۴۰۲/۱۲/۲۹

روابط عمومی بانک رفاه کارگران

 www.refah-bank.ir

ارتباط با مشتریان (فراد) ۰۲۱-۸۵۲۵



bankrefahkargaran

امید؛ عامل پیشرفت

آمیختگی عید ملی نوروز با ذکر نیایش و دعا و معنویت یکی از ویژگی‌های نوروز ایرانی است. بهار، مظهر امید و پیام‌آور طراوت و رویش است. امید، منشأ همه حرکت‌ها و پیشرفت‌ها است، کسانی که برای مردم سخن می‌گویند و یا مطلب می‌نویسند و یا پیام می‌فرستند، هر چه می‌توانند در مردم امید ایجاد کنند زیرا امید عامل مهم پیشرفت است.



به هر روی سال نو مبارک!

امیرعباس تقی‌پور | مدیرمسئول



اگر قرار است تمام تلاش‌ها و تولیدات بخش‌های فکری، فرهنگی، اقتصادی و... به افزایش کیفیت زندگی و رضایتمندی مردم منجر شود، بد نیست در آستانه سال جدید تأملی کنیم بر حادترین مسائل مبتلابه کشور و بسنجیم که برای کاهش این مشکلات چه راه‌حلی به ذهن‌مان می‌رسد؟ ممکن است عده‌ای خرده گرفته و معتقد باشند کار از کار گذشته و زمان طلایی درمان از بین رفته است، اما پاسخ کوتاه این است که مگر وظیفه و چاره‌ای جز برای یافتن راه‌حل با کمترین آسیب‌ها داریم؟

بدیهی است در این نشریه تخصصی، روی سخن با همه کسانی است که در حوزه ارتباطات اعم از روزنامه‌نگاری و روابط عمومی مشغول هستند؛ گروهی که اتفاقاً به لحاظ استقلال و آزادی عمل با محدودیت‌ها و موانع زیادی روبه‌رو هستند، اما شأن و ذات شغل‌شان ایجاب می‌کند برای توسعه کشور و رفاه و آسایش مردم بنویسند و بگویند.

هنر و علم ارتباطات با بهره‌گیری از توان سایر علوم از ظرفیت‌های بسیار بالایی برای ایجاد گشایش در امور و کمک به باز کردن گره از مشکلات مردم برخوردار است:

- خوش‌بین نبودن به آینده و موج بلند ناامیدی در میان بخش‌های وسیعی از نوجوانان و جوانان بسیار نگران‌کننده است. کاری به تریبون‌های رسمی نداریم که همه چیز را گل و بلبل می‌نمایانند؛ واقعیت همان چیزی است که در میان اعضای خانواده خود، دوستان و فامیل می‌بینیم. ناامیدی، موتور محرک زندگی، یعنی انگیزه را زمین‌گیر می‌کند و لطماتش اغلب غیر قابل تحمل و جبران است.
- مسائل و مشکلات اقتصادی مردم آن‌قدر مشخص و قابل لمس است که شاید به‌جز همان چهار درصدی‌های معروف! همه بفنوعی با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند. از سفرها هم مشخص است و شاخص عیان دارد؛ تورم و گرانی!
- گوشه‌نشینی نخبگان چه اجباری باشد و چه اختیاری، عنان بسیاری از امور را به دست نااهلان و کوتوله‌ها واگذار کرده است. اضافه کنید سیل مهاجران نخبگان و متخصصان را که همین عامل نیز تشدیدکننده مدیریت نابلدان به مردم شده است. و موارد زیادی را می‌توان به این فهرست اضافه کرد، اما نکته در این است که... سال نو مبارک!

مدیریت ارتباطات

نخستین نشان مجله مدیریت ارتباطات؛ اثر مرحوم استاد احمدرضا دالوند

- صاحب امتیاز: مؤسسه مطبوعاتی دایره رنگی ایده‌آل
- مجری طرح: مؤسسه فرهنگی هنری آینده پژوهان مدیریت ارتباطات
- مدیرمسئول: امیرعباس تقی‌پور
- رئیس شورای سیاست‌گذاری: سید غلامرضا کاظمی دینان
- سردبیر: علی ورامینی
- تحریریه: محسن آزموه، مهدی یار موسوی، ترگس کیانی، ویریا آدینوند، شادان واحدی و امیر جدیدی.

- مدیر هماهنگی و اجرایی: بهنام تقی‌پور
- گرافیک: نگار آشتیانی عراقی
- طرح جلد: جلیل نوربخش
- ویراستار: یلدا شایسته‌فر
- بخش فروش: روشن مهدوی‌نیا
- مالی: سمیرا کیانی
- سایت: بهروز تقی‌پور
- اداری: آزاده آخوندی
- عکس: محمد تقی‌پور
- فضای مجازی: فاطمه تقی‌پور

■ چاپ: سردی / تلفن: ۰۲۱-۷۷۵۳۸۳۲۵

■ پخش: مداد آبی / تلفن: ۸۸۳۵۶۰۷۶

■ نشانی: تهران، بزرگراه شهید گمنام، خیابان شهید جهان‌آرا، خیابان سی‌وچهارم، پلاک ۵۸، طبقه اول

■ تلفکس: ۸۸۳۵۶۰۷۶-۸۸۳۵۶۴۳۶

■ نشانی اینترنتی: www.cmmagazine.ir

■ پست الکترونیک: info@cmmagazine.ir

- مطالب مندرج در ماهنامه لزوماً منطبق با دیدگاه‌های ماهنامه نیست.
- کلیه حقوق مطالب درج شده متعلق به ماهنامه مدیریت ارتباطات است.

بهاریه

۱۴

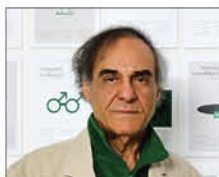
شاید سیب چکه کند از درخت



گفت و گوی ماه

۱۹

هیچ کشور و انسانی مفت به جایی نمی‌رسد



تغییر

۲۱

باید که پوست انداخت



گزارش همایش

۵۹

هوش مصنوعی و آینده ارتباطات



آخر اسفند، موسم عید که می‌شود، همه می‌خواهند تغییر کنند. شرکت، برند، فروشگاه و سازمان می‌خواهد سال جدید فلان محصول را بیاورد، استراتژی عوض کند، نیرو تعدیل کند و الخ. آدم‌ها می‌خواهند لاغر و چاق شوند، زبان یاد بگیرند، کار عوض کنند و... انگار ددلاین همه کارهای بشر آخر سال است و بعد از آن باید دیگرگون شد. بماند که بیشتر اوقات همه این تغییرات در حد همان ایده و حرف باقی می‌ماند و نه خانی می‌آید و نه خانی می‌رود. نفس موکول شدن همه تغییرات به سال جدید، آن قدر پدیده‌ای پرتکرار و به‌ظاهر بدیهی تلقی می‌شود که گویی محلی برای درنگ ندارد. بخشی از این وضعیت به‌دلیل ماهیت قراردادهایی است که مابین آدمیان طراحی شده، بعضی قراردادهای مکتوب و مشهود و بعضی هم نانوشته و ذهنی. قراردادهایی که انتهای آن با ابتدای بهار یکی می‌شود. اما مگر جز این است که همه این سال‌ها، ماه‌ها، روزها و ساعت‌ها هم قراردادی هستند؟ مگر همه اینها هم زاده ذهن بشر و انتزاعی نیستند؟ مگر نه اینکه همه این لحظات شن‌های ساعت شنی زندگی ما هستند که یکی‌یکی دارند به گوی پایین می‌ریزند؟

اگر از این منظر به زمان نگاه و قراردادی بودن آن را درک کنیم، آن وقت متوجه می‌شویم که هر لحظه بی‌آنکه فلان روز و فلان سال و ماه بخوانیمش، لحظه‌ای نو است که فقط لختی بعد کهنه می‌شود. لحظاتی که هر کدام فرصت‌های در حال از دست رفتن ما در این دنیا است.

با این منظر شاید دیگر دائم خود را در معرض زمان دیگر برای تغییر قرار ندهیم، بلکه هر لحظه یا بهتر بگوییم، به‌وقتش خود را در معرض پرسش‌های بنیادین قرار دهیم. به تعبیری کل انسان بودن انسان، همه مسئولیتش درباره خودآگاهی‌اش یا لاقلاً درباره اینکه گمان می‌کند بهره‌ای از خودآگاهی دارد، مواجه شدن در برابر چند پرسش بنیادین است؛ پرسش‌هایی که بسته به جواب‌های انسان به آن، نسبت انسان با هستی و خودش متفاوت می‌شود. یکی از این پرسش‌های بنیادین احتمالاً این است که کی زمان تغییر است، کی ثبات؟

در میراث اندیشه‌ای زبان فارسی ما دو رویکرد نسبت به تغییر و ثبات داریم. نه همچون سنت فلسفی‌ای که در یونان باستان یا در فلسفه غرب در ادامه وجود داشت، در واقع به سیاق اندیشه خاص ما که با ادبیات و شعر قرین بوده است و ادبیات مدیومی برای بیان اندیشه، می‌توان از دوگانه مولانا/خیام در نسبت با تغییر گفت.

جهان مولانا جهان دمه‌دم نو شدن است. جهان تغییر و دگرذیسی در هر لحظه. جهان خراشیدن و تراشیدن بدون نگاه کردن به مقصد و حتی بدون در نظر گرفتن نتیجه. جهان شوریده‌ای که شاید سماع و چرخ مدام آن بهترین آیکون برای نشان دادن درون پرغوغای او باشد. از آن سو جهان خیام، جهان درنگ است. جهان نشستن بر لب جوی و نظاره کردن گذر عمر.

همزمان با این دو رویکرد متناقض، هر دو در یک چیز مشترک‌اند؛ این الوقت بودن. اینکه گذشته و آینده وهمی بیش نیست، باید که در لحظه تصمیم گرفت و نسبت خود را با جهان مشخص کرد. چه بخواهید در زهی با خراشیدن و تراشیدن ادامه دهید، چه اینکه به جمع‌بندی برسید؛ هیچ چیز جز تباهی و نبودن سرنوشت آدمی نیست، باید که در همین لحظه، لحظه ناب و یکتا آن کار را کرد.

این نقطه تلاقی میراث دو بزرگ اندیشه ما شاید بتواند برای زندگی روزمره‌مان هم راهگشا باشد. به قول مولانا «هین مگو فردا که فرداها گذشت». آن کار درست، آن چیزی که بعد از بالا و پایین کردن‌ها به نتیجه رسیدیم که باید انجامش دهیم، همان است که باید در لحظه انجام دهیم. اگر بنا به تغییر است، هی آن را به فردا و فرداهای دگر نیندازیم و اگر بنا بر ثبات است، همین‌طور. در واقع ما هر لحظه با این پرسش بنیادین مواجهیم که الان باید آرام نشست، درنگ کرد و استمرار داشت یا اینکه موسم دگرذیسی رسیده است؟

شوربختانه که تصمیمات عظیم از این دست ما، تأثیر حتی جزئی هم در روند جهانی که تنها اصل باثباتش، اصل بی‌ثباتی است، نخواهد گذاشت. تلاش‌های سیزیف‌وار ما تنها به حکم وظیفه به‌عنوان موجودی است که لاقلاً آن قدری خودآگاهی دارد که درباره اینکه دچار جبر است یا اختیار، فکر کند. و این شاید بزرگ‌ترین تراژدی انسان زاده شدن باشد.

که فرداها گذشت

ما هر لحظه با این پرسش بنیادین مواجهیم که الان باید آرام نشست یا اینکه موسم دگرذیسی رسیده است؟

علی ورامینی | سردبیر





زمستان است اما بهار خواهد آمد

اما عجیب‌تر از هر چیز، اگر نیک بنگری، آن است که بهار دوباره خواهد آمد. قرن‌ها افتادن سیب از درخت ما را به حیرت وانمی‌داشت. هنوز هم از رویش جوانه‌ها و تال‌لوی آفتاب بر سبزه‌ها حیرت نمی‌کنیم، اما برف‌ها آب و برگ‌ها دوباره می‌رویند. حتی اگر زمستانی سخت بوده باشد، با کوه‌های برف، یا زمستان به وعده خود عمل نکرده و اصلاً نیامده باشد. حتی اگر ناامیدی بر همه جا سیاه انداخته باشد و هر سو به دیواری سخت از سیمان سترگ منتهی شده باشد، باز هم زمین دوباره تغییر خواهد کرد.

تغییر فقط در طبیعت نیست. گوهر وجود انسان، آنچه از دسترس اراده هم خارج است و آنچه اجتناب‌ناپذیر و ذاتی زندگی است، تغییر است. انسان خود نمی‌داند، اما تغییر می‌کند. انکار می‌کند، باور نمی‌کند؛ اما تغییر می‌کند. آنچه امروز می‌گویی آتی نیست که ۲۰ سال پیش می‌گفتی، اگر همان را می‌گویی، دروغ می‌گویی یا تظاهر می‌کنی، یا هنوز که هنوز است قدر تغییر را نمی‌دانی، آن را شکر نمی‌کنی و پیش از آن حتی از آن شرم می‌کنی.

افراد را چون مهره، چون مجسمه برمی‌گمارند تا فقط فرامین را اجرا کنند، اما غافل از آنکه هیچ‌کس، تأکید می‌کنم هیچ‌کس، برای اطاعت صد درصدی از فرامین آفریده نشده است. روزی، جایی سنگ خارای واقعیت او را نشانه خواهد گرفت و اصابت خواهد کرد. وقتی فرامین از واقعیات دور افتند، هرچه دورتر اصابت زودتر و سنگین‌تر! آن که امکان مواجهه با واقعیات را پیدا کند یا این فرصت را به او بدهند، آن که خود را در میان سیلاب واقعیات ببیند، زودتر و آن که سکون برگزیند، دیرتر؛ اما هر کس ایستگاهی دارد. جست‌وجوی بی‌پایان برای سنگ به جای آدم فقط به انتخاب ابله خواهد انجامید که او هم بی‌تردید، تغییر خواهد کرد.

انسان‌ها را تقبیح می‌کنند یا تقدیس که این‌چنین اند یا آنچنان اند، اما نمی‌بینند که نه این‌چنین خواهند ماند، نه آنچنان. گاه با تقدیس انسانی عنان عقل از دست می‌دهند، به او می‌سپارند و بندگی اختیار می‌کنند، گویا نمی‌دانند آن که به حُسنی تقدیس شده، این بار با همان تقدیس تغییر خواهد کرد یا تقبیح می‌کنند به عیبی، او را نمی‌پذیرند، جمعیتی تشکیل نمی‌دهند، پیش از پیروزی تسویه حساب می‌کنند؛ غافل از آنکه به جای سنگ باید انسان را بشناسند که تغییر می‌کند و تغییر او هم از طریق شرکت در فعل و انفعال است که کیفیاتی مثبت (به زعم تقبیح‌کنندگان) پیدا می‌کند، وگرنه باز هم تغییر می‌کند؛ به شکلی که مطلوب اینان نخواهد بود. این زمان که این‌ها را می‌نویسم که زمستان است، اما بهار خواهد آمد. در چهره زمستان بهار را باید دید و زمین را که تغییر کرده، نفس کشیده و دیگرگون شده است.

دکتر بابک زمانی | نویسنده و نورولوژیست



بهار بی‌ملاحظه روزگار پاییزی ما کم‌کم سبز می‌ریزد بر دارودرخت تا ما سبز شویم، شکوفه شویم و سیب شویم و در دستان کودکان امید و فردا چکه کنیم! اما نزدیک‌تر از بهار، زندگی است که همیشه‌های ماست همین که هستید. زندگی جاری است. همین که هر روز در آینه با خودتان دیدار می‌کنید و یقه‌کتان را بالا می‌دهید که سوز شر نخورد پشت گردن سرفراز شما، همین که پشت پنجره خرده‌نان می‌ریزید تا آقا یا خانم کبوتر بریزد از آسمان تا دوباره یادتان بیاید اگر کبوتر بودید درست به دقیقه اکنون از پشت پنجره پرند می‌شدید تا از آن درخت تا آن درخت دیگر، پرواز به پرواز شوید تا از تهران برسید مثلاً به سنج یا به شیراز و پشت پنجره یار غزل خوان شوید یا پشت پنجره‌ای کوچک در آن سوی آب‌ها تا تُک بزنید به شیشه بیداری اتاق خواهر یا پسران و بگویید کاش می‌شد امسال با هم زیر یک سقف نوروز را بغل می‌کردیم. نام این کارها زندگی است؛ حتی اگر روزگار پاییزی ما را رها نکند.

نگوید زندگی که خواب و خیال نیست، از شما بعید است آقای روزنامه‌نگار! شما باید راوی واقعیت‌های زندگی باشید. حق با شماست، اما واقعیت تاریک‌تر از شب است و ما قرار نیست ته زمستان، سر بهار و لب باغچه نوروز کنار رود ماهی، راه را به روی بهار ببندیم. مگر می‌توانیم؟ راست این است که حق نداریم بچه‌ها را از دیدن و تجربه هفت‌سین و سبزه سیزده محروم کنیم. آنان باید نوروز را و بهار را تن‌پوش کنند؛ حتی اگر پاییز در کمین باشد! زندگی همین است. این را بهار هم می‌داند. همین که به همسایه می‌گوییم لطفاً کفش‌هایتان را پشت در نگذارید و او می‌خواهد تو گوش ما بزند، اما مرحمت فرموده و نمی‌زند، همین گفت‌وگفت، خود زندگی است. وقتی به نانوا بگویید لطفاً خشخاشی برشته یا حتی به تزریقاتی بگویید عاجزانه خواهش می‌کنم نرم و آهسته به دست چپ من سر بزنید. این رگ، همسایه قلب من است و قلب من جای دو پرند ای است که نام‌شان سارا و المیراست که سال‌هاست کوچ کرده آن سوی اقیانوس هستند. بله همین دل‌تنگی‌ها و دل‌تپش‌ها زندگی است. کاپوس‌های شبانه هم در شب‌هایی که درد نداری، در می‌زند به در شکسته‌ای که نامش دشواری‌های زندگی است. به‌رحال به قول بانو فروغ؛ زندگی شاید یک خیابان دراز است که هر روز زنی با زنبیلی از آن می‌گذرد.

من خودم دیدم در زنبیل سه دانه گوجه‌فرنگی، دو دانه تخم‌مرغ، چند پر ریحان، یک شیشه شیر و یک نخ سیگار بود برای پیرمردی که دلش برای تنگی نفس خاطرات تنگ شده بود و دیدم در زنبیل همه چیز بی‌تنگ‌نظری تنگ هم نشسته بودند تا برسند به خانه‌ای که تک و تنها در یک کوچه پنج‌متری گیر کرده است با دو ساکن نازنین؛ مادربزرگی با زنبیلی روزانه در خیابانی که نامش هوای تازه است، با پدربزرگی نازک که مثل نیلوفر است و چپ و راست شمعدانی‌هایش را جابه‌جا می‌کند، در حیاطی کوچک‌تر از اتاق نگهبانی در کوچه‌ای که نامش وفاست. هر چه هست، همین‌ها اسمش زندگی است.

یادتان هست آن هزار سال پیش زمستان وقت رفتن چقدر سرسنگین بود؛ از بس که برف روی برف نشسته بود و قندیل تا سیزده‌به‌در لب‌آویز بام‌ها بود. هر چه بود، زندگی بود. صبح، زود بیدار می‌شد، کوچه آب‌جارو می‌شد. یادتان هست بوی سنگفرش، بوی خاک و بوی آجر سربازی زخمی وقتی باران آب‌پاش بر تن آجرها نم بود، بوی خوش آشنایی هوای حیاط را لبریز می‌کرد؟ یادتان هست همان صبح زود، دم مدرسه رفتن بچه‌های عزیزتر از زندگی، گریه، پشت سگ محله سالانه‌سالانه می‌رفت دم قصابی و در باغچه انتظار، ساعت‌ها می‌نشست تا سهمیه آشغال گوشت برای توله‌هایش ببرد؟ یادتان هست هر وقت بوی بهار از دورها می‌آمد، پدربزرگ شروع می‌کرد با خط خوش کارت تبریک نوروزی نوشتن و دو هفته مانده به نوروز که هوا دلپذیر بود، صبح زود عصا‌زنان می‌رفت سر چهارراه و پاکت‌های تمبر خورده را می‌انداخت صندوق پُست تا برسد به دست آن دوست دوران سربازی که حالا در گرگان خانه دارد یا آن یکی در چهرم که به یاد جوانی، موهای رنگ‌پریده‌اش را نقاشی کرده است؟ یادتان هست وقتی به خانه برمی‌گشت همراهش می‌گفت لابد همان جمله همیشگی را نوشتی، درست؟ «این زمستان هم رفت، بهار که آمد یاد من باش.» و پدربزرگ جواب می‌داد یاد شما همیشه بهار و نوروز است بانوی چهارفصل من!

شاید سیب چکه کند از درخت

اگر زنده‌مانی، نام دیگر زندگی است و همچنان محترم است، به خاطر عزت‌بخشی به هستی بچه‌هاست

فریدون صدیقی | استاد روزنامه‌نگاری





حالا و اکنون بهار کم‌کم سبز می‌ریزد در روزگار پاییزی ما که بیکاری مزمن، گرانی مهلک و جان‌آرزان‌تر از نان است. زندگی برای مردمان سال‌های دور و کمی نزدیک، آمیخته با رنجوری است؛ مگر نگفته‌اند دانستن رنج است و رنجوری یادآوری خاطرات است و اگر زنده‌مانی، نام دیگر زندگی است و همچنان محترم است، به خاطر عزت‌بخشی به هستی بچه‌هاست؛ بچه‌هایی که دیروز و امروز و فردا را جا گذاشته‌اند و در پس‌فردا همدیگر را ملاقات می‌کنند. برای اینان بوی باران در سال‌های خشکسالی می‌تواند خود باران باشد و پرپر زدن پولک سرگردان برف می‌تواند برف تهمتن باشد. برای بچه‌های جهان مجازی هر لحظه می‌تواند چهارفصل باشد؛ همچنان که از مشغولیات زندگی غیرقابل درک ما، حرص می‌خورند و میلی به درک و دریافت ما بزرگ‌ترهای غافل و متوهم ندارند! با این همه بزرگ‌ترین نعمت زندگی بچه‌ها هستند و هرچا آنان هستند، بهار و زندگی همان‌جاست و به همین دلیل در اتاق، ضیافت بهار به خاطر حضور بچه‌ها یا به یاد آنها روی میز مهیاست؛ یک بشقاب نان شیرینی نخودچی، دو شناگر در دریای تنگ و جنگلی سبزه در دست بشقاب و بهاریه‌های دیگری که نامش هفت‌سین است. لطفاً بهار پیش رو را با وجود روزگار پاییزی به امید آمدن چهارفصل‌های بهاری باور کنیم.

■ بسیار خوشحالم که در ادامهٔ سلسله‌گفت‌وگوها در مورد اهمیت گفت‌وگو در خدمت شما، استاد عزیزم، قطب‌الدین صادقی هستم و بعد از حدود سی و چند سال از اولین دیدارها، فرصتی دست داده تا در مقابل شما بنشینم و پرسش‌هایم را مطرح کنم. اولین سؤال من این است که تعریف شما به‌عنوان یک هنرمند از گفت‌وگو چیست؟

گفت‌وگو، تناظری یک‌به‌یک میان دو فرد، دو نهاد، دو حزب، دو کشور و... است و از طریق برقراری دیالوگ شکل می‌گیرد. ضمن اینکه شما با کسی به برقراری دیالوگ یا گفت‌وگو می‌پردازید که هم‌وزن و هم‌شان‌تان باشد. این واژه ریشه در یونان باستان دارد. پس از آنکه موج اول همهٔ یونان را دربر گرفت و به راه‌اندازی اشرافیت کشاورزی عجیب‌وغریبی پرداخت، موج دوم که خشن‌تر بود، وارد شد و به درگیری دست زد. نبرد طولانی به جریان افتاد تا اینکه موج دوم توانست موج اول را به زیر بکشد. آنها با به زیر کشیدن این موج، خدایان‌شان را هم از اعتبار ساقط کردند و با خود باورهای جدید آوردند. کاری که هر موج جدیدی با موج قدیمی می‌کند و اولین کار خود را زدودن باورهای قدیمی می‌داند. قدیمی‌ها برای خود ایزدانی قدیس داشتند. ایزدانی که از آنها اسطوره‌زایی شد. پس ایزدان بی‌اعتبار شدند و بی‌اعتبار شدن ایزدان موجب خروج انسان‌ها از حالت امت شد. هنگامی که اسطوره‌زایی آغاز شد، معیارهای همیشگی اخلاقی و رفتاری از میان رفتند و فردیت پدید آمد، در حالی که تا وقتی جامعه اسطوره‌زده باشد، در تألیف عربی-اسلامی امت است. هنگامی که اسطوره‌ها زائل شوند، فردیت و مشخصه‌های فردی قابل مشاهده شروع به آشکار شدن می‌کنند و فرهنگ یونانی از اینجا آغاز شد؛ با پیدایش فردیت، بی‌وابستگی به گروه با حضوری تک و یکتا در این جهان.

بروز فردیت، ایستادگی فرد مقابل فرد را به همراه می‌آورد و درام یونانی همین را به‌عنوان بهترین گوهر یافت؛ اینکه فردیت چطور شکل می‌گیرد؟ ما اگر اشیل را آغازکنندهٔ تاریخ تئاتر یونان بدانیم، مشاهده می‌کنیم که نمایش‌های او آیینی و گروهی است و پیش از یک بازیگر ندارد. در حالی که وقتی این تئاتر گروهی و در پی رابطهٔ انسان با ایزدان قدیس، به سوفکل می‌رسد، آرام‌آرام به رابطهٔ انسان با انسان در سطح تعهدات اجتماعی می‌پردازد و اورپید، بُعد اجتماعی را هم رها می‌کند و به نفسانیت و درون انسان برمی‌گردد. قهرمانان اورپید به‌دنبال عشق، کینه، انتقام و... می‌گردند و نه مثل قهرمانان سوفکل به‌دنبال تعهدات اجتماعی‌اند و نه مثل قهرمانان اشیل در پی تعریف رابطهٔ انسان با خدایان و جست‌وجوی عدالت الهی. طی این مسیر توسط سه درام‌نویس به‌عنوان مظاهر تکامل، ما را از آسمان‌ها به جامعه و از جامعه به درون انسان می‌رساند. پس هرچه جلوتر می‌آییم، فردیت پررنگ‌تر می‌شود و انسان‌ها می‌توانند به اعتبار این فردیت بیش از پیش با یکدیگر به برقراری گفت‌وگو بپردازند.

دیالوگ به‌عنوان ذات تئاتر برآمده از همین فردیت است و در آن، همه، حتی دشمن شما به اندازهٔ شما از این حق برخوردار است که روی صحنه از خود دفاع کند. این کلید دموکراتیک تئاتر را ما از یونانیان به یادگار داریم که به ضدقهرمان به اندازهٔ قهرمان فرصت می‌دهد تا از عقاید خود دفاع کند و نظریاتش را بگوید. گفت‌وگو یا دیالوگ به این معناست. به این معنا که همهٔ حق با شما نیست. حق با دو سوست. در ارتباطی دوسویه است که باید شروع به تبادل نظر، افکار و احساسات کرد تا به نتیجه رسید. نتیجه به هیچ‌عنوان از ابتدا مشخص نیست و در آخر معلوم می‌شود. آلبر کامو می‌گوید در تمام جهان مسیحیت، فقط یک لحظهٔ دراماتیک وجود دارد. لحظه‌ای که تا پیش از آن همهٔ رابطه‌ها یک‌سویه و تسلیم‌رو به خداست. وقتی عیسی مسیح را مصلوب می‌کنند و او برای لحظه‌ای سرش را بالا می‌گیرد و رو به خدا گله می‌کند که چرا رهایم کردی؟ کامو می‌گوید این تنها لحظهٔ دراماتیک تاریخ مسیحیت است؛ لحظه‌ای که اراده‌ای در برابر اراده‌ای دیگر می‌ایستد و حرفش را می‌زند. قسدم از آوردن این مثال آن بود که بدانید برقراری دیالوگ بر اساس تساوی جایگاه و حقوق شکل می‌گیرد و این‌گونه است که به دو سو برای بیان عقاید میدان می‌دهد. اینجا حقیقت از ابتدا آشکار نیست و بعد از گفت‌وگو و در پایان آن است که آشکار می‌شود.

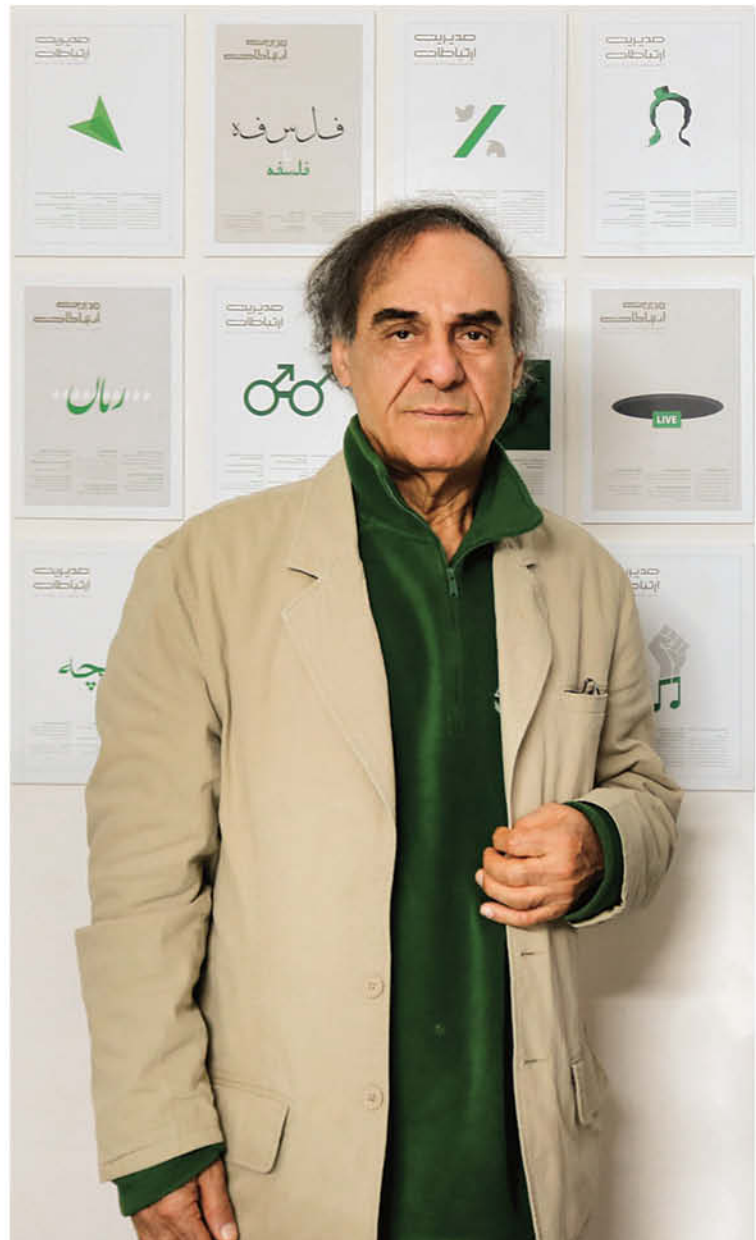
قطب‌الدین صادقی در مذمت انفعال و سکوت می‌گوید

هیچ کشور و انسانی مفت به جایی نمی‌رسد

امیرعباس تقی‌پور | مدیرمسئول

جامعهٔ چندپاره شدهٔ ما دیگر در همه حوزه‌ها خود را نشان می‌دهد. در حوزهٔ هنر نمودش بیش از جاهای دیگر است. گویی جزیره‌های متفاوتی شکل گرفته و هرکس برای خودش در جزیره‌ای مشغول به کاری است. خیلی‌ها هم که کلاً سکوت پیشه کرده‌اند و عطای هر صحبتی را در وضعیت فعلی به لقایش بخشیده‌اند. اما پرسش اساسی برای هنرمند این است که در وضعیت انسداد، وضعیتی که گفت‌وگویی شکل نمی‌گیرد بهترین کار چیست؟ باید به واسطهٔ خلق اثر با جامعه وارد دیالوگ شد یا سکوت خود نشانه‌ای است از نوعی دیالوگ. در ادامه سلسله‌گفت‌وگوهایی دربارهٔ گفت‌وگو اینها را با قطب‌الدین صادقی، کارگردان، نماینده‌نامه‌نویس و مترجم، در میان گذاشتیم. او که در دانشگاه سوربن تحصیل کرده است و در سخت‌ترین روزهای ایران، به کشور بازگشته، با انفعال به‌شدت مخالف است. صادقی معتقد است که «ما محکوم به خوش‌بینی هستیم و با اعلام شکست پیشاپیش، به هیچ‌کجا نخواهیم رسید؛ جز اینکه سمت مقابل را در انجام آنچه می‌کند جری‌تر می‌سازیم. او باید با نفس حضور شما احساس خطر کند و بداند که عرصه خالی نیست؛ بنابراین به نظر من نخستین چیزی که ما باید بیاموزیم واکنش نشان دادن است. ما نباید بی‌تفاوت باشیم.» متن کامل گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

■ شما در پاسخ به سؤال نخست من، به آنچه می‌خواستم به‌عنوان سؤال دوم بپرسم هم اشاره کردید، اما می‌خواهم اندکی بیشتر به آن بپردازید. شما از تاریخ تئاتر یونان و اهمیت گفت‌وگو در آن گفتید، می‌خواهم با توسل به همین تاریخ از شما بپرسم آیا می‌توان مونولوگ را هم گونه‌ای از گفت‌وگو دانست؟ تک‌گویی در تئاتر می‌تواند گفت‌وگو را ترویج دهد یا خیر؟ ما در ارتباط با تعریف‌مان از مونولوگ به تک‌گویی با مخاطب غایب اشاره می‌کنیم. این مخاطب غایب می‌تواند خدا باشد یا شاید شخصی در گذشته یا حتی یک عکس. مثالی می‌زنم. در نمایش «باغ آلبالو» می‌توان چخوف می‌بینیم که لئونید اندرویچ گایف با یک کمد که یادگار دوران کودکی‌اش است، صحبت می‌کند. در هر صورت مخاطبی وجود دارد، اما قادر به بیان خود نیست و غایب است. در نتیجه امکان ندارد شاهد تک‌گویی بدون مخاطب باشیم.



■ مخاطب می‌تواند ندای وجدان باشد؟
این حدیث نفس است و بیان مکنونات درونی و به نظر من بیشتر تخلیه روحی و روانی می‌رسد و از ارزشی برخوردار نیست.

■ این سؤال را از آن جهت پرسیدم که بسیاری معتقدند در شرایط کنونی کشور ما، به‌خصوص با اتفاقات پاییز ۱۴۰۱ به نظر می‌رسد نزد بسیاری از سیاستمداران و مدیران فرهنگی شاهد برقراری نوعی مونولوگ هستیم. آنها مشاهده می‌کنند که گروهی از مردم راه خود را می‌روند و متولیان امور راه خود را و گویی هر کدام مونولوگ می‌گویند؛ بی‌آنکه دیالوگ و گفت‌وگویی میان‌شان برقرار شود. شما در این مورد چه فکر می‌کنید؟

گفت‌وگو یا دیالوگ زمانی مثمرتر است که به نتیجه‌ای منجر و موجب در کار شدن منطقی دیگر شود؛ منطقی که معتقد است حقیقت تنها نزد یک سو نیست، نسبی است و مشترکاً به وجود می‌آید. آن که به‌تنبهایی صحبت می‌کند، حتی اگر مخاطبش ما باشیم، در حال برقراری گفت‌وگو با ما نیست، چون امکان پاسخگویی برایمان ایجاد نکرده است. گفت‌وگو زمانی شکل می‌گیرد که امکان پاسخگویی وجود داشته باشد. آنچه در جریان است به نظر من بیشتر مونولوگ است و مونولوگی صادقانه هم نیست، چون چه شما بخواهید و



ما باید بیاموزیم. انسان همواره نیازمند آموختن است، چون فراموش کار است. مثالی را که همواره در مورد احساسات استفاده می‌کنم، می‌آورم. انسان در ۱۸ سالگی درمی‌یابد عشق به چه معناست، اما به ۶۰ سالگی که می‌رسد، فراموش می‌کند. این کار هنر، کار فرهنگ است که با نشان دادن یک ماجرای عاشقانه به او، یک بار دیگر عشق را به خاطرش بیاورد. کار ادبیات، سینما، تئاتر، تلویزیون و... همین است

من چهار ترجمه از آن را دیده‌ام، ۱۲ مرتبه خدای بین‌النهرین را ستایش می‌کند که سلطنت را به او و پسرش کمبوجیه بخشیده است. او نه کلامی در مورد اوستا می‌گوید و نه در مورد زرتشت و خود را برگزیده آسمانی می‌داند. چیزی که در دوره ساسانی به فره ایزدی تبدیل می‌شود و این به معنای عدم پاسخگویی بر برابر مردم است. پس استبداد حاکمیت در ایران از کوروش آغاز شده، در حالی که انتخاب شاهان در دوره مادها بر اساس شایسته‌سالاری بود و پهلوانان گرد می‌آمدند و شاهی را انتخاب می‌کردند. چیزی که از دوره هخامنشیان به این سو شکسته شد و همین موجب شد که به‌عنوان مثال شاه در پشت پرده و ماسک‌هایی طلائی حرکت کند و جز زنان او و هفت ساتراپی‌اش به معنای استانداران، کسی حق تماشای چهره‌اش را نداشته باشد. چون در نور خدا می‌نگریست. پس حاکمیت، خود را نافته جدابافته و بخشی از نور خدا می‌دانست. به گونه‌ای که حتی زمانی که یزدگرد سوم را در مرو در آسیای کشتند، از هر کدام از درباریان خواستند ببینند این خود شاه است یا نه؟ پاسخ آنها این بود که ما صورت شاه را ندیده‌ایم. اتفاقی حاصل توهم برگزیدگی از سوی خدا و صاحب فره ایزدی بودن.

بر اساس همین ریشه تاریخی رابطه قدرت با مردم همواره رابطه‌ای یکسویه بوده است. قدرت در برابر مردم مسئول نبوده و معنای جمهوری را نمی‌دانسته و هیچ‌کس در برابر آن احساس امنیت و برابری نمی‌کرده است. این تفکر همواره برای مشروعیت بیشتر پای خدا را به میان کشیده است. همین‌ها همیشه ضربه‌ای عجیب به ماهیت حکومت و مردم‌داری در ایران زده و از ابتدا به همین صورت بوده است. مثالی می‌زنم. سلطان مسعود میرزا، ملقب به ظل‌السلطان، پسر ناصرالدین شاه، حاکم اصفهان از تاجری پولی قرض می‌گیرد و می‌گوید یک‌ساله پس خواهد داد. سر سال که می‌رسد تاجر هر چه مراجعه می‌کند ظل‌السلطان پاسخی به او نمی‌دهد. او هم نامه‌ای به ناصرالدین شاه می‌نویسد که اعلی حضرت پسر ت پولی از من گرفته و پس نمی‌دهد. ناصرالدین شاه نامه را به ظل‌السلطان برمی‌گرداند و از او می‌خواهد پول تاجر را برگرداند. ظل‌السلطان نامه را که می‌بیند بسیار تعجب می‌کند و می‌گوید این تاجر چه دلدار است، ببینید چطور علیه من به شاه شکایت کرده است. صدایش برزید. او را صدا می‌زنند و ظل‌السلطان می‌گوید تو عجب دلی داری، من باید این دل را ببینم. پس قفسه سینه تاجر را می‌شکافت و قلبش را بیرون می‌کشد. در مثالی دیگر شاه‌عباس در دربارش در اصفهان ۵۰۰ پیگین یا چیک به‌عنوان قورچی داشت؛ شاخه‌ای از زبک‌های آدم‌خوار. مشخص است که چنین اشخاصی خود را در حد خدا می‌دانند و اعتقادی به گفت‌وگو ندارند.

گفت‌وگویی که ما امروزه در هنر، فرهنگ، جامعه، سیاست و... به آن نیازمندیم، گفت‌وگویی بر اساس مداراست. مدارا بر اساس فرمولی زیبا شکل می‌گیرد که در اروپای بعد از جنگ جهانی دوم و جنگ سرد کشف شد. در آن زمان فلاسفه به تعریف سه نوع رابطه پرداختند. یکی رابطه سیاسی، دیگری اقتصادی و آن یکی فرهنگی. رابطه سیاسی بر اساس تسلط و چیرگی بر دیگری تعریف می‌شود. در این رابطه هیچ قدرتی نیست که در پی سلطه بر دیگری نباشد. رابطه دوم اقتصادی است و آن هم به همین صورت است و نظم و نظامش به هر لطایف‌الحیالی باید برقرار باشد و اگر نتواند حتی جنگ به راه می‌اندازد تا محصولاتش را به فروش برساند و بازار را فتح کند. نوع سوم رابطه انسان‌ها با هم در سطح جهان بر اساس فرهنگ است و این یکی نه در پی تسلط که در پی ارسال پیام است. همه اهالی فرهنگ و هنر از جمله خیام، مولانا، حافظ، شیخ شهاب‌الدین سهروردی و... پیام‌هایی بسیار زیبا به جهان فرستادند. این فیلسوفان با خود گفتند ما که اهل جنگ و تسلط نیستیم، پس چه باید کرد؟ آنچه آنها کشف کردند، مدارا و گفت‌وگو بر اساس جمله‌ای بسیار ساده بود: «دیگری هم وجود دارد». من تا شما را نبینم و به وجود شما اعتراف نکنم، شما هم مرا نمی‌بینید و به وجود من اعتراف نمی‌کنید. اگر من به موجودیت شما و شما به موجودیت من اعتراف کنیم، دیالوگ برقرار می‌شود، اما اگر من برای شما وجود نداشته باشم، شما حرف‌های خود را یک‌سویه بیان می‌کنید و دیالوگ برقرار نمی‌شود. گفت‌وگویی یک‌سویه در نبود مدارا برای تحمیل نظر خود برقرار می‌شود. به نظر من، این مهم‌ترین کشفی بود که انسان در قرن بیستم انجام داد. او دریافت دیگری هم وجود دارد. تا دیگری وجود نداشته باشد، امکان برقراری دیالوگ وجود ندارد. من باید به شما به اندازه خودم احترام بگذارم و وجود داشتن‌تان را به اندازه وجود داشتن خودم بپذیرم، صاحب اندیشه بودن‌تان را، صاحب عقیده و عواطف و احساسات بودن‌تان را، صاحب تعریفی از جهان و انسان بودن‌تان را و آن وقت است که می‌توانیم با یکدیگر صحبت کنیم. مهم‌ترین چیزی که جامعه ما نیازمند آن است، مداراست. مدارا از خانواده آغاز می‌شود تا به سطح جامعه و احزاب و شیوه اداره کردن کشور برسد. در همه اینها باید مدارا وجود داشته باشد، یعنی دیدن دیگری و محترم و معتبر شمردن او. هیچ راه دیگری هم وجود ندارد.

چه نخواهید، تنها می‌خواهد یک‌سویه حرف خود را بزند. در این شرایط شما حتی اگر بهترین حقایق را بر زبان بیاورید، نزد مخاطب مشکوک جلوه می‌کند، چون عقیده خود را در شکل‌گیری آن دخیل نمی‌داند. حقیقت در جهان امروز دیگر نه مطلق و فردی که نسبی و جمعی است.

■ فرمودید حقیقت دیگر نه مطلق و فردی که نسبی و جمعی است.

در دوران کهن این‌گونه بود که پیامبری از سوی خدا سخن می‌گفت و منطق گفتارش بر پایه الوهیتی بود که به استناد آن زبان می‌گشود، اما در این دوران، حقیقتی پنهان و ازلی وجود ندارد و وسایل ارتباط جمعی همه‌چیز را نسبی کرده‌اند.

■ اما در آموزشی که ما دیده بودیم حقیقت یکی بود و همه بر آن اتفاق نظر داشتند.

حقیقت اکنون امری کاملاً نسبی است. حقیقت مبتنی بر اصولی است و این اصول نسبی است. هنگامی که شما از عشق، عدالت، آزادی و... به‌عنوان حقایق ازلی بشر صحبت می‌کنید، به تعداد ساکنان کره زمین تعریفی از آنها وجود دارد و تعریف واحدی در کار نیست. مهم‌ترین کشف انسان در قرن بیستم نسبی بودن حقیقت است. مثالی می‌زنم. شما برای گرسنه‌ای که از پشت دیواری، حصار باغ سیبی رد می‌شود، چگونه می‌توانید حقیقت را تبیین کنید؟ در این لحظه آیا حقیقت، دفاع از حق مالکیت است یا سیرشدن یک انسان گرسنه؟ حقیقت دست‌کم دوسویه است و شما نمی‌توانید به اعتبار ارزش‌هایی که برای زمانی دیگر وضع شده، جلوی این فرد گرسنه را بگیرید تا سیبی از باغ نچیند. پس همه چیز نسبی است و هیچ چیز مطلق وجود ندارد.

■ تبعات مونولوگی که بر جامعه حاکم است و شما هم وجود آن را به‌نوعی تأیید کردید، چیست؟

این مونولوگ نادیده گرفتن دیگران و ارزش‌های میلیون‌ها تن انسان است. نادیده گرفتن ارزش‌های فرهنگی و هنری است. نادیده گرفتن علم جامعه‌شناسی است. نادیده گرفتن ضرورت توسعه اقتصادی است و... دنیا فقط حرف و نظر ما نیست و ما نمی‌توانیم برای همگان تعیین تکلیف کنیم. هر امری چنان حائز زوایای گوناگون است که حتی در دورانی ممکن است تمام جامعه هم در مورد آن به اشتباه بیفتند و نتوانند همه زوایایش را بشکافند و حقایق را بیان کنند.

■ با توجه به مطالعات گسترده شما در حوزه فرهنگ و هنر، می‌خواهم بدانم مردم ایران را بیشتر اهل دیالوگ می‌دانید یا مونولوگ.

شما می‌دانید که ما از نظر مذهبی دست‌کم از دوره زرتشت و هخامنشیان به این سو پیرو دین و خدائی بوده‌ایم؛ اگر چه پیش از آن چندخدایی داشته‌ایم، اما با رواج تک‌خدایی، حقیقت مطلق که از آسمان می‌آمد، یک‌سویه شد. آنچه این یک‌سویگی را به شدت تشدید کرده، یک‌سونگری سیاسی است. می‌دانید که کوروش در لوح معروفش که



وظیفه ما کار و تلاش است و نباید خسته شویم. این بخشی از سرنوشت ماست. سختم را با جمله‌ای زیبا از آگوست استریندرگ تمام می‌کنم. او می‌گوید برایتان آرزوی خوشبختی نمی‌کنم، چون چنین چیزی وجود ندارد. برایتان آرزوی توان و نیرومندی می‌کنم تا بتوانید بار رنج‌ها و مصائب زندگی را به دوش بکشید

■ شما رابطه مدارا را با میان‌داران چگونه ارزیابی می‌کنید؟ کسانی که میان‌داری می‌کنند تا گروه‌های گوناگون بتوانند بایکدیگر گفت‌وگو کنند.

اینها کارگزارند؛ کارگزاری سیاسی یا فرهنگی که امکان گفت‌وگو را به وجود می‌آورد.

■ شما جای خالی این کارگزاران را در فضای کنونی احساس می‌کنید یا خیر؟

ترویج گفت‌وگو وظیفه تک‌تک ماست. ما مری نمی‌خواهیم تا به درکی از تعریف گفت‌وگو برسیم. ما باید خودمان به این تعریف دست پیدا کنیم.

■ اما تاریخ ما نشان می‌دهد که ظاهراً خودمان نمی‌توانیم به این تعریف برسیم.

پس دانشگاه یا مطبوعات چه کاره‌اند؟ پس چرا این همه کتاب منتشر و این همه سمینار و همایش برگزار می‌شود؟ برای اینکه این مفاهیم منتقل کنند. برای اینکه آخرین یافته‌های انسان در حوزه فلسفه و هنر را پیش روی مخاطبان بکشایند. انسان از روز اول صاحب همه تعاریفی که به‌مرور در ذهن خود پیدا می‌کند، نیست. او آرام‌و در اثر آموختن درست است که می‌تواند زندگی درستی بی‌بریزد، نه بر اساس تکرار غلط‌های هزاران ساله و منسوخ و نخنماشده.

■ پس معتقدید ترویج گفت‌وگو نیازمند نهاد نیست و هر کس به خودی خود باید آن را بیاموزد؟

ما باید بیاموزیم. انسان همواره نیازمند آموختن است، چون فراموش کار است. مثالی را که همواره در مورد احساسات استفاده می‌کنم، می‌آورم. انسان در ۱۸ سالگی درمی‌یابد عشق به چه معناست، اما به ۶۰ سالگی که می‌رسد، فراموش می‌کند. این کار هنر، کار فرهنگ است که با نشان دادن یک ماجرای عاشقانه به او، یک بار دیگر عشق را به خاطرش بیآورد. کار ادبیات، سینما، تئاتر، تلویزیون و... همین است که ارزش‌های انسانی فراموش شده یا غبارگرفته را یک بار دیگر یادآوری کند و به یاد انسان بیاورند. انسان، هیچ چیزی را یک بار برای همیشه نمی‌آموزد. ما بسیاری از مفاهیم را از کودکی می‌آموزیم. مثلاً مفهوم آزادی را. ما اگر کودکی را در اتاقی زندانی کنیم، بی‌شک به در مشت خواهد زد یا اگر به کودکی سهمی مسالوی از غذایی با کودک کناری‌اش ندهیم، بی‌شک اعتراض خواهد کرد، چون مفهوم عدالت را درمی‌یابد. کاری که فرهنگ و هنر می‌کند، یادآوری عمیق‌تر و اساسی‌تر همین مفاهیم برای انسان در دوره‌های گوناگون رشد اوست. دوباره از نو شکافتن اینها. دوباره از نو مرور کردنشان تا فراموش نشوند. انسان فراموش کار است و وظیفه فرهنگ و هنر است که دائماً به او یادآوری کند. در کنار این، بسیاری گفتمان‌های جدید درمی‌گیرند که گفتمان‌های کهنه‌را کنار می‌زنند. گفتمان‌هایی را که با واقعیت روز نمی‌خوانند. مثالی می‌زنم، می‌دانید زمانی در سنتی برای پایان دادن به جنگ میان دو طایفه، دختری به زنی می‌گرفتند و دختری به زنی می‌دادند؛ چیزی که ما اکنون می‌دانیم اشتباه است. پس همه سنت‌ها و روش‌های قدیمی الزاماً روش‌هایی صحیح نیستند. ما باید یافته‌های نوین، انسان‌ساز و دوران‌ساز را بیاموزیم و بدانیم که نمی‌توانیم بر اساس یافته‌های متعلق به دو هزار سال پیش امروزمان را سروسامان دهیم. ما باید با زمان، با یافته‌های جدید حرکت کنیم و راه‌حل‌های کاری، سازنده و نو بیابیم و این اندیشه برای کسانی که مایل به حفظ روش‌های کهنه‌اند، ترسناک است.

■ وزمانی که این تفکر به حاکمیت راه پیدا کند، ترسناک‌تر هم می‌شود.

بله و در این صورت از تمام امکانات استفاده می‌کند تا حرف خود را به کرسی بنشاند و این از همه ترسناک‌تر است.

■ شما در گفت‌وگوهای پیشین‌تان چندین و چند جمله طلایی بیان کرده‌اید که در این قسمت از گفت‌وگو می‌خواهم به یکی از آنها بپردازم. شما گفته بودید: «دنیا برای رنج‌های شما پیش‌تری ارزش قائل نیست. هیچ‌کس رنج‌های شما و شمارا با رنج‌هایتان دوست ندارد. دنیا برای یک چیز حرمت قائل است: گذر از رنج‌ها، یافتن راه‌حل.» آیا این را مانع گفت‌وگویی دانید یا مروج آن؟

این حس ترحم ایجاد کردن است. شما هنگامی که حس ترحم ایجاد می‌کنید، خودتان را پست می‌کنید و از حد تناظر یک‌به‌یک با شخص روبه‌رو خارج می‌شوید. چیزی که شرط گفت‌وگو است. به نظر من بزرگی انسان در این نیست که جلب ترحم کند. آن هم در وضعیتی که همه باز چه‌هایی مواجیم، بزرگی او در یافتن راه‌حل است، نه جلب ترحم. مثالی را که می‌زنم پیش از این نیز زده‌ام. به فرهنگ ایران بنگرید و حمله خاتمان سوز اعراب و رنج مدام چهار، پنج قرن پس از آن را به یاد بیاورید. کسی چیزی از آن رنج‌ها به خاطر ندارد، اما راه‌حلی را که فردوسی یافت، همه به یاد می‌آورند و می‌شناسند. راه‌حل او پذیرش شکست، اما به یاد آوردن ارزش‌ها، توانایی‌ها، پهلوئی‌ها، قهرمانی‌ها و ایجاد اعتمادبنفس برای برخاستن دوباره به اعتبار آنهاست. این راه‌حل فردوسی است. راه‌حلی قابل ستایش. در حال حاضر «شاهنامه» به ۱۰۴ زبان زنده دنیا ترجمه شده و پرچم فرهنگی ایران در جهان است. دنیا، ایران را به خاطر فردوسی و «شاهنامه» ستایش می‌کند و کسی چیزی از آن رنج‌ها به خاطر ندارد. حمله مغول را در سال ۱۲۱۳ میلادی، ۸۰۰ سال پیش به یاد بیاورید و کشته‌شدن شش میلیون جمعیت معادل ۶۰۰ میلیون اکنون را. آنها

همه شهرها را ویران کردند، کتابخانه‌ها را سوزاندند و مزارع را به غارت بردند. آنها صدهزار نفر را کشتند، اما همه این رنج‌ها فراموش شد و جز در لابه‌لای کتاب‌ها چیزی از آن بر جای نماند و این عرفای بزرگ بودند که به یاد ماندند. عرفایی که با شعرها و داستان‌هایشان یک بار دیگر حماسه‌ای درونی آفرینند و روح انسان را که زخمی و تحقیر شده بود، برپا داشتند. دنیا اکنون مولانا و عطار را ستایش می‌کند نه یاد آن رنج‌ها را. اینها راه‌حل‌هایی فرهنگی است که ما باید آنها را بیاموزیم. والا هیچ انسانی نیست که شکست نخورده باشد و رنج نبرده باشد، اما بزرگی انسان در آن است که این موقعیت را آرام‌آرام پشت سر بگذارد و بداند قرار نیست تا ابد با رنجش زندگی کند.

■ و گفت‌وگو مقدمه‌ای است برای پیدا کردن راه‌حل؟

بله، یکی از مقدمات گفت‌وگو، اعتمادبنفس فردی است. اعتمادبنفس بیان مکنونات قلبی. تا این اعتمادبنفس نباشد، من به سخن در نمی‌آیم، از دردم نمی‌گویم، مطالباتم را به زبان نمی‌آورم، علیه آن که به من ظلم کرده، به جلد بر نمی‌خیزم. برای برقراری گفت‌وگو، اول باید اعتمادبنفس داشته باشید و فردیتان باید با قدرت بازسازی شده باشد.

■ من این همه احساس را در بیان آنچه به آن باور دارید، هم

نشان عمیق دانش‌تان می‌بینم و هم نشان رنجی که می‌برید. می‌خواهم با همین احساس، با استفاده از ظرفیت‌های گفت‌وگو در ذات خود، به جوانانی که به آینده ناامیدند و تعدادشان هم کم نیست، جوانانی که مهاجرت می‌کنند، نخبگانی که خانه‌نشین می‌شوند و حاضر به سخن گفتن نیستند، هنرمندانی که در بی‌اتفاقات پاییز سال گذشته از کارشان کناره‌گیری کردند و... توصیه‌ای کنید. من انفعال را در ذات خود بی‌دانم. انفعال برای من به معنای اعلام شکست پیشاپیش است. ما نباید شکست بخوریم. ما باید توان خود را برای مبارزه بالاتر ببریم و از ماهیت‌مان، خواست‌هایمان، مطالبات‌مان و ارزش‌هایمان دفاع کنیم. این به دست نمی‌آید مگر آنکه شما به حرف بیایید. حرف بزنید. گاهی با کلام و گاهی با یک زمان، گاهی با یک نمایش و گاهی با سینما. ما باید پویا باشیم. ما محکوم به خوش‌بینی هستیم و با اعلام شکست پیشاپیش، به هیچ‌کجا نخواهیم رسید؛ جز اینکه سمت مقابل را در انجام آنچه می‌کند جری‌تر می‌سازیم. او باید با نفس حضور شما احساس خطر کند و بداند که عرصه خالی نیست؛ بنابراین به نظر من نخستین چیزی که ما باید بیاموزیم و اکتش نشان دادن است.

ما نباید بی‌تفاوت باشیم. با توجه به حضور اخیرم در هیئت داوران بیست‌وهشتمین جشنواره بین‌المللی تئاتر کودک و نوجوان اردکان مثالی می‌زنم. شما می‌دانید در برابر فلات ایران دو دیوار، یکی البرز و دیگری زاگرس وجود دارد که اجازه بارش برف و باران را در فلات نمی‌دهند. ساکنان این فلات در جست‌وجوی راهی برای رسیدن به آب، برای زنده ماندن، قنات ساختند. قنات قصبه گناباد به‌عنوان عمیق‌ترین قنات ایران با قدمت ۲۵۰۰ ساله، یکی از مهندسی‌سازترین قنات‌های جهان است و به تعبیر بسیاری از صاحب‌نظران، از حیرت‌انگیزترین پدیده‌های ساخته دست بشر و نمادی از هم‌پوئی بشر با طبیعت. این اثر مربوط به دوره هخامنشی است و دارای ۴۸۰ حلقه چاه با ۳۳ کیلومتر طول بوده



فراز فرودهای سیاسی و اجتماعی او و دائماً ناگزیر از نشان دادن واکنش به آن ناگزیر از آفرینش در قبال آن هستیم. این زنده بودن فرهنگ است که برای هر اهل فرهنگ و هنری نکته‌ای بسیار با اهمیت است.

■ شما اشاره کردید که گفت‌وگو میان دو هم‌تراز صورت می‌گیرد. می‌خواهم بدانم آیا گفت‌وگوی میان دو ناهم‌تراز، گفت‌وگوی میان سلطان و شبان، ممکن است گفت‌وگویی مؤثر و با کیفیت باشد؟

چنین گفت‌وگویی وجود ندارد و هیچ‌وقت شکل نمی‌گیرد. چنین چیزی تنها تجلی اراده نوده‌های مردم در قالب داستان‌های سمبلیک است که ای کاش هر انسانی بتواند شایستگی گفت‌وگو با سلطان را بیابد و فراتر از آن جای او را بگیرد. چیزی که تا سه یا چهار دهه پیش هم در پنج روز آخر سال که به آن پنجه دزیده می‌گویند، در کردستان برگزار می‌شد. در این مراسم شهر به دست دسته دل‌قنک می‌افتد و یکی شاه می‌شود و دیگری وزیر. آنها در رؤیا حکومت شهر را به دست می‌گرفتند و آنچه دل‌شان می‌خواست، انجام می‌دادند و پس از چهار پنج روز که بساطشان را برمی‌چینند، دولت‌ها در بهتر به دنبال‌شان می‌گشتند. چون آنها هر چه انتقاد داشتند، در آن پنجه‌روز بر زبان آورده بودند. جالب است که آنها پولی را که جمع می‌کردند، خرج عروسی فقرا می‌کردند. اگر چه به‌عنوان مثال حافظ می‌گوید: «سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آید» که بیش از پنج‌روزی نیست حکم میر نوروزی، اما نخستین یاری که این مراسم در طول تاریخ ایران ثبت و ضبط شد، توسط ژاک دومرگان فرانسوی در سال ۱۹۸۱ میلادی هنگام عزیمت از سن پترزبورگ به شوش برای کاوش باستانی بود. او با گذر از کردستان این مراسم را در قالب عکس ثبت کرد.

■ و نکته پایانی.

من هیچ کشوری را، هیچ فرهنگی را و هیچ انسانی را سراغ ندارم که مفت به جایی رسیده باشد. هر کس به هر کجا رسیده، در پرتو کار و تلاش رسیده است. وظیفه ما کار و تلاش است و نباید خسته شویم. این بخشی از سرنوشت ماست. سخنم را با جمله‌ای زیبا از آگوست استرنندبرگ تمام می‌کنم. او می‌گوید برایتان آرزوی خوشبختی نمی‌کنم، چون چنین چیزی وجود ندارد. برایتان آرزوی توان و نیرومندی می‌کنم تا بتوانید بار رنج‌ها و مصائب زندگی را به دوش بکشید. ما باید این قدر قوی باشیم که بتوانیم بار مصائب زندگی را بر دوش بکشیم و سر بلند بیرون بیاییم. ■

و میزان آینده‌ی آن ۴۵۰ لیتر در ثانیه است و مادر چاه آن بیش از ۳۲۰ متر عمق دارد. شما به من بگویید این قنات با بهره‌گیری از کدام تکنولوژی حفر شده است، با کدام وسیله، با کدام ابزار؟ این اتفاق فقط به یاری عقل است که رخ می‌دهد. آنها در برابر بی‌آبی انفعال پیشه نکرده‌اند و راه حل آورده‌اند. آنها به جای انفعال، عقل‌شان را، بزرگ‌ترین موهبت خدا به انسان را به کار گرفته‌اند. ما با گوشه‌نشینی و عزلت به جایی نمی‌رسیم. ما باید بتوانیم بر مشکلات چیره شویم. چه این مشکل ساختن قنات باشد و چه نوشتن یک کتاب یا روی صحنه بردن یک نمایش. شما باید قوای عقلانی‌تان را گرد بیاورید و بر مشکلات چیره شوید. آن میلیون‌ها نفری که در فلات ایران زندگی می‌کردند با انفعال به آب دست نمی‌یافتند، آنها به کمک عقل و واکنش عاقلانه‌شان بود که به آب رسیدند و دنیا را به تحسین واداشتند و آن را در زمره‌ی یکی از دلایل سه‌گانه‌ی نبوغ ایرانیان درآوردند. این رودخانه‌ی زیرزمینی با اعلام تسلیم در برابر طبیعت به جریان نیفتاده است، با به کار انداختن اندیشه و کاستن از فاصله‌ی ذهن و دست، به بار نشسته است. ما باید این را به جوان‌مان بیاموزیم. مشکلات در همه جا وجود دارد و گریزان شدن از یک جغرافیا به جغرافیایی دیگر، به همراه همان مشکلات اتفاق می‌افتد. مهاجری که این‌گونه سرنوشتش را ترک می‌کند، به خوشبختی نخواهد رسید. او از یک سرگردانی کوچک به یک سرگردانی بزرگ روی می‌آورد. راه حل در رفتن نیست، راه حل در ماندن و ساختن است. مشکلات موجود، مشکلاتی برای همه است و همه باید دست به دست یکدیگر بدهیم و هر کس در حد توان فکری و روحی خود، کاری کند. مشکلات در تمام طول زندگی وجود دارند و اگر در مقطعی هم حل شوند، در مقطعی دیگر بازمی‌گردند. وجود آنها همیشگی است و مبارزه برای زندگی بهتر، برای رفاه و آزادی و امنیت بخشی از زندگی و سرنوشت ماست. این مشکلات در همه ادوار تاریخی ایران وجود داشته‌اند. همواره همین بوده است و برای همین است که برای گذر از رنج‌ها، باید عقل خود را به کار بگیریم و راه حل بیابیم.

■ ما می‌دانیم که شما در دانشگاه سوربن فرانسه در مقطع دکتری تحصیل کرده‌اید. با این حساب کاملاً از این امکان برخوردار بودید که هیچ‌گاه به ایران برنگردید. می‌توانم برای آن قشری که شاید پاسخ شما به یاری‌شان بیاید، بپرسم که چرا به ایران برگشتید؟ و آیا پشیمانی‌ها یا نه؟

من ایدئیشیمان نیستم. نیچه می‌گوید آنچه بیش از هر چیز برای انسان از اهمیت برخوردار است، یافتن انگیزه و چرایی زندگی است. چرایی زندگی، تعریف شما از زندگی است و در صورت رسیدن به این چرایی، دیگر چگونگی آن برایتان از اهمیت چندانی برخوردار نخواهد بود و می‌دانید که باید به دنبال چه باشید. من با پایان تحصیلم، سال ۱۳۶۴، در بحبوحه‌ی موشک‌باران و جنگ به ایران برگشتم. برگشتم چون هزاران اندیشه برای نوشتن، کارگردانی و تدریس در سر داشتیم و می‌خواستیم کاری کنیم. من آمدم تا به این اندیشه‌ی جامه‌ی عمل بپوشانم، چون خود را متعلق به این سرزمین می‌دانستم و معتقد بودم باید به جوانان آن خدمت کنم. من هر چه دارم از این فرهنگ و از این سرزمین است و وظیفه دارم چیزی به آن برگردانم. من میلیون‌ها سرزمین و این فرهنگ‌ها و این تعریفی است که برای زندگی خود دارم. نکته‌ی مهم دیگر اینکه همه‌ی بزرگان مادر طول تاریخ، حافظ و عطار و دیگران همواره در کنار مردم خود بوده‌اند؛ در سرزمین خود و با مردم خود. آنها هیچ‌کدام خون خود را رنگین‌تر از مردم نپنداشته‌اند و سرد و گرم روزگار را در کنار مردم چشیده‌اند. هیچ‌کدام آنها خود را از مردم جدا نکرده‌اند و به فکر نجات جسم‌شان نبوده‌اند، چون می‌دانسته‌اند در آن صورت نخواهند دانست که با روح‌شان چه کنند. من برای زندگی تنانۀ خود، قائل به روح هستم و دغدغه‌های روحی‌ام بسیار قدرتمندتر از دغدغه‌های جسمی‌ام است. پس به آنچه روح‌م و اندیشه‌م انتخاب می‌کند، احترام می‌گذارم.

■ آن زمان نظر دوستان ایرانی که در پاریس داشتید، در مورد بازگشت شما به ایران چه بود؟ آنها اوایل هم‌عشان به خاطر وضعیت جنگ مخالف بازگشت من به ایران بودند، اما ۲۰ سال بعد بدون استئنا می‌گفتند تو بردی که رفتی و ما اینجا ماندیم و باختیم. آنها از نبود انگیزه می‌گویند و من اینجا انگیزه دارم. من اینجا در تپوتاب و



صفحاتی درباره تغییر و دگردیسی که مسئله همه تاریخ نوع بشر بوده است

باید که پوست انداخت

تغییر خودداری از مردن است. مردن نه به آن شکلی که پوست و استخوان به خاک بمالد، بلکه از این رو که هر نوع توفقی هم مردن است. جمود مردن است، خشکی مردن است، ایستادن مردن است. آدمی در حرکت جان می‌گیرد. آدمی نشان داده معجزه‌اش در توانستن است. این بزرگ‌ترین تفاوتش با حیوان است، اما انسان بدون حرکت اصلاً انسان است؟ به درخت و گیاه، یا جانور شبیه‌تر نیست. به تکرار مداوم همان کارهای هرروزه، به تن دادن به جهان محدود شناخته‌اش، محدود به غریزه و دیگر هیچ. انسان بدون حرکت همان استخوان و ریشه منظر نظر مولانا نیست؟ به تاریخ نگاه کنید، به فجایعی که از رهگذر همین تن ندادن به تغییر رخ داد. به اینکه ریشه جمود و تعصب کجاست. اساساً این مقاومت خالق تراژدی‌ها بوده است. تراژدی‌ها رخ دادند، چون کسانی ترجیح دادند، ولو به قیمت آتش زدن جهان، از تغییر سر باز بزنند. باید که پوست انداخت. باید که درها را باز گذاشت. باید از مادرمان، زمین، یاد گرفت. باید تغییر کرد. چاره‌ای نیست، انسان در حرکت معنا پیدا می‌کند. ایستادن جمود است.

لغت تغییر از ریشه عربی سه حرف «غ»، «ی» و «ر»، در باب تعفیل است؛ به معنای دیگرگون کردن و از حال بگردانیدن. دهخدا ذیل عنوان تغییر، اقوال مختلفی نقل کرده از جمله آنکه جرجانی گوید: هو إحداث شیء لم یکن قبله، یعنی به وجود آوردن چیزی که قبل از آن نبوده است. از مترادفات این واژه، دگرگونی یا دگردیسی است. دگردیسی نیز واژه‌ای با ریشه و اصالت فارسی است، مرکب از دیگر و دیس که به معنای گونه و شکلی دیگر است. بنابراین دگردیسی را در فرهنگ‌های لغت مختلف، تغییر شکل، کم و کیف امری دانسته‌اند که مشهود باشد. «دیس» را در این واژه، با چند معنا می‌توان ریشه‌یابی کرد؛ چنان که حسن دوست در جلد دوم «فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی» آورده: «واژه «دیس» در فارسی میانه و پارسی به معنای شکل، ظاهر و هیئت است.» پس ترکیب دگردیسی را می‌توان به تغییر شکل ظاهری و دیگرگونی شکلی تعبیر کرد. دیگر آنکه «دیس» وند شباهت است؛ چنان که با همین ساخت یا ساختی شبیه به آن در کلماتی چون طاق‌دیس، تندیس و شب‌دیز (به معنای شبیه شب) دیده می‌شود. برخی نیز گمانه زده‌اند «دیس» ساختی از زیس و زیست است و دگردیسی همان دگرزیسی، دگرزیستی و دیگرگونه زیستن است. البته گفتنی است که بسته به کاربرد در هر بافتی تغییر و دگردیسی می‌تواند معنایی خاص داشته باشد. به‌طور مثال سرنمون نداعی‌های لغت دگردیسی را می‌توان کاربرد اصطلاحی آن در مباحث زیست‌شناسی دانست؛ چنان که امید آورده: دگردیسی یعنی تغییر شکل بعضی جانوران در دوره‌های زندگی، معمولاً پس از دوره جنینی؛ Metamorphosis، اما دگردیسی در بسیاری زمینه‌ها (نه فقط فرایند زیستی یادشده) از فلسفه و دانش‌های گوناگون گرفته تا خود امر زبان، کاربردی گسترده دارد.

■ کاربرد استعاری دگردیسی

فقه‌های لغت در گذشته، وقتی می‌خواستند ریشه لغتی را (عموماً عربی) بیابند تحقیق در امور عینی را پیش می‌گرفتند، به بادی‌های سرزمین‌های عربی یا هر کجا که فکر می‌کردند لغت ممکن است از آنجا نشئت گرفته باشد، سفر می‌کردند و در میان بادی‌نشینان مدتی سپری می‌کردند، تا شاید بتوانند از میان زیست روزمره آنها، کاربرد بدوی لغتی را که مدنظر دارند، بیابند. مثلاً در باب ریشه ف، ط، ر، در واژه فطرت که امروزه به معنای خلق و آفرینش است، مشهور است که لغت‌شناسی برای تحقیق به میان بادی‌نشینان رفته بود، دو تن از اعراب نزدیک یک چاه، بر سر اینکه کدامیک اول آن را کشف و پیدا کرده، نزاع می‌کردند. یکی به دیگری می‌گفت: انا فطرته، یعنی من آن را شکافتم و پیدا کردم. امروزه نیز در جدیدترین نظریات زبان‌شناختی تاریخی و شناختی، نظر غالب بر این است که عموماً در هر زبانی، در ابتدا واژه‌ها مصداقی عینی داشته‌اند و بعد با گذر زمان، پیدایش تحولات و گسترش دایره مصداق که با سرعتی چندبرابر ایجاد واژگان جدید در حال افزایش است، از ماهیت عینی خود خارج شده، به‌استعاره، برای مفهومی ذهنی به کار می‌روند. از همین رو، هیچ بعید نیست دگردیسی یا تغییر که لغاتی مرکب و در باب‌رفته هستند نیز روزی فقط در خور امری عینی به کار گرفته می‌شده‌اند و حالا دستخوش این تحول شده، کاربردی ذهنی یا عینی، یا اقلاً کاربردی استعاری پیدا کرده‌اند. به‌طور مثال واژه دگردیسی امروزه در چندین حوزه مختلف مانند زیست‌شناسی، زمین‌شناسی، تاریخ، ادبیات، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و فلسفه به کار می‌رود، اما با توجه به نظریه مذکور می‌توان گفت ابتدائاً این واژه در یکی از بافت‌ها به‌صورت عینی به کار می‌رفته و بعداً به‌استعاره، در باقی زمینه‌ها نیز کاربرد پیدا کرده است. در مورد اینکه کدامیک از زمینه‌های کاربرد، زمینه ابتدایی بوده است، باید گفت نیازمند تحقیق و بررسی بیشتر است، اما می‌توان به‌احتمال گفت که با توجه به گمانه‌هایی که در باب واژه «دیس» پیش‌تر ذکر شد و نزدیک به ساخت زیست دانسته شد، واژه دگردیسی نیز ابتدائاً در مورد مرحله‌ای رشد و تکامل زیستی به کار رفته است، پس از آن با پیشرفت علوم و نگاه آرگانیکی به جوامع، دگردیسی اصطلاحی جامعه‌شناختی هم محسوب شده است. همچنین می‌توان درباره سایر علوم نیز چنین انگاره‌هایی را مطرح کرد، اما کلی‌ترین زمینه را می‌توان کاربرد آن در فلسفه دانست؛ جایی که درباره دگردیسی چیزی سخن گفته نمی‌شود، بلکه بحث بر سر خود مفهوم تغییر، تبدیل و دگردیسی است.

■ به قدمت جهان؛ شاید کمی هم بیشتر

مفهوم کلی تغییر و دگردیسی را می‌توان به اندازه مفاهیمی چون وجود، علیت و زمان، دارای سبب‌های طولانی در سیر تاریخ اندیشه بشر دانست. از همان روزهایی که فلاسفه یونان باستان، قدیم‌ترین تأملات فلسفی مکتوب را به گفت‌وگو می‌گذاشتند، دوگانه حرکت یا ایستایی باعث شد این پرسش به وجود آید که بالاخره جهان، ذاتی ایستا و لایتغیر دارد، یا همواره دستخوش تغییر و دگردیسی است. مسئله بر این میان بوده و هست که به قول هرکلیتوس، فیلسوف گریان پیشاسقراطی، جهان رودخانه‌ای است و در یک رودخانه نمی‌توان دوبار شنا کرد؛ یا اینکه به زعم مولوی، رود رونده است، اما معانی در آن ثابت‌اند، چنان که گفت: «قرن‌ها بر قرن‌ها رفت ای همام / وین معانی برقرار و بر دوام / آن مبدل شد در این جو چند بار / عکس ماه و عکس اختر برقرار». با توجه به نگاه مولوی چنان که گفته شد الفاظ در تغییرند و به‌طور مثال سفر واژه «دیس» را بالاتر بررسی کردیم، اما سؤال دیگر اینجاست که آیا معانی هیچ‌گاه تغییر نمی‌کنند؟ آیا چنان که الفاظ سیر تطور دارند، معانی چنین امکان دگردیسی‌ای ندارند؟

تغییر تغییر

ریشه‌شناسی دو واژه

مهدی یار موسوی | عضو هیئت تحریریه



تغییر خودداری از مردن است. مردن نه به آن شکلی که پوست و استخوان به خاک بمالد، بلکه از این رو که هر نوع توقفی هم مردن است. جمود مردن است، خشکی مردن است، ایستادن مردن است. آدمی در حرکت جان می‌گیرد. شاید برای همین آدمی همیشه حسرت مار را خورده است. تقریباً هیچ حیوانی به اندازه مار در ذهن بشر، حاضر و سیال نبوده است. در مصر باستان باور بر این بود که بعد از زوال خدایان، تنها بازماندگان آن آنوم و اوزیریس به شکل مار خواهند بود، در بین‌النهرین تیامت، مادر خدایان با نماد مار تصویر شده و در گیلگمش هنگامی که گیلگمش خسته از راه دشواری که برای یافتن گیاه زندگی پیموده، به خواب می‌رود، مار از راه می‌رسد و گیاه را می‌بلعد و زندگی جاوید را نصیب می‌برد. او را در جمع خدایان تصویر کرده‌اند، نماد باروری، نماد شفاعت و از همه مهم‌تر بی‌مرگی عنوانش کرده‌اند. او را دیده‌اند که توانایی تغییر دارد، پوست می‌اندازد و با خود فکر کرده‌اند او نمی‌میرد؛ او فقط تغییر می‌کند. او خودش را باززنده می‌کند و بعد برایش قصه‌ها ساختند. فقط هم مار نیست، طبیعت هم با پوست‌اندازی زنده می‌ماند. او نیز به وسیله تغییر با مرگ می‌جنگد. هر سال زمستان می‌شود و حکومت سرما و تاریکی و بعد بهار از راه می‌رسد. طبیعت تغییر می‌کند. ایزدان شهیده‌شونده را دوباره از جهان زیرین به سطح آورده و جهان دوباره آغاز می‌شود. اتفاقاً، بشر، برای این نیز قصه‌ها و اسطوره‌های زیادی ساخت. از دومی‌گری گرفته تا سیاوش و حتی جشن یلدا. تمام اینها درباره تغییر است. درباره پوست‌انداختن، تلاش برای نو شدن که آدمی به‌غریزه دریافت‌شده است ایستادن، گنبدین است. مگر مرداب‌ها را هم نمی‌دیده است. شاید به همین خاطر در فرایند تکامل بخش

بزرگی از توسعه مغزش را مصروف «یادآوری» کرد.

یادآوری شادکامانه

یا شوربختانه نشانه

زنده‌بودن است؛

نشان روزهای گذشته

و تغییرات رخ داده،

رنج‌ها و شادی‌های

سپری‌شده. بدون

یادآوری گذشته‌ای

وجود نداشت و بدون

گذشته آدمی همیشه ایستاده

بود. بی‌خود نیست اوپانیساده‌ها،

فراموشی را با مرگ یکسان

گرفتند. بدون گذشته، آینده‌ای

هم وجود ندارد. در واقع گذشته

همان پوسته قبلی است و آینده همان

نو شدن دوباره آدمی. می‌شود بدون تغییر

هم زنده ماند؟ حتماً که می‌شود. آدمی نشان

داده معجزه‌اش در توانستن است. این بزرگ‌ترین

تفاوتش با حیوان است، اما انسان بدون حرکت

اصلاً انسان است؟ به درخت و گیاه، یا جانور

شبیبه‌تر نیست. به تکرار مداوم همان کارهای هرروزه،

به تن دادن به جهان محدود شناخته‌اش، محدود

به غریزه و دیگر هیچ. انسان بدون حرکت همان

استخوان و ریشه منظور نظر مولانا نیست؟ به

تاریخ نگاه کنید، به فجایعی که از رهگذر همین

تن‌دادن به تغییر رخ داد. به اینکه ریشه جمود

و تعصب کجاست. اساساً این مقاومت خالق

تراژدی‌ها بوده است. تراژدی‌ها رخ دادند،

چون کسانی ترجیح دادند، ولو به قیمت

آتش‌زدن جهان، از تغییر سر باز بزنند. باید

که پوست انداخت. مثل مارها، باید که درها

را باز گذاشت. باید از مادرمان، زمین، یاد گرفت.

باید تغییر کرد. چاره‌ای نیست، انسان در حرکت

معنا پیدا می‌کند. ایستادن جمود است.

باید از مادرمان زمین یاد بگیریم

مهدی افروزم‌نیش | نویسنده



سنت نوشدن

نیوشا طبیبی



تا آخر تعقیب می‌کنند. یاد مرحوم ژاور در رمان بینوایان و ویکتور هوگو افتادم. آن مرحوم، با ایمان و اعتقادی که به وظیفه‌ی خودش داشت، یک لحظه از مأموریت تعقیب بزهکار سابق و شهردار نیکوکار و شهروند محترم یعنی ژان والژان غفلت نکرد و دست‌آخر در کشمکش وجدان و انجام وظیفه، خودش را خلاص کرد و در جهان رمان به دیار باقی شتافت.

الان عرض می‌کنم که دلیل این صغری و کبری چیدن من چه بوده و امیدوارم از پس جمع کردن این متن برآیم؛ مرحوم ژاور عمری را به دستگیری بزهکاران گذرانده بود و چارچوب وظایف سازمانی‌اش در بیرون و اندرون او چنان مستحکم و بنیانش آنچنان تزلزل‌ناپذیر بود که دست‌آخر جان بر سر مقاومت در برابر «تغییر» نهاد. آن مرحوم حاضر نشد بپذیرد که ممکن است کسی که خطایی ولو بسیار کوچک مرتکب شده و از سر گرسنگی دزدی کرده، بتواند به سوی خوبی و خویشی و انسان‌دوستی گامی بردارد. وقتی هم به‌عینه دید که به این محکوم سابق کانه فرشته‌ای است که دست آدمیان را بی‌هیچ انتظاری می‌گیرد و بار از گردۀ دردمندان برمی‌دارد، ترجیح داد بمیرد، اما با این تردید و شک و خلاف‌عادت و باورش زندگی نکند. پس در کمال شرافت خود را در رودخانه‌ی سن پاریس غرق کرد.

این عرایض من را داشته باشید، تجددخواهان سنت‌ستیز، سنت را به مثابه مرحوم ژاور در نظر می‌گیرند و آن را متصلب و تغییرناپذیر می‌انگارند، اما اگر سنت هم نمی‌توانست خود را با تغییرات زمانه و پدیده‌های نو وفق دهد که تکرار نمی‌شد و به ما نمی‌رسید و مانند همان مثال داستانی از بین رفته بود. اما سنت، آن هم سنت ایرانی، به‌عنوان پدیده‌ای پیوسته و تکرارشونده و مداوم در طول تاریخ - از پیدایش جامعه‌ی ایران تا امروز - موفق شده که پدیده‌های نو و لازم را بگیرد و آنها را از هاضمه‌ی خود بگذراند و به آن رنگ و لعاب ایرانی بزند. سنت ایرانی در طول تاریخ به مانند نخ تسبیحی، گسستگی‌های ما را به هم پیوند داده؛ همین امروز هم کم‌وبیش چنین است.

قصدم ندارم - بضاعت علمی و دانشش را هم ندارم - که از منظری فیلسوفانه و تاریخ‌شناسانه و از این قبیل به مقوله «دگردیسی» بپردازم، بلکه می‌خواهم از این موضوع استفاده کنم تا مطالبی را درباره‌ی سنت به عرض برسانم. آن هم از زاویه‌ای کاملاً کاربردی و برآمده از زندگی. از آنجا که شیفته‌ی سنت و دانش و فرهنگ بومی و ملی ایران هستم، اولین چیزی که در مواجهه با کلمه‌ی دگردیسی به مغزم خطور کرد، همین کلمه‌ی «سنت» بود. شاید به‌دلیل بحثی که چند شب پیش با یکی از دوستان در همین موضوع داشتیم. او می‌گفت که «سنت امری متصلب و ایستاست که شور حرکت و زندگی و شکوفایی را به مدد خرافه و باورهای پوچ از جامعه می‌گیرد و آن را به درد عقب‌ماندگی مبتلا می‌کند...» و من اصرار داشتیم و دارم که «سنت نه‌تنها امری متصلب و ایستا و غیر قابل تغییر نیست، بلکه در روال طبیعی و تاریخی‌اش پاسخی نوگرایانه به نیازهای زمانه‌ی خود بوده و هست. به‌ویژه سنت در فرهنگ‌های بزرگ و ماندگ از تاریخ بلند، توان ویژه‌ای برای همراهی با پدیده‌های نو پیدا کرده است.»

شاهد من بر این مدعیات البته کشورهای شرقی آسیا و مشخصاً دو ملت بزرگ و قدیمی و به‌شدت سنتی چین و ژاپن بود. این دو ملت موفق شده‌اند بین پیشرفت‌های چشم‌گیر فناوری، به سنت‌هایشان پایبند بمانند، چون آن سنت‌ها راه‌حلی برای نیازهای همیشگی آدمی بوده و هست. نیازهایی که در طول تاریخ تغییری نکرده‌اند.

به‌عنوان مثال، سنت‌های سفره و پذیرایی در فرهنگ ما ایرانی‌ها، همچنان زنده، معتبر و لازم هستند. اگر در بیان نکات ریز و ظریف آنها دقیق بشویم، می‌بینیم که آنها چقدر در تطابق کامل با اقلیم و فضا و ذائقه ایرانی به وجود آمده و تا چه میزان کاربردی مثبت و مهم در حیات اجتماعی ما داشته‌اند. طبیعتاً این پدیده‌ها در مواجهه با راه‌حل‌های بهتر و با توجه به نیازهای نوین آدمی آرام‌آرام تغییر می‌کنند و دوباره در چارچوب سنت قرار می‌گیرند.

در سنت آشپزی ایرانی راه و رسم بر صرفه‌جویی است. ممکن است سفره‌های رنگارنگ بچینیم، اما نگوئیدترین کار دور ریختن غذا و حرام کردن آب، نان و مواد غذایی است. در اقلیمی که هرگز آب به‌آسانی به دست نیامده و تا نسل‌های بعد از ما هم آسان به دست نخواهد آمد، به وجود آمدن رسم و سنتی که بنیادش بر صرفه‌جویی است، متضمن حیات ملی است. صرفه‌جویی و درست مصرف کردن، آنچنان که شیوه و سنت گذشتگان ما بوده، به معنی خشک‌دستی و تنگ‌نظری نبوده است. بزد، همواره یکی از خشک‌ترین شهرهای ایران بوده و

می‌دانم برای بسیاری از شما که خواننده این یادداشت ناقابل من هستید، کاری را به‌طور ممتد و روتین و بی‌وقفه انجام دادن، ممکن است ملال‌آور و خسته‌کننده باشد؛ برای من «جانکاه» است. یعنی دقیقاً احساس می‌کنم که عنقریب جانم از بدنم مفارقت می‌کند. ممکن است که این عارضه از حواشی بیماری ADHD باشد که به آن مبتلا هستم و تا امروز هم نمی‌دانستم، شاید هم نباشد و به احوال شخصی و تربیت و محیطی که در آن رشد پیدا کرده‌ام، برگردد. به هر حال می‌خواهم به عرض برسانم که انجام کاری یکنواخت و مداوم اغلب با طبیعت آدمی در تضاد و نتابین است. البته عده‌ای هستند که پیگیرانه یک کار مشخص را به‌درستی و دقت

ذهن و سنت ایرانی قرین دگردیسی و تحول است. جشن‌های مهم ایرانی را ببینید، نوروز و سده و یلدا. هر سه پایه در تحول دارند. ما در دعای کاملاً ایرانی تحویل سال نو، از خداوند درخواست می‌کنیم که حال ما را به بهترین احوال تغییر دهد. پس تغییر و تحول، هسته و ذات سنت ماست و این مثال قابل تعمیم به بسیاری از پدیده‌های دیگر است

“



هست، اما در همین شهر خشک که مردمانش با تمام وجود و در طول قرن‌ها تشنگی را لمس کرده‌اند، تعداد زیادی آب‌انبار وجود دارد تا گذرندگان و مسافران آب رایگان بنوشند و نشنه از آن دیار نروند.

اگر ما به جای هزینه برای سدسازی بر ادامه آن سنت حسنه و به کار بردن راه‌حل‌های مصرف درست آب و گسترش دادن آنها بر پایه زندگی نوین حرکت کرده بودیم، امروز چنین دشت‌های فرونشست‌کرده، دریاچه‌ها، تالاب‌ها و رودخانه‌های خشکیده‌ای نداشتیم.

سنت در باطن خود تحول‌خواه است، اما برای پذیرش تحول چارچوب‌هایی دارد. قوانین سنت بر اساس نیاز هزاران ساله آدمی شکل گرفته‌اند؛ نقدپذیر و البته کاملاً تغییرپذیر هستند. اگر هوشمندی و درایت و فهم صحیح از سنت می‌داشتیم، در مواجهه با دستاوردهای دنیای جدید و تمدن مدرن دچار دستپاچگی نمی‌شدیم.

ذهن و سنت ایرانی قرین دگردیسی و تحول است. جشن‌های مهم ایرانی را ببینید، نوروز و سده و یلدا. هر سه پایه در تحول دارند. ما در دعای کاملاً ایرانی تحویل سال نو، از خداوند درخواست می‌کنیم که حال ما را به بهترین احوال تغییر دهد. پس تغییر و تحول، هسته و ذات سنت ماست و این مثال قابل تعمیم به بسیاری از پدیده‌های دیگر است.

نوروز، شاید زمینی‌ترین عید آدمیان و همین زمینی‌بودن بارزترین ویژگی جشن ایرانیان باشد.

وقتی از زمینی‌بودن سخن می‌گوییم، دو مفهوم را مراد داریم؛ یکی از این حیث که بیرون از پیام‌های آسمانی و با توجه دادن به زمین به حیات خود ادامه داده، چندان که در دوران هر چهار آیینی که طی هزاره‌ها ایرانیان با باور به آنها روزگار می‌گذرانده‌اند، پاس داشته شده است.

دو دیگر به سبب توجه خود آن به زمین و هر آنچه از زمین می‌روید و سفرهٔ هفت‌سین گواه این مدعای اخیر است، زیرا نمادهای آن همه رُستنی‌هائند، نه فروآمده از آسمان. نوروز، روز زمین است و عیدی زمینی و چون بر نو شدن تأکید دارد، آن را با یک پیام می‌توان بیشتر شناخت؛ تغییر و دگرگونی.

یکی از جلوه‌های زیبایی و ماندگاری نوروز نیز در همین است؛ ثبات در عین تغییر. هم هست و در درازای تاریخ تغییر ماهوی نکرده و بر اصلی ثابت استوار مانده و هم در دل خود یادآور تغییر بوده است.

در این گزاره اگرچه به‌ظاهر تناقضی نهفته، اما عرفان ما به مثابه جوهر اندیشه‌مان نیز چنین است؛ وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت.

همین زمینی‌بودن البته نوروز را در مظان اتهام نشانده و بهای آن را یکی از نمادهای نوروز پرداخت؛ آتش افروز که با تغییر دین رسمی به حاشیه رفت و چه‌بسا حذف شد، اگرچه دیگری باقی ماند به ترفندی و آن هم تغییر نام بود؛ از خواجه‌پیروز به حاجی‌فیروز! چه، گاه ثبات در گرو تغییر است!

برای مردمانی که هر امری را به آسمان نسبت می‌دادند، اما توجه تام و تمام به زمین دشواری‌هایی دربر داشت.

سعدی با همین نگاه بر آن شد نشان دهد نوروز هم اگرچه جلوه‌ای زمینی است، اما از آسمان فرود آمده است:

«فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیروند. درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق دربرگرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده».

آشکار است که سعدی برای رفع اتهام از نوروز که با زمین نسبت دارد، نه با آسمان می‌کوشد آن را با جلوه‌هایی چون فرش زمردین و کلاه شکوفه توصیف کند که در شکل‌گیری آن فراش باد صبا و دایهٔ ابر بهاری نقش داشته‌اند و شاید بر آن بوده میان آن با توحید نسبتی برقرار کند و این در روزگاری است که آیین رسمی ایرانیان نه میترایسم و مهر بوده، نه پیروی از آموزه‌های زرتشت، و مسلمان شده‌اند با همان خوانش رسمی که اهل تسنن به آن باور دارند. از سال ۹۰۶ اما که دولت صفوی شکل گرفت و شیعیان رسمیت حکومتی هم یافتند، باز نوروز دوام آورد، شاید به این خاطر که ایرانیان مسلمان را از دیگر پیروان این دین جدا و گاه ممتاز می‌کرد؛ ولو همه به تشیع نگرویده باشند.

راز این آخری را شاید بتوان در دعای تحویل سال خوانند که نگاه از زمین برمی‌گیرد و رو به آسمان برمی‌دارد و از «مقلب القلوب والابصار» و «مدبراللیل والنهار» و «محول الحول والاحوال» می‌خواهد حال ما را دیگرگون کند؛ آن هم به نیکوترین شکل و با این نیایش هم انگ بی‌توجهی به آسمان از آن زدوده شد و هم نوروز دیگر تنها سال نو نبود، حال نو هم بود و این سال و حال به خاطر آن محول الحول والاحوال کنار هم نشستند، چندان که امیر معزی شاعر (و نه خواجه شیراز) را بر سر ذوق آوردند تا بپسراید:

سال و فال و مال و حال و اصل و نسل و تخت و بخت

یادت اندر شهریاری برقرار و بر دوام

سال حُرْم، فال نیکو، مال وافر، حال خوش

اصل ثابت، نسل باقی، تخت عالی، بخت رام

(به ثبات اشاره شد و در این شعر هم جلوه دارد؛ اصل ثابت)

بسیار کسان کوشیدند بدانند دعای تحویل سال از کیست، اما نشانی نیافتند و گویا ذوق و هوشی در کار بوده تا به صرف کلمات عربی و مخاطب قرار دادن خداوند آن را مصون نگه دارد.

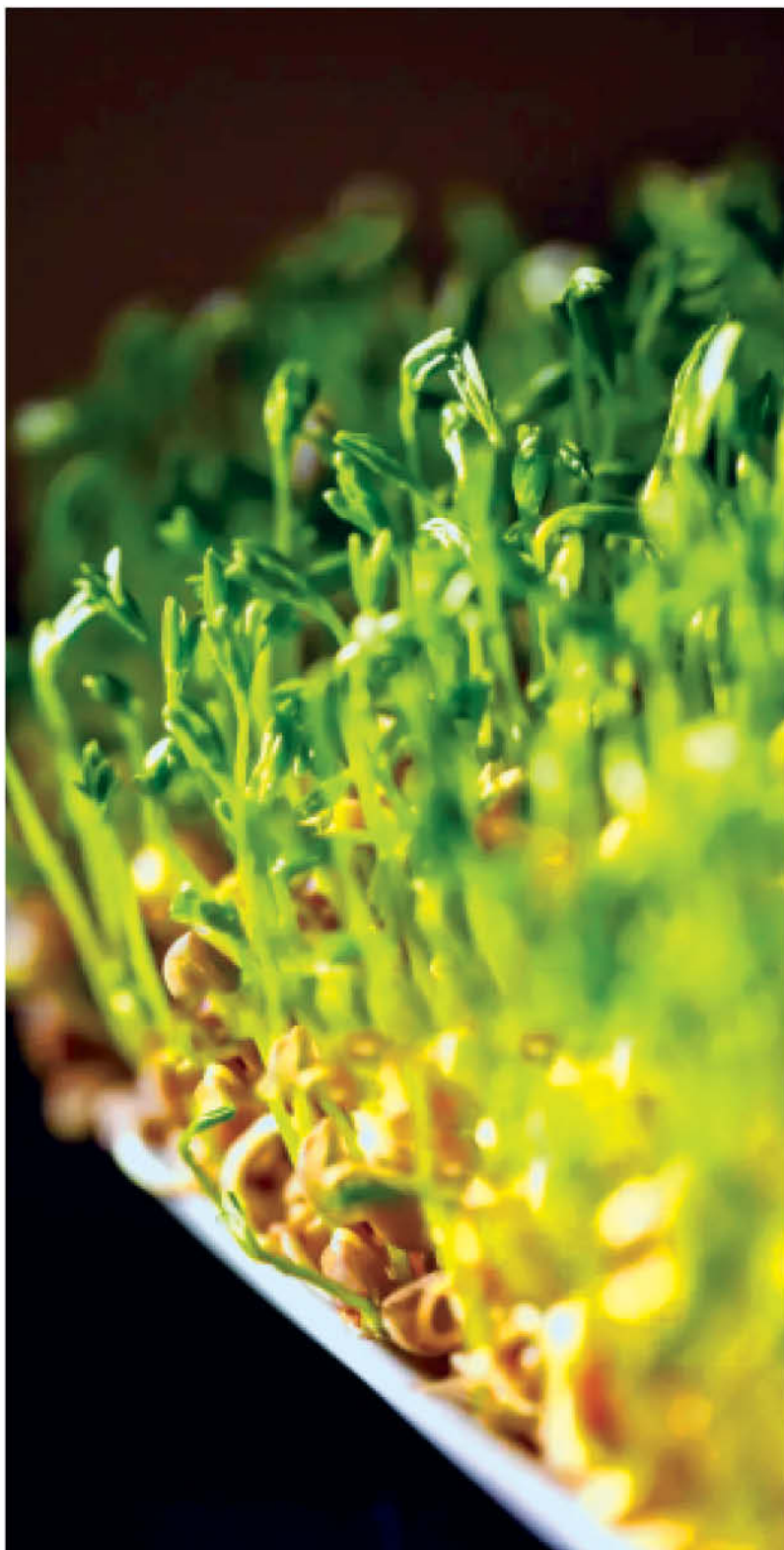
۳۳ سال پیش مهندس مهدی بازرگان برای واپسین شماره نوروزی مجله آدینه در سال ۱۳۷۰ که درست در چنین روزهایی در پایان اسفند ۱۳۶۹ منتشر شد، نوشت:

نهاد ثبات، نماد تغییر

نوروز بی‌حاجت به تفسیر و تعبیر، عید تغییر است و بیش از آنکه تغییر پذیرد و دستخوش تغییر شود، دیگرگون می‌کند

مهرداد خدیر | روزنامه‌نگار





«همیشه نوروز و نوسال داشته‌ایم. یک مقدار دنیا و روزگار عوض می‌شده است و مقداری بیشتر مردم ایران و شرایط زندگی با اقتصاد و سیاست و فرهنگ‌مان در تحول و تلاطم دائم بوده و نتوانسته‌ایم به حد اعتدال و ثباتی برسیم که خودمان طالب و طراح آن باشیم و برخوردهای ما با نوروز و کنش‌ها و واکنش‌های طبقات مختلف مملکت به جای تعادل، حالات تردید و تضاد پیدا می‌کرده است. یک چیز اما پابرجا مانده است و آن دعایی است که نمی‌دانم منشأ و اصالت آن از کجاست و از کی، ولی کاملاً گویا و زبان حال ما بوده است؛ با آنکه هیچ‌گاه تحقق نیافته است، مایوس نشده و مدام به هم می‌گوییم و در کارت‌های تبریک و تقویم‌ها می‌نویسیم: یا مقلب القلوب والابصار، یا محول الحول والاحوال...» او قریب چهار سال بعد چهره در نقاب خاک کشید و طبعاً نبود تا بیند ۳۳ سال پس از آنچه درباره نوروز نوشت، خوانش نادرست همین دعای مصون‌مانده از تغییر چه جنجالی به پا کرد.

وقتی مؤذن بانگ بی‌هنگام برداشت و در شامگاه ۲۲ بهمن ۱۴۰۲ و نه آغاز سال نو سکان‌دار سینمای ایران در دولتی که می‌خواهد جهان و ایران را نه نو که هم‌قواره خود کند، آن را به گونه‌ای دیگر خواند تا در پی سده‌ها، نهار به نهارها تغییر یابد و حول به حوله که پیش از این به اصل پارسی خود (هوله) بازگشته بود!

همین رخداد نیز باز نشان داد که نوروز چگونه با روح و جان ایرانیان دمخور است و فاصله‌داران را اسباب طنز می‌کند و در میدان مضحکه می‌نشانند. با این همه باز این پرسش قابلیت طرح می‌یابد که نوروز را با ثبات باید شناخت یا با تغییر؟

جلوه ثبات آن را باید در ماندگاری در روزگاران گونه‌گون دانست و به سُخره‌گرفتن انکارکنندگان خویش و ماهیت تغییرآمیز آن در تحویل و تحول و نو شدن هویداست.

نیاز به تغییر را هنگامی بیشتر درمی‌یابیم که به یاد آوریم در روزگار خود ما شماری از اهل فکر و ذوق برای آنکه از قدرت امان بگیرند، بر پیشانی و کنیبه نوشتند و صلا سر دادند که ما در پی تغییر جهان نیستیم، به‌دنبال تفسیر آنیم و نام‌آورتری برای آنکه بتواند میان آسمان و زمین، پیوندی برقرار کند که هم آسمان‌باوران را خوش آید و هم زمین‌گرایان را، به فروکاستن از تغییر به تفسیر بسنده نکرد و سخن از «تعبیر» به میان آورد.

نوروز اما بی‌حاجت به تفسیر و تعبیر، عید تغییر است و بیش از آنکه تغییر پذیرد و دستخوش تغییر شود، تغییر می‌دهد و دیگرگون می‌کند، چندان که هر که را که درصدد تغییر آن برآید، به سُخره می‌گیرد و شاید به همین خاطر نماد آن «حاجی فیروز» است. چنین است که می‌توان ادعا کرد نوروز در عین اینکه نهاد ثبات است، نماد تغییر است. ■

همین که عمر شود صرف جست و جو کافی است

فکر کردن و همه باورهای خود را به
چالش کشیدن شاید نوعی مازوخیسم باشد

سید عبدالجواد موسوی | شاعر و روزنامه‌نگار



قرار شد درباره تغییر بنویسم. همین قدر کلی و مبهم. اما احتمال می‌دهم منظور دوستان از تغییر، تغییر آرا و عقاید آدمیزاد است. حداقل به من همچو چیزی سفارش داده‌اند. چرا چنین احتمالی می‌دهم؟ چون فقط گفتند تغییر و چیز دیگری نگفتند. معمولاً در چنین مواردی، ذهن اول می‌رود سراغ همین چیزی که ذهن من رفت. اگرچه ما در زمانه تغییرات جنون‌آمیز همه چیز به سر می‌بریم و می‌توان از تغییر آب‌وهوا و سیاست و وسایل ارتباط جمعی و سبک زندگی و همه چیز سخن گفت، اما وقتی دوستان به من می‌گویند تغییر و چیز دیگری هم نمی‌گویند، احتمالاً همین چیزی است که من می‌گویم. علاوه بر اینها علی‌ورامینی وقتی تلفنی سفارشش را داد، در انتها گفت: تو که خودت سلطان تغییری! و فکر کنم با همین حرف تکلیف را روشن کرد و یک جورهایی حالی‌ام کرد از چه باید بنویسم. البته تغییر از آن دست مفاهیم جذاب و وسوسه‌کننده‌ای است که می‌توان آن را به خیلی چیزها تعمیم داد و درباره‌اش حسابی قلم‌فرسایی کرد. و همین کار را سخت هم می‌کند. طوری که درباره تغییر تا الان دو مطلب نیمه‌کاره نوشتم و رها کردم. یکی رفت سمت نوستالژی و دیگری شد چیزی درباره سرعت جهان جنون‌آمیز ما و... خلاصه دیدم نمی‌توان قلم را رها کرد و اگر قرار باشد ادامه بدهم، اصلاً معلوم نیست از کجاها سردرپیورم و باز البته این حرف‌ها به این معنا نیست که صاحب این قلم خیلی آدم مرتب و منظم و اهل این حرف‌هاست، اما هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. اینجا از اسمش هم پیداست که خیلی جای شلنگ‌تخته انداختن و یلخی‌نوشتن نیست و الخ. بهتر است مطلب را همین جا درز بگیرم، وگرنه ممکن است همه فرصتی که در اختیار دارم به مقدمه‌ای بگذرد که به کار هیچ کس نمی‌آید. خلاصه اینکه قرار است درباره تغییر موجودی به نام آدمیزاد چیزهایی قلمی کنم. امید که مقبول افتد.

تغییر، وجه ممیزه آدمیان از دیگر موجودات است. خرچسپنه، سرگین‌غلطان، سوسک و مارمولک همین‌ها هستند که بودند و خواهند ماند. از صبح ازل تا شام ابد. از دیگر حیوانات نام نبردم؛ چراکه مطمئن نیستم. مثلاً گربه‌ها و سگ‌ها در این سال‌ها به همت آدمیان در خورد و خوراکشان تغییراتی حاصل شده، اما گمان کنم از آنجایی که آدمیزاد به موجوداتی که نام بردم، فعلاً کار خاصی ندارد، احتمالاً از همین تغییرات جزئی هم بی‌نصیب مانده‌اند. اما همه آدمیان نیز شامل این حکم نمی‌شوند. اکثر مردم بسته به جبر جغرافیایی و تاریخی به چیزهایی معتقد می‌شوند، به چیزهایی دل می‌بندند، از چیزهایی دل می‌کنند و خلاصه روز و شب‌شان را به یکدیگر می‌دوزند تا ملک‌الموت از راه برسد و قبض را بدهد و چیزی را که باید، تحویل بگیرد و الفاتحه. نه اینکه تغییری نکنند، اما تغییرشان اغلب دسته‌جمعی است و ربطی به فردیت آنها ندارد. یعنی از راه تأمل، درنگ، مطالعه، تجربه و آزمون و خطا به دست نمی‌آید. به قول حسین منزوی:

ما خویش ندانستیم بیداری‌مان از خواب
گفتند که بیدارید، گفتیم که بیداریم

هیاهوی جمعی به آنها تلقین می‌کند که بیدارند و آنها وهم برشان می‌دارد که بیدارند. چنین موجوداتی اساساً با تغییر هیچ میانه‌ای ندارند.

تغییر به معنای حقیقی کلمه جان و جهان آدمیان را زیرورو می‌کند. زلزله‌ای در حیات باطنی انسان‌ها می‌افتد و آنها از اساس به چیز دیگری بدل می‌شوند. مقدمه این تغییر پرسش است و پرسش ابتدای آگاهی و آگاهی مستلزم رنج و رنج اصل و اساس آدمی است که فرمود: لقد خلقنا الانسان فی کبد. پرسش، گریختن از عادات است؛ شکستن بدهیات و آنچه ذهن و ضمیر به‌عنوان وحی مُنزل پذیرفته است. چنین کار کارستانی از چه کسانی برمی‌آید؟ از آنها که فکر می‌کنند. فکر کردن چیزی است و اقتضای سن و سال و این حرف‌ها چیزی دیگر. حتماً شنیده‌اید که آدم‌ها معمولاً در جوانی سوسیالیست‌اند و در میانسالی لیبرال. یعنی چه؟ یعنی در جوانی به دلیل عدم تعلق به همسر و فرزند محافظه‌کار نیستند و سودای عدالت‌طلبی دارند و در میانسالی پای همسر، خانه و اداره که به میان می‌آید، عافیت‌طلب می‌شوند. این شکل از تغییر یعنی تابعی از گزینه‌بودن و به اقتضای فعل و انفعالات هورمونی و ژنتیکی و شیمیایی و فیزیکی، چیز دیگری شدن. که به‌رحال تغییر است، اما از آنجایی که دخالت آگاهانه در این شکل از تغییر اندک است، می‌توان آن را در فورترین مراتب تغییر قرار داد. بعد از آن تغییری است که بر اثر تجربه زیسته ما به وجود می‌آید. فی‌المثل شما

تغییر، وجه ممیزة آدمیان از دیگر موجودات است. خرچسپنه، سرگین غلتان، سوسک و مارمولک همینی هستند که بودند و خواهند ماند. از صبح ازل تا شام اید. از دیگر حیوانات نام نبردم؛ چرا که مطمئن نیستم

66

رد و قبول آن سخنان دخالت ندهد و با دیده عبرت‌بین در کاروبار جهان بنگرد، از دشوارترین کارهاست و شاید متعالی‌ترین نوع تغییر همین باشد. شنیدن و دیدن و تأمل کردن و آن وقت صواب را از ناصواب تمییز دادن، شأن و مرتبه‌ای است که سخت می‌توان بدان دست یافت، اما وقتی دست یافتی، شیرینی و حلاوت آن به همه رنج‌های عالم می‌آرزد. چنین کسانی بهترین منتقدان خویش‌اند. یعنی آن قدر نسبت به خودشان آگاهی پیدا می‌کنند که می‌توانند از سر انصاف و دقت حتی گذشته خود را نقد کنند و به من و شما بگویند چرا پیش‌تر چنان می‌اندیشیدند و چرا امروزه چنین فکر می‌کنند. آنها هیچ‌وقت خود را تمام و کمال نمی‌دانند. یقین دارند که زندگی آدمیزاد سراسر سیر و سلوک است. آنها صرف جست‌وجو را حقیقت می‌دانند:

در این نیم که رسد تن به وصل یا نرسد

همین که عمر شود صرف جست‌وجو کافی است

چنین تجربه منحصر به فردی ممکن است در یک جزیره خالی از سکنه هم برای شما رخ دهد. اهل جست‌وجو فرارومدار ندارند. هر چیزی برای آنها بهانه‌ای است تا مدام پی فهمیدن بیشتر باشند و هیچ‌گاه به آنچه نصیب‌شان شده، راضی نباشند. صد البته تجربه زیسته و مطالعاتی هم در تغییرات بنیادین آدمی نقشی جدی ایفا می‌کنند، اما آدمیزاد اگر حقیقتاً اهل پرسش و تأمل و شک در بدیهیات باشد، می‌تواند حتی در یک جای دور افتاده و به دور از غوغا نیز تغییر کند. به شرط آنکه جرئت درافتادن با باورهایش را داشته باشد. چنین جسارتی البته روح و روان را به آتش می‌کشد و آسایش را از آدمی سلب می‌کند. و خب چه کاری است؟ آن هم برای موجودی که همه عمرش را سعی می‌کند تا مقام امنی برای خودش دست‌وپا کند؟ فکر کردن و همه باورهای خود را به چالش کشیدن شاید نوعی مازوخیسم باشد. نمی‌دانم. اما به قول مولانا دردی است که در جان آدمی است و به اختیار نمی‌توان از آن خلاص شدن: در آدمی عشقی و دردی و خارخاری و تقاضایی هست که اگر صدهزار عالم ملک او شود که نیاساید آرام نیابد. این خلق به تفصیل در هر پیشه‌ای و صنعتی و منصبی و تحصیل نجوم و طب و غیرذلک می‌کنند و هیچ آرام نمی‌گیرند، زیرا آنچه مقصود است، به دست نیامده است، آخر معشوق را دلارام می‌گویند، یعنی که دل به وی آرام گیرد، پس به غیر چون آرام و قرار گیرد؟ این جمله خوشی‌ها و مقصودها چون نردبانی است و چون پایه‌های نردبان جای اقامت و باش نیست، از بهر گذشتن است. خنک او را که زودتر بیدار و واقف گردد تا راه دراز بَرُو کوتاه شود و درین پایه‌های نردبان عمر خود را ضایع نکند.

تصور می‌کنم از یک ایدئولوژی خاص سیاسی دارید و فکر می‌کنید اگر این ایدئولوژی حاکم شود، جهان به بهشتی رشک‌برانگیز بدل خواهد شد. از قضا شما آن قدر خوش‌شانس یا بدشانس هستید که این اتفاق در زمان حیات شما رخ خواهد داد. شما به چشم می‌بینید چیزهایی را که پیش‌تر روی کاغذ یا ذهن ساده خود فرض می‌کردید، عیب و ایرادهای آن تئوری‌ها معین می‌شوند و شما از حیث فکری و عقیدتی به آدم دیگری تبدیل می‌شوید. این تبدیل و تبدل را شما مدیون جبر تاریخی هستید. یعنی اگر چنین واقعه‌ای در زمان شما رخ نمی‌داد، نه تنها شما دست از طرفداری از آن ایدئولوژی خاص بر نمی‌داشتید که شاید روز به روز بر تعصب شما افزوده می‌شد و عمر بابرکت‌تان را به پایان می‌بردید؛ بی‌آنکه بدانید صورت عملی آنچه بدان معتقد بودید، چه فجایی به بار خواهد آورد. این تغییر نیز اگر چه محترم است، اما شانس در آن نقش مهمی را ایفا می‌کند. اینکه تاریخ چه چیزی را برای شما رقم زده باشد، در این سیر عامل اصلی به‌شمار می‌آید. می‌توان به جبر تاریخی، جبر جغرافیایی و خانوادگی و مذهبی و امثالهم را نیز افزود. شما در یک محیط ویژه و محدود از پنجره‌ای خاص به جهان می‌نگرید، اما بیرون‌زدن از دنیای تنگ و محدودتان، جان و جهان‌تان را دگرگون خواهد کرد. البته همه اینها به شرطی است که شما مستعد این دگرگونی‌ها باشید. خواندن و به سخنان دیگران گوش سپردن و تأمل کردن در رأی و نظر دیگران و تماشای بی‌غرضانه، شاید متعالی‌ترین نوع سیر و سلوک باشد و البته از دشوارترین آنها. اینکه آدمیزاد بتواند تعصب را کنار بگذارد و سخن دیگری را بشنود و آن قدر انصاف داشته باشد که منافع فردی، جمعی و باورهای جزمی‌اش را در



تحول، تغییر و دگردیسی؛ اینها واژه‌هایی آشنا و کلیدی به‌شمار می‌روند برای آنهایی که اهل داستان‌نویسی و نقد داستان هستند. برای ما که حول‌وحوش داستان پرسه می‌زنیم، این واژه‌های کلیدی، نبض هر قصه و خون هر شخصیت‌پردازی در متن روایت‌هایند. زمانی جایی این تعریف ساده را از زمان خواندم که رمان یعنی تحول شخصیت. چرایی را باید در زندگی جست‌وجو کرد. همیشه به این فکر می‌کنم که در یک نگاه کلان، همه آدم‌ها به‌نوعی به تغییر فکر می‌کنند و نیروی پویا و معنادهنده زیست ما انسان‌ها همین امید به تغییر و تحول است. حتی در زندگی‌هایی که سبک‌شان بر اساس غرایز بنیادین شکل گرفته و حال‌وهوایی دارویی دارند، آدمی همواره در آرزوی آن است که سیرتر، راحت‌تر، کم‌مشقت‌تر، قدرتمندتر و در زندگی تنانه کامیاب‌تر باشد و این یعنی تغییر. همین که در آرزوهای آدمی پای صفت تفضیلی به میان می‌آید، الگوی تغییر آغاز می‌شود. پس شگفت نیست که داستان‌نویسان این قدر دلبسته تغییرند و تقریباً تمام الگوهای پیرنگ خود را بر همین اساس می‌چینند. اگر حال و حوصله‌اش را دارید، قدری روده‌درازی کنم در باب این الگوهای تغییر در دنیای داستان و بعد بگویم ربطش به زندگی و به امروز و اکنون ما به‌عنوان انسان ایرانی معاصر چیست. تمام داستان‌های دنیا با ریختاری کم‌وبیش مشابه رخ می‌دهند؛ تعادل اولیه، برهم‌خوردن تعادل، تعادل ثانویه. بر این اساس تعداد زیادی الگوی داستانی داریم که چنین روندی را آشکارتر ظاهر می‌سازند. مثلاً الگوهای تحول، بلوغ، دگردیسی، زیاده‌روی و افول، انسان ضعیف (قصه‌های سیندرلایی)، صعود و سقوط. به محض شروع یک داستان منتظر آن نیروی مرموز و جادویی هستیم که وضعیت اولیه شخصیت و موقعیت را تغییر دهد و بعد ببینیم شخصیت در قبال این تغییر چه واکنشی دارد و به چه سرانجامی می‌رسد. در الگوهای تحول شاهد رخدادی هستیم که نگرش، کردار و رفتار شخصیت را تغییر می‌دهد، مثل مرگ مادر در «بیگانه» آلبر کامو یا قتل پیرزن نزول خوار در «جنایت و مکافات» داستایوفسکی. در الگوهای بلوغ شاهد تغییر شخصیتی هستیم که با نزدیک‌شدن به دوران بلوغ فیزیولوژیک، درک متفاوتی از جهان اطرافش کسب می‌کند، مثل «آرزوهای بزرگ» چارلز دیکنز یا «ناطور دشت» سلینجر. در الگوهای دگردیسی، تغییر شگرف فیزیکی و ظاهری کاراکتر است که تفاوت مناسبات او با جهان پیرامونش را رقم می‌زند، مثل «پینوکیو» اثر کارلو کلودی، یا «مسخ» اثر فرانکس کافکا. تمام این الگوها اما نماد یا تمثیلی هستند از آنچه در زندگی واقعی تجربه می‌کنیم و البته هشدار می‌دهند که هیچ تضمینی نیست که تمام تغییرها به پایان خوش منجر شوند. دنیای امروز ما کمتر فانتزی و سیندرلایی جلوه می‌کند و احتمال بدل‌شدن کدو به کالسکه آن قدرها زیاد نیست. روزگار معجزه‌هایی از این دست قرن‌هاست سپری شده و دیگر امید به معجزه حال‌وهوایی افسانه‌ای یافته است. شاید به همین دلیل است که به تبعیت از زیست ما، در داستان‌ها هم مدام می‌بینیم که این نیروی تغییر، یا آموختن و الهام‌گرفتن است، یا تغییر در معیارهایی روان‌کاوانه، یا تغییر خط‌مشی ایدئولوژیک. خلاصه‌اش انگار چه در جهان واقعی و چه در دنیای داستان، همه‌چیز اگزستانسیال شده و مسئولیت‌کنشگری به خود افراد و آحاد محول شده است. اما نکته‌ای که در تمامی این داستان‌ها مشترک است، امید به وجود

ظرفیت تغییر و دل‌بستن به استفاده از این ظرفیت است.

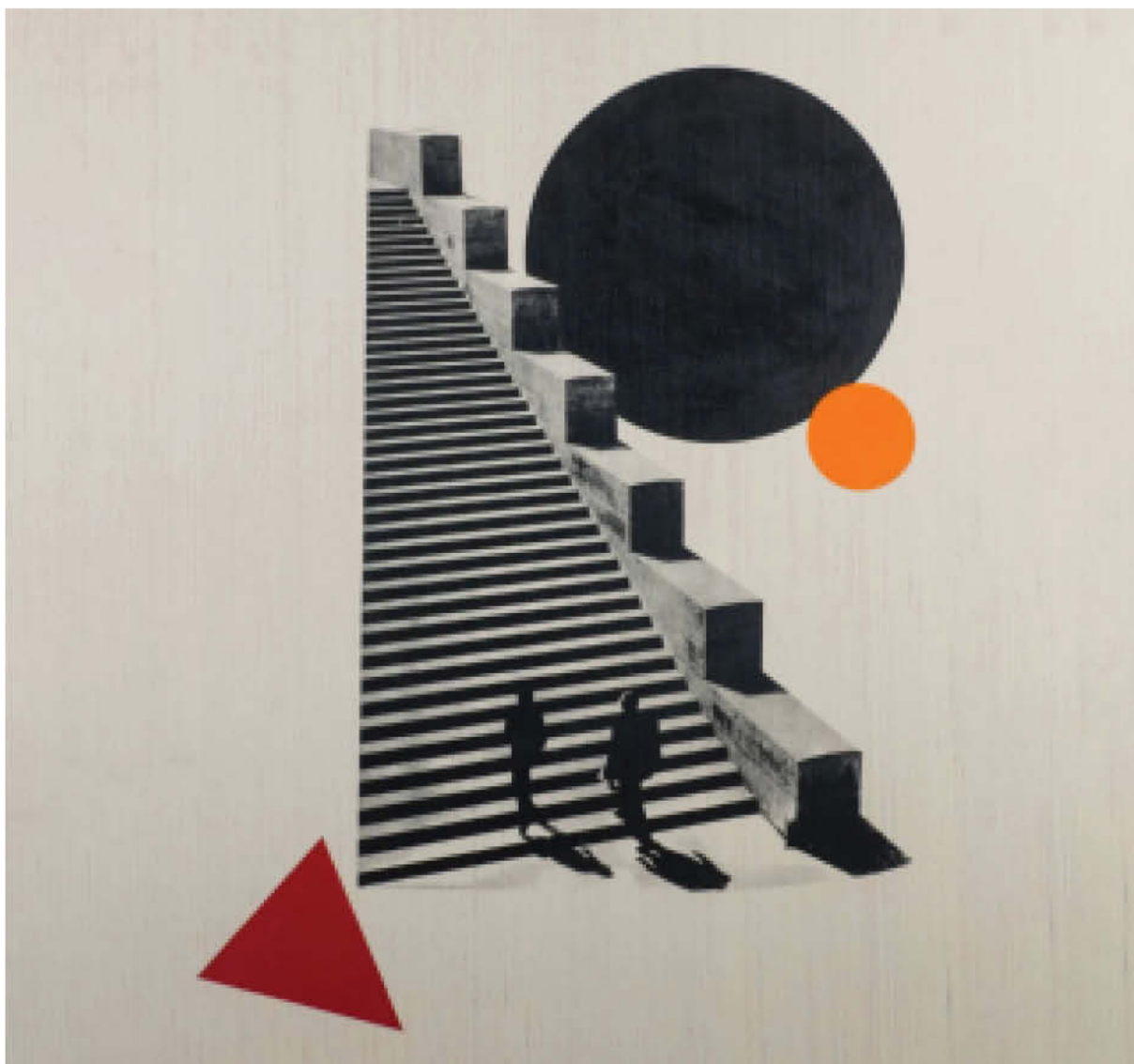
از دنیای داستان نقب بزنیم به زندگی خودمان. ما ایرانیان در این روزگار بغرنج، کاری به پروپاگاندای این جناح و آن مسئول نداریم، چیزی که بر تمامی ما مقیمان این اقلیم آشکار است، نیاز به تغییر است. هیچ لازم نیست اقتصاد یا علوم سیاسی یا جامعه‌شناسی خواننده باشیم تا متوجه شویم امروزه در عرصه‌های مختلف زیست در یک تنگنای هولناکیم که اصلاً نمی‌تواند به همین شکل ادامه یابد. مهم نیست بهتر یا بدتر شود، به کامیابی منجر شود یا به تراژدی؛ آنچه هویداست، عدم امکان پایداری وضعیت موجود است. اما چرا داستان ما نمی‌تواند از الگوهای داستانی پیروی کند و تحول، پوست‌اندازی و بلوغ را در دستور کارش قرار دهد؟ بگذارید برگردیم به الگوی بنیادین روایت‌های داستانی: تعادل اولیه، نیروی برهم‌زننده تعادل، تعادل ثانویه. مسئله در همین جا رخ می‌نماید. آن بخش میانی این الگو، یعنی برهم‌خوردن تعادل، خیلی نیوتنی و فیزیکی‌تر از این حرف‌هاست. هر کنشی واکنشی دارد برابر و مختلف‌الجهت. وقتی نیرویی تعادل را برهم می‌زند، نیروهایی هم عکس‌العمل نشان می‌دهند تا تعادل اولیه را همچنان حفظ کنند. داستان این روزگار ما ایرانیان همین است.

نقطه عطف داستان

مهم نیست بهتر یا بدتر شود
آنچه هویداست، عدم امکان پایداری
وضعیت موجود است

علی مسعودی‌نیا | نویسنده





آن نیروی عکس‌العمل چنان پرفشار و بی‌منفذ و صلب وارد میدان می‌شود که هر کنشی را خفه می‌کند. وقتی ظرفیت‌های تغییر مسدود و محدود شود، این سیستم ناگزیر می‌شود به تحمل فشار مضاعفی در یک محیط بسته، و خواه‌ناخواه عاقبت منفجر خواهد شد. در این تسلسل‌اگزستانسیال اگر مفر و روزه‌ای ایجاد نشود، نتیجه‌اش - چه به محاکات داستان‌ها از دنیای واقعی اعتقاد داشته باشیم یا نه، چه به فلسفه تاریخ و فلسفه اخلاق باور داشته باشیم یا نه - انفجاری مهیب خواهد بود. انفجار هم نظم ندارد؛ ترکش دارد و که می‌داند هر تکه یک خاک، یک گروه، یک اقلیم و یک سیستم، پس از انفجار به کدام سو پرتاب خواهد شد و حفره حاصله از آن انفجار چقدر عمیق و غیرقابل ترمیم خواهد بود. جهان بر تغییر استوار است، از شبانه‌روز و فصول بگیر و بیا تا الگوهای رشد و تمدن. ایستایی برای ما ساکنان این کره خاکی یعنی مرگ قطعی. حالا اگر جماعتی بر این باورند که می‌شود علیه قانون طبیعت مقاومت و دینامیسم آن را متوقف کرد، آن هم با بستن ظرفیت‌های تغییر، به‌زودی نتایجش را خواهند دید. همیشه نقطه‌عطف داستان‌ها در پرتش‌ترین بزنگاه‌شان واقع می‌شود. من مرده و شما زنده.

تغییر یعنی گسست از وضع موجود و پیوست به وضعیتی نو. رها شدن از موقعیت اشباع شده قبلی و پای گذاشتن به قلمرویی جدید با زاویه دیدی دیگر. تغییر و دگردیسی یعنی نگاه جدید انداختن به مسائلی که امکان درک و تأویلی نو به هرکدام از افراد یا جوامع مختلف خواهد داد. در میان عرصه‌های گوناگون علم و هنر، برخی حوزه‌ها علاوه بر سیر تطور و دگردیسی‌ای که درون خود دارند، ذاتاً دیگرگون خواه هستند. به بیان دیگر، فلسفه خود را می‌توانند مبتنی بر دگردیسی‌هایشان تعریف کنند. اینکه اصولاً وقتی به گذشته‌شان نگاه می‌کنیم، نقاط عطف و قله‌ها جاهایی هستند که تغییر، یا همان گسست از پس و پیوست به پیش، رخ داده است. مقوله زبان و ادبیات از این دسته است. سال‌های سال ادبا، منتقدان، نویسندگان و هرکسی که فکر می‌کرد می‌تواند در این عرصه عرض اندامی کند، پی پاسخ به این سؤال گشتند که اصلاً اینکه ما به آن می‌گوییم ادبیات، چیست؟ کجاست که ادبیات شکل می‌گیرد، کجا ادبیات نیست؟ مرز بین متن ادبی و غیرادبی چیست؟ آیا اصلاً مرزی وجود دارد؟ آیا نمی‌توان به هر متنی گفت ادبیات؟ این بار در پاسخ به اینکه ادبیات چیست، مبتنی بر ذات دیگرگون خواه آن می‌توان پاسخ داد ادبیات بستر دگردیسی مضامین است. فرم‌هایی که اگر نو نباشند، اگر چگونگی‌ای نو برای ارائه نداشته باشند، محکوم به نشنیده شدن، ندیده شدن و نخوانده شدن اند. با نگاهی تمثیلی به قانون پایستگی انرژي، در مورد ادبیات نیز می‌توان ادعا کرد سخن از بین نمی‌رود؛ بلکه از مضمونی به مضمون دیگر تغییر شکل می‌دهد. گرچه شاید به قول لسان‌الغیب یک فقه بیش نباشد، ولی از هر زبان که شنیده شود نامکرر است. این مضامین و فرم‌ها هستند که دگرگونه، خود را ارائه می‌دهند، هر بار به شکلی و به قالبی درمی‌آیند تا آشنایی‌زدایی کنند. اصلاً موضوع این نیست که چه می‌گویند، بلکه هر کدام می‌کوشند چگونگی‌های نو را به میان آورند. نگرانی هیچ‌گاه بر سر این نخواهد بود که مبادا ذخایر مضمونی به پایان رسد؛ به تعداد تجربه‌های شخصی و جمعی انسان‌ها، مضمون تازه و گونه‌های جدید سخن برای ارائه وجود خواهد داشت. چنان که گفت: یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت / در بند این نباش که مضمون نمانده است.

■ نورا خلوتی است دگر

ادبیات فارسی از دیرباز تاکنون، محکوم به دگردیسی بوده و هست. از رودکی تا سهراب، از فردوسی تا اخوان، از حافظ تا شاهلو، وقتی فرخی می‌گفت سخن نو آر که نو را خلوتی است دگر، وقتی سهراب چشم‌ها را می‌شست، جور دیگر می‌دید، همگی دنبال مضمونی نو بودند. وقتی به تاریخ ادبیات فارسی نگاه می‌کنیم، بی‌گمان قابل مشاهده است که عطش یافتن طرزی دیگر، نگاهی متفاوت‌تر و بیانی دیگرگون است که قله‌ها را ساخته است. هر گاه عطفی در آن میان رخ داده، مرسوم یک گسست و پیوست به وضعی جدید، از فرم‌های ادبی است. تغییر ژانرها، قالب‌ها، سبک‌ها، تغییر در ریزترین جزئیات که شاید مخاطب، همیشه هم متوجه آن نبوده، از این نشئت گرفته که سخنوران در پی تمایز، حرکت و نازگی بوده‌اند. قوه محرک شعر و نثر فارسی از گونه سخن‌پردازی سخنوران خراسان به گونه تغزلی غزل‌گویان عراق عجم، سوق یافتن به حال و هوای موشکافانه هندی‌سرایان، تلاش‌هایی برای بازگشت، حرکت به سمت واقع‌گرایی و در آخر تحولی که ادبیات در سال‌های معاصر ما، شاهد آن بود، چیزی نیست جز ذات زنده دیگرگون خواه زبان و ادبیات. البته این به معنای نفی روابط و تأثیر و تأثر تحولات جامعه‌شناختی با ادبیات نیست؛ اما چیزی که اینجا مقصود است، جوشش درونی خود ادبیات است که مثل خون، آن را در رگ‌های ایرانیان به جریان درآورده است.

■ مفهوم زمانمند «نو»

تمامی تغییرات بزرگ در سیر تطور ادبیات را می‌توان نوگرایی نامید، اما چه شده که فقط به شعری که نیما گفته و بعد از آن، می‌گوییم شعر نو؟ امروزه لااقل، با گذشت چندین سال از روزی که نیما گفت: آی آدم‌ها...، کسی نمی‌تواند ادعا کند که به همه لحاظ، شعر نیمایی دوران را به پیش و پس از خود تقسیم کرده است. بی‌شک می‌توان این ادعا را در مورد هر کدام از تغییرات بزرگ و کوچ‌های مهم ادب فارسی، مورد پذیرش قرار داد، اما سخن بر سر این است که نه از هر لحاظ، بلکه از برخی زوایا. دوران‌سازی یک اتفاق به معنای همان گسست و پیوستی است که از آن سخن گفتیم. به این معنا، فردوسی، خیام، خاقانی، نظامی، مولوی، عطار، سعدی و حافظ نیز دوران‌ساز هستند، نوگرایی کرده‌اند، مضمون را جور دیگر گفته‌اند و فرم آفریده‌اند.

قانون پایستگی ادبیات

گذری بر داستان دگردیسی؛ حکمی که ادبیات محکوم به آن است

سیدمهدی یار موسوی | عضو هیئت تحریریه

ادبیات فارسی از دیرباز تا کنون، محکوم به دگردیسی بوده و هست. از رودکی تا سهراب، از فردوسی تا اخوان، از حافظ تا شاملو، وقتی فرخی می‌گفت سخن نو آر که نور را حلاوتی است دگر، وقتی سهراب چشم‌ها را می‌شست، جور دیگر می‌دید، همگی دنبال مضمونی نو بودند. وقتی به تاریخ ادبیات فارسی نگاه می‌کنیم، بی‌گمان قابل مشاهده است که عطش یافتن طرزی دیگر، نگاهی متفاوت‌تر و بیانی دیگرگون است که قله‌ها را ساخته است

۶۶

گرچه شعر نو - به معنای اصطلاحی آن - فقط رهایی یک پیرمرد از بند قالب و وزن و قافیه نیست و این مضمون و صد البته خود حرف است که نو می‌شود، حیطه‌هایی که از آن سخن می‌رود، فرق می‌کند و اصولاً جهان‌بینی ادبیات دچار تبلور می‌شود، اما تا چه زمان می‌توان به آن همچنان نو گفت؟ با کمی فاصله دادن دوربین از صحنه و گرفتن نمایی بزرگ‌تر، می‌توان دید که شعر نو و اتباع آن از زیر پنه‌های دشت‌های یوش به عمل نیامده‌اند، داستان دگردیسی نیما ادامه منطقی سیر تاریخ ادبیات فارسی است که لاجرم، دیر یا زود رخ می‌دهد. نوگرایی این نوع از شعر گفتن، هم در فرم، هم در مضمون‌پردازی، به همان اندازه سزاوار ارج‌گذاری است که تغییرات دیگر در طول تاریخ ادبیات اهمیت دارند. نتیجتاً باید گفت «نو» مفهومی زمانمند و نسبی است؛ بسا سال‌ها بعد، ذات دیگرگون‌خواه سخن، نوعی دیگر طلب کند، نوتر از این نوع که حالا آن را شیوه نو می‌خوانیم.

■ هر بار به شکلی بت عیار برآید

در رویارویی با دیوان حافظ، باری بالبخند می‌خوانیم که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها و شاد و خرسند، حافظ را منبعی از امید تلقی می‌کنیم؛ باری با غم، می‌خوانیم که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها و مغموم و دلزده، او را الهه یأس به خاطر می‌آوریم. جدا از اینکه نویسندگان و خالقان اثر به جهت ماهیت تغیرطلب ادبیات، همواره آثار خود را به شیوه‌ای دیگر خلق می‌کنند، تا اصل تازگی را مراعات کرده باشند، باید گفت خوانش و قرائت حتی یک اثر واحد نیز، خود، دیگرگون‌نماست؛ یعنی ممکن است یک اثر ادبی با چند بار خوانش، گرچه توسط یک نفر، به گونه‌های مختلفی خود را نمایان کند و این یکی از وجوه تمایز متن ادبی با متون دیگر است. به بیان دیگر، راه تأویل تا هراتجا که - به قول دریدا - متن لنگر بیندازد، باز است. هر بار خوانش تجربه‌ای جدید است میان متن و خواننده که ممکن است روح خالق اثر نیز از آن خبر نداشته باشد. متن یا بهتر بگوییم به‌طور کل زبان ادبی، در عین دارا بودن قراردادهایی که مثل چفت‌وبست یک ساختمان عمل می‌کنند و آن را سر پا نگه می‌دارند، این اجازه را به مخاطبش می‌دهد تا آن‌گونه که خود خواننده می‌خواهد، از متن تغذیه کند و آن‌گونه که خود او می‌خواهد، خود را در آینه متن ادبی ببیند. گویی با این نگاه، هر بار، این متن است که خواننده را به طرزی دیگرگون می‌خواند. از این لحاظ نیز می‌توان گفت ذات ادبیات تغیر و دگرگونی است. ■



صحبت از زمان و مکان بدون عنایت به فیزیک جدید بی‌معناست

پرسش‌هایی از موسی اکرمی درباره تغییر در فلسفه و فیزیک

شادان واحدی | عضو هیئت تحریریه

موسی اکرمی، استاد فلسفه علم، جز سال‌ها تدریس و پژوهش فلسفی، هم در فیزیک دستی دارد و هم در کیهان‌شناسی. این سه از مهم‌ترین چارچوب‌هایی هستند که درباره تغییر صحبت کرده‌اند. با او در این باره سه پرسش را مطرح کردیم:

۱- دو رویکرد متناقض هراکلیتوس و پارمنیدس درباره تغییر را چگونه صورت‌بندی می‌کنید و چطور با یکدیگر آشتی می‌کنند؟

۲- تغییر در نگاه فلسفی و فیزیکی چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی دارد؟

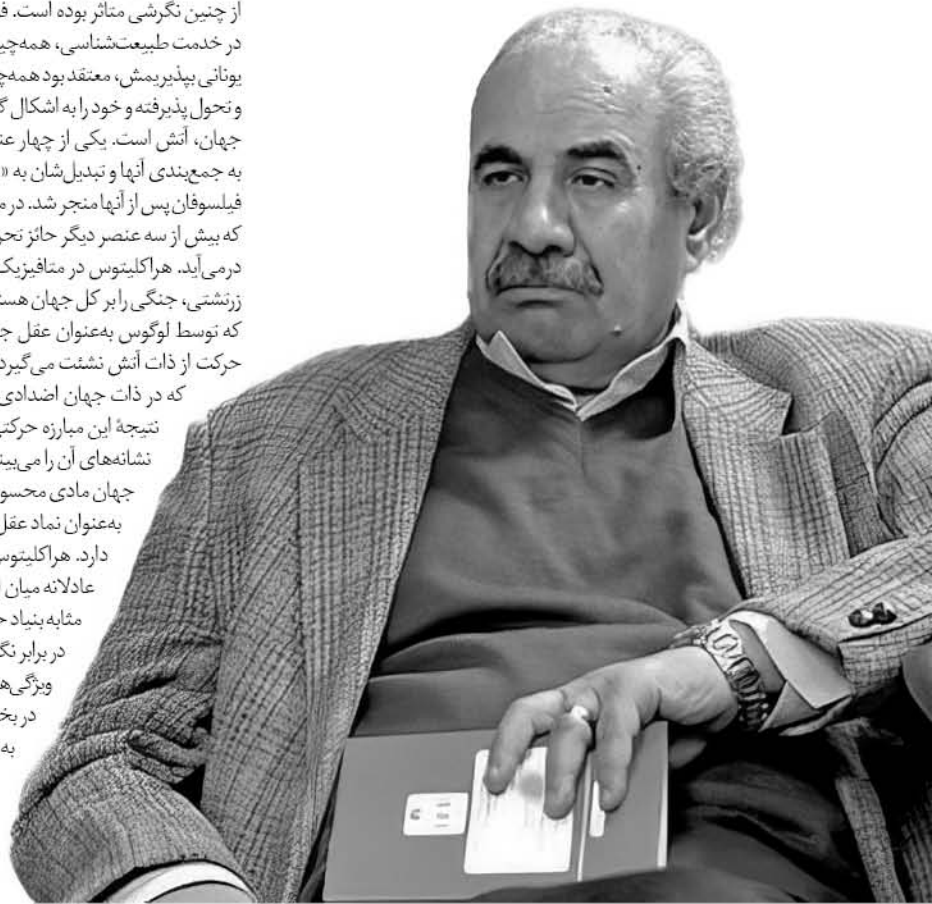
۳- بعضی تغییر را به مثابه شدن می‌دانند و غایت انسانی را در حرکت و تغییر مدام، به نظر شما شدن امری اخلاقی است؟

در ادامه پاسخ‌های شفاهی او به این سه پرسش را می‌خوانید.

۱- دو نگاه متناقض در یونان باستان

در مورد دو ایده متناقض پارمنیدس و هراکلیتوس؛ دو فیلسوف پیشاسقراطی مهم و استدلال‌های متضاد آنها در باب هستی، ابتدا باید به مقدمه‌ای اشاره کنم. هراکلیتوس، به لحاظ تاریخی، پیش از پارمنیدس می‌زیسته و در روایت‌ها آمده که با اندیشه‌های زرتشتی آشنایی داشته است. با این حساب به نظر می‌رسد اگر گونه‌ای نگرش دوپسندی را بپذیریم که بر اساس آن نبرد میان نیروهای اهورایی و اهریمنی در جریان است، هراکلیتوس از چنین نگرشی متأثر بوده است. فیلسوفان پیشاسقراطی از جمله هراکلیتوس به‌عنوان فیزیک‌پولک با تلاشی در خدمت طبیعت‌شناسی، همه‌چیز را به «ماده‌المواد» ارجاع می‌دادند. نالس، اگر به‌عنوان بنیان‌گذار فلسفه یونانی بپذیریمش، معتقد بود همه‌چیز از آب پدید آمده و هر چیز عبارت از حالت گوناگونی از آب است که تغییر و تحول پذیرفته و خود را به اشکال گوناگون بروز داده است. هراکلیتوس معتقد بود «ماده‌المواد» یا ماده نهایی جهان، آتش است. یکی از چهار عنصری که فیلسوفان گوناگون هر کدام یکی را برجسته کردند و در نهایت به جمع‌بندی آنها و تبدیل‌شان به «عناصر چهارگانه» و به رسمیت شناخته‌شدن‌شان نزد افلاطون و ارسطو و فیلسوفان پس از آنها منجر شد. در میان عناصر چهارگانه، آتش به‌طور مشخص دارای ویژگی‌هایی خاص است که بیش از سه عنصر دیگر حائز تحرک و قدرت تغییرش می‌کند. آتش جای‌جای می‌شود و از حالی به حال دیگر درمی‌آید. هراکلیتوس در متافیزیک خود، آتش را بنیاد جهان هستی تلقی می‌کرد و تحت تأثیر اندیشه‌های زرتشتی، جنگی را بر کل جهان هستی حاکم می‌دانست. او معتقد بود این جنگ نشئت‌گرفته از حکمتی است که توسط لوگوس به‌عنوان عقل جهان، بر جهان هستی حاکم شده است. حکمتی عبارت از اینکه قانون حرکت از ذات آتش نشئت می‌گیرد. او معتقد بود ما به هر چه بنگریم حائز تغییر و تحول است. به این علت که در ذات جهان اضدادی وجود دارد که هم‌خوان با نگاه زرتشتی، به مبارزه با یکدیگر می‌پردازند. نتیجه این مبارزه حرکتی همواره ساری و جاری در جهان است. به گونه‌ای که به هر سو بنگریم نشانه‌های آن را می‌بینیم. این نگاه، نگاه هراکلیتوسی است. هراکلیتوس، جهان را فقط همین جهان مادی محسوس می‌داند. جهانی که در آن جنگ اضداد در چارچوب حاکمیت لوگوس به‌عنوان نماد عقل که هر چه در چارچوبش رخ می‌دهد، حتماً در قالب عدالت است، جریان دارد. هراکلیتوس را به این معنا می‌توان فیلسوف جنگ تلقی کرد؛ جنگی که به شیوه‌ای عادلانه میان اضداد در جریان است تا تغییرات لازم روی دهد. هراکلیتوس این باور را به مثابه بنیاد حرکت اجسام جهان مادی پذیرفته بود.

در برابر نگاه هراکلیتوسی و در واقع پس از آن، نگاه پارمنیدس به جهان هستی شامل ویژگی‌هایی دیگر است. او در وهله نخست برای حس، ارزشی آنچنان قائل نیست و در بخش‌بندی‌اش شامل گونه‌های معرفت‌شناسی انسان به عقل باورمند است. به عقیده او هستی، هم مهم‌ترین موضوعی است که عقل به آن می‌اندیشد



و هم مهم‌ترین موضوع کل فلسفه است. فلسفه اگر قرار باشد به چیزی بیندیشد، به هستی می‌اندیشد. فلسفه در هستی تأمل می‌کند و باور دارد که امری یگانه است؛ امری بی‌نهایت که سرتاسر جهان را دربر می‌گیرد. به عقیده پارمنیدس اگر بپذیریم که سرتاسر جهان را هستی پر کرده و جز آن نیست، نمی‌توانیم از نیستی سخن بگوییم. نیستی عبارت از عدم هستی است و چون هستی همه جهان را پر کرده، پس نیستی و خلأ در آن راه ندارد. اگر نیستی و خلأ در آن راه ندارد، پس «شدن»، صیورت و تغییر که عبارت از درآمدن هستی به نیستی یا نیستی به هستی است هم وجود ندارد. به عقیده او وقتی به مجموع جهان هستی می‌نگریم، آنچه می‌بینیم فقط چیزهایی است که به حس و پندار ما درمی‌آیند، اما هستی در ذات خود یگانه، ایستا و بی‌حرکت است. ضمن اینکه همه‌جا را فراگرفته و هیچ جایی نیست که خالی از هستی باشد. پس تبدیل شدن هستی به نیستی و نیستی به هستی، بی‌معناست. چون نیستی وجود ندارد و همه چیز فقط و فقط، هستی، ثبات، بی‌حرکتی و ایستایی مطلق است. با رسیدن این دو نگاه به افلاطون، نگاه پارمنیدسی و هراکلیتوسی، او هر دو را می‌پذیرد؛ چراکه برای هر دو شخصیت احترام بسیار قائل است. افلاطون به استدلال‌های هر دوی آنها حق می‌دهد و می‌پذیرد که حقانیت، هم نزد هراکلیتوس و هم نزد پارمنیدس دیده می‌شود، اما می‌کوشد برای آشتی این دو کاری کند. او برخلاف آنچه پارمنیدس می‌گفت نباید به جهان حس بها داد، بها می‌دهد، اما اصالت نمی‌دهد و در عین حال که جهان محسوس را نفی نمی‌کند، آن را تابع جهان معقول پارمنیدسی می‌سازد. از نظر او هستی به یک معنا صاحب ثبات است؛ هستی جاودانه‌ای که عبارت از جهان ایده‌هاست و بی‌هیچ تغییری همواره بوده و خواهد بود. آنجا که او در کتاب «تیمائوس و کربتیاس» در مورد پیدایش جهان فیزیکی صحبت می‌کند، دمیورگوس یا صانع برای آنکه دست‌به‌کار ساخت جهان شود، به جهان ایده‌ها نگاه می‌کند. جهانی که مستقل از دمیورگوس شکل گرفته است. پس اگر دمیورگوس را به مثابه صانع، نمود صنعت‌گری و سازندگی یا خلاقیت خداوند در نظر بگیریم، او در واقع جهان را از چیزهای از پیش موجود می‌سازد و برای الگو گرفتن به جهان ثابت ایده‌ها نگاه می‌کند؛ جهان انتزاعی شده پارمنیدس. افلاطون با این نگاه، هم باور پارمنیدس را به یک هستی ثابت، بنیادین و تغییرناپذیر می‌پذیرد و هم باور هراکلیتوس را در نمود آن هستی که عبارت از جهان محسوس است؛ اما اصالت را به جهان پارمنیدسی می‌دهد.

۲- مکان و زمان: فیزیک جدید یا فلسفه قدیم

در پاسخ به پرسش شما در مورد تغییر در فیزیک و فلسفه باید اشاره کنم که تا حدودی در مورد فلسفه، هم نزد هراکلیتوس و هم نزد پارمنیدس، صحبت کردم، اما اگر بخواهم به ادامه پرسش شما و مفهوم تغییر در فیزیک بپردازم، باید از فیزیک ارسطو آغاز کنم. فیزیک ارسطو با حرکت درآمیخته است. کتاب مهم «طبیعیات» ارسطو که به فارسی و عربی هم ترجمه شده، نشان‌دهنده آن است که یکی از مباحث بنیادین فیزیک نزد ارسطو، زمان و حرکت و پیوند این دو با یکدیگر است. نگاه ارسطو اما صرفاً فلسفی است و حرکت را به صورت درآمدن قوه به فعل تعریف می‌کند و قادر نیست مبنایی فیزیکی برای حرکت عرضه کند. به جز نمونه‌هایی گذرا که می‌توان از بحث حرکت نزد کسانی چون ارسطو و دیگران یافت، با کار نیوتن بر پایه دستاوردهای عظیم گالیله در خصوص حرکت اجسام، چه سقوط آزاد و چه حرکت روی سطح شیب‌دار است که به سه قانون بنیادین دست پیدا می‌کنیم. قوانینی که بنیاد مکانیک نیوتن را شکل می‌دهند. ما می‌دانیم که مکانیک از دو بخش دینامیک و استاتیک تشکیل شده است. در این دو بخش همواره در مورد نیرویی که به جسم وارد می‌شود، سخن می‌گویند؛ چون حرکت جسم متأثر از وجود نیرو است. در واقع نیوتن از میان علت‌های چهارگانه ارسطویی، علت فاعلی را به‌عنوان آنچه موجب حرکت می‌شود، برجسته می‌کند و نام آن را نیرو می‌گذارد. او در قانون اولش می‌گوید هر جسم اگر در حال سکون یا در حالت حرکت بکنواخت در امتداد خط مستقیم باشد، به همان حال باقی می‌ماند، مگر آنکه در اثر نیروهای خارجی مجبور به تغییر آن حالت شود. پس اگر نیرویی به آن وارد شود، موجب تغییر سرعتش خواهد شد که نیوتن شتاب می‌نامندش. او در قانون دومش می‌گوید اگر به یک جسم نیروهایی وارد شود، شتابی می‌گیرد که با برآیند نیروهای وارد بر جسم، نسبت مستقیمی دارد و با آن هم‌جهت است، ولی با جرم جسم نسبت وارونه دارد. پس هر چه نیرویی که به جسم وارد می‌شود، بیشتر باشد، شتابی که می‌گیرد بیشتر خواهد بود. بر این اساس اگر برآیند مجموع نیروهای وارد شده به یک جسم صفر باشد، آن جسم دیگر شتاب نخواهد شد و اگر سرعت داشته است، با سرعتی ثابت حرکت می‌کند و اگر ساکن باشد، ساکن خواهد ماند. علم بررسی تعادل اجسام در اثر مجموعه نیروهای صفر، را استاتیک یا ایستایی‌شناسی می‌نامند، اما اگر مجموعه نیروهایی که به جسم وارد می‌شود صفر نباشد، جسم شتاب خواهد گرفت و این موضوع علم دینامیک است که در کنار علم استاتیک کل مکانیک را پوشش می‌دهد. در کنار این دو قانون، قانون سوم هم وجود دارد که برابری عکس‌العمل یا نیروی کنش و واکنش را شامل می‌شود. از نظر نیوتن این کنش و واکنش‌ها و تأثیر نیرو بر اجسام در فضا و زمان مطلق رخ می‌دهد. فضا و زمان مطلق که پیش از این بوده و خداوند از ماده موجود در آن، جهان هستی را آفریده تا در چارچوب سه قانون مذکور حرکت کند. مطلق بودن و استقلال زمان، مکان، حرکت و ماده در فیزیک نیوتن پذیرفته شده بود تا زمانی که به نظریه نسبیت رسیدیم. نظریه نسبیت خاص و نسبیت عام پیوندی بنیادین میان مفهوم زمان، مکان، حرکت و ماده برقرار کرد. پس زمان دیگر نه مطلق که وابسته به حرکت است و بر حسب اینکه حرکت یا سرعت جسم چگونه باشد، زمان می‌تواند کند یا تند شود. هانس رایشنباخ که من نیز کتابی از او به نام «پیدایش فلسفه علمی» را به فارسی برگردانده‌ام، می‌گوید دیگر هیچ فیلسوفی حق ندارد در مورد زمان و مکان صحبت کند؛ بی‌آنکه از فیزیک مدرن سردر بیاورد، بنابراین اینکه فیلسوفان با نگاه قدمایی و ارسطویی با افلاطونی به بحث زمان بپردازند، دیگر پذیرفتنی نیست. امروزه یکی از بخش‌های مهم فلسفه فیزیک، بخش‌های زمان و مکان است و فیلسوفانی که به آن می‌پردازند، بدون استثنا به دانشی نسبتاً خوب و عمیق از فیزیک مدرن به‌ویژه نظریه نسبیت مسلح‌اند تا بتوانند به‌طور دقیق‌تر در مورد تغییر و حرکت در فلسفه و فیزیک و پیوند این دو با یکدیگر صحبت کنند.

۳- شدن به مثابه امری اخلاقی؟

در باره این که آیا «شدن» امری اخلاقی است، طبعاً به فاعلیت انسان برمی‌گردیم و اینکه آیا شدن نزد انسان امری اخلاقی است؟ ما حتی اگر اخلاق را مجموعه دستورهایی برای بایدها و نبایدهای رفتاری خود تلقی کنیم و باور داشته باشیم که می‌توانیم اصول اخلاقی ثابتی را نشان دهیم و پیرو اخلاق‌گرایی برخوردار از رئالیسم و مطلق‌گرایی باشیم، باز هم انسان‌ها در مراحل گوناگون زندگی خود اخلاق‌های گوناگونی دارند. در واقع یکی از اصول بنیادین آموزش اخلاق همین است که اخلاق انسان‌ها تغییرپذیر است. انسانی ممکن است اخلاقی ناپسند داشته باشد، اما می‌تواند بر اثر آموزش، تمرین و پرورش آن را تغییر دهد. اگر ما بپذیریم که «شدن» امری بنیادین در همه جلوه‌های گوناگون زندگی از جمله رفتار و خلیقات ماست، به خودی خود امری اخلاقی تلقی خواهد شد. امری اخلاقی تلقی شدن یعنی به لحاظ اخلاقی مثبت تلقی شدن و اینکه ما می‌بایست آن را به‌عنوان یکی از اصول خود قرار دهیم. ما می‌بایست بپذیریم که شدن، تغییر کردن و عدم ایستایی روی یک نظر، خلق و باور کاری اخلاقی است. چون اخلاق به خودی خود تغییرپذیر است و باید بکوشیم خود را به گونه‌ای آموزش دهیم که اخلاق خودمان و اخلاق دیگران به بهترین شکل تغییر کند. پذیرفتن تغییر در امور اخلاقی، خود یک امر اخلاقی است؛ بنابراین کسانی که به تغییر باور ندارند و تصور می‌کنند ما از جسم و روحی ساخته شده‌ایم که یا ثابت است یا تحت تأثیر قوانینی بنیادین است که مستقل از اراده و آگاهی ما و بدون تأثیرپذیری از عوامل دیگر، به بقای خود ادامه می‌دهد، طبعاً باور ندارند که اخلاق بتواند تغییر پیدا کند. در حالی که تقریباً همه فیلسوفان اخلاق سه جریان مهم اخلاقی: فضیلت‌گرا، وظیفه‌گرا و پیامدگرا و دیگر جریان‌های اخلاقی که در کنار این سه جا می‌گیرند، معتقدند انسان‌ها به لحاظ اخلاقی تغییرپذیرند؛ بنابراین پذیرفتن «شدن»، پذیرفتن تحول در رفتار و نحوه زیست و تعامل با دیگران، امری کاملاً اخلاقی است و هرگونه عدم باور به «شدن»، عدم باور به تغییر رفتار اخلاقی، غیر اخلاقی و به یک معنا حتی غیر انسانی است. انسان همواره می‌تواند در اثر آموزش و تربیت؛ چه در زندگی فردی و چه در پیوند با دیگران و زندگی جمعی، خود را دستخوش تغییر سازد و به سمت درست حرکت کند و این همه وقتی امکان‌پذیر است که بپذیریم «شدن» و تغییر و تحول به مثابه یک امر اخلاقی امکان‌پذیر است.

تغییر و دگرگونی از منظر فلسفی در
گفت‌وگو با دکتر رضا یعقوبی

گوید جهان آتش همیشه زنده است

محسن آزموه | روزنامه نگار

«هر آنچه سخت است و استوار، دود می‌شود و به هوا می‌رود»، زمانی مارشال برمن، فیلسوف چپ‌گرای آمریکایی این فراز مشهور کارل مارکس در مانیفست را سرلوحه کتاب پر مخاطبش درباره مدرنیته قرار داد؛ گواهی بر آنکه مهم‌ترین ویژگی یا خصلت تجدد، چنان که در لفظ آن نیز مندرج شده، تغییر است. عصر جدید، زمانه تغییر و ستایش آن است، بر خلاف دوران پیشامدرن که قرار وثبات و پایداری ارزشی بی‌همتا داشت و حرکت و دگرگونی یک موجود نشانه ضعف آن تلقی می‌شد. با این همه فیلسوفان از دیرباز درباره مفهوم تغییر اندیشیده‌اند و چنین نیست که در دنیای کهن کسی از تغییر سخن نگفته باشد. نقاب مشهور دو نگرش پارمنیدسی -هراکلیتوسی که اولی از ثبات سخن می‌گوید و دومی معتقد است که جهان ذاتاً بی‌قرار، همواره میان فیلسوفان طرفدار داشته است. اما تغییر چیست و به چه معناست؟ فیلسوفان در طول تاریخ پرنشیب‌وفراز فلسفه راجع به آن چگونه می‌اندیشند؟ آیا آنچه نوشتیم درست است و گذشتگان برای آن ارزشی کمتر از ثبات قائل بودند؟ چرا تغییر در عصر مدرن چنین اهمیت یافته است؟ پیامدهای این نگرش نو چیست؟ اینها و پرسش‌هایی دیگر را با رضا یعقوبی، پژوهشگر و استاد فلسفه در میان گذاشتم. دکتر یعقوبی، دانش‌مؤخته و پژوهشگر فلسفه، آثار فراوانی در زمینه تاریخ فلسفه و فلسفه ترجمه و تألیف کرده که از آن میان می‌توان به ترجمه دوره کامل تاریخ فلسفه غرب نوشته آنتونی کتی، ترجمه کتاب علم و دین نوشته هانس کونگ و نگارش مقالاتی در دانشنامه حافظ و حافظ‌پژوهی اشاره کرد. او به‌تازگی به ترجمه آثار جان دیویی، فیلسوف معاصر آمریکایی روی آورده و شماری از این آثار به‌زودی به همت نشر کرگدن منتشر خواهد شد.

■ به‌عنوان پرسش نخست بفرمایید مفهوم و معنای تغییر از کجا وارد مباحث فلسفی شد و فیلسوفان باستانی راجع به آن چگونه می‌اندیشیدند؟

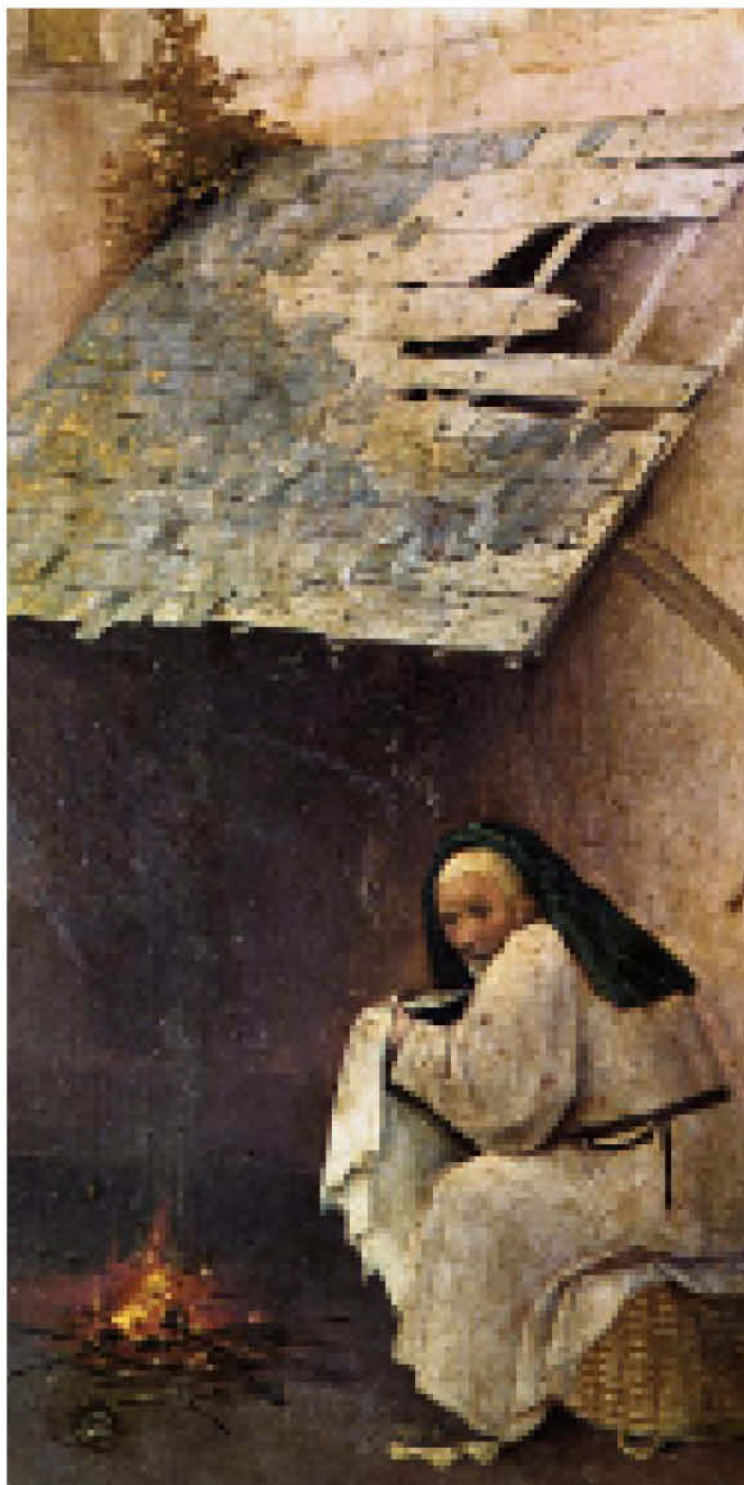
از دیرباز فلاسفه باستان هم مثل سایر انسان‌ها مشاهده می‌کردند که بسیاری از چیزها در جهان یعنی در طبیعت و انسان‌ها متغیر هستند. انسان‌ها در اثر گذشت زمان شکل و شمایل‌شان عوض می‌شود و از کودکی تا زمانی که پیر می‌شوند، تغییرات ذهنی و جسمی زیادی در عمرشان تجربه می‌کنند. موجودات دیگر اعم از گیاهان، نباتات و حیوانات نیز چنین هستند. بعضی از پدیده‌های طبیعی شکل زمین را تغییر می‌دهند؛ مثلاً آتشفشانی که شکل کوه‌ها را عوض می‌کند، یا سیل که باعث تغییر مسیر رودخانه‌ها می‌شود، یا آتش‌سوزی که باعث نابودی جنگل‌ها می‌شود. در نتیجه این تغییرات و دگرگونی‌ها همیشه پیش چشم انسان‌ها بوده و از آنجا که فیلسوفان می‌کوشیدند به شکلی اساسی و بنیادین مسائل و مشاهدات‌شان از جهان را تبیین کنند، این پرسش برایشان پیش آمد که بالاخره آیا جهان متغیر و دگرگون‌شونده است یا ثابت؟ اصل و اصالت با کدام است؟ امثال هراکلیتوس به این دیدگاه گرایش پیدا کردند که جهان متغیر است و متفکرانی چون پارمنیدس به اصالت ثبات قائل شدند و معتقد بودند تغییرات ظاهری است و آن چیزی که ما به‌عنوان تغییر می‌بینیم، امری سطحی و ظاهری است و بنیان و اساس چیزها، یعنی آنچه بعداً جوهر اشیا خوانده شد، ثابت است و تغییر‌پذیر نیست. این ثبات یک جنبه معرفتی هم دارد. یعنی این پرسش پدید آمد که اگر چیزها مدام در حال تغییر هستند، پس معرفت چگونه امکان‌پذیر می‌شود؟ آیا برای ادراک و معرفت به یک چیز ضرورتی ندارد که آن امر ثابت باشد؟ با پیشروی فلسفه، ارسطو کوشید ثبات و حرکت را جمع کند، یعنی اولاً در فلسفه‌اش به جوهری ثابت قائل شد و ثانیاً حرکت از قوه به فعل را تبیین کرد. یعنی با غایت‌شناسی خاص خودش در طبیعت، هم به حرکت و هم به ثبات قائل شد؛ بنابراین مسئله ثابت و متغیر از مشاهدات فیلسوفان از طبیعت و زندگی خودش برآمده بود.

■ همه علاقه‌مندان به فلسفه این جمله مشهور منسوب به هراکلیتوس، فیلسوف و متفکر پیشاسقراطی را به خاطر دارند که «دو بار نمی‌توان در یک رودخانه پای گذاشت». معنای این تعبیر از دید شما چیست و چرا فیلسوفان به این موضوع توجه کرده‌اند؟

می‌دانیم که از فیلسوفان پیشاسقراطی، متن‌ها یا کتاب‌های کاملی به دست ما نرسیده و آنچه هست، نقل قول‌ها یا پاره‌هایی است که در آثار فیلسوفان بعدی ذکر شده است. از هراکلیتوس هم در زمینه حرکت و ثبات، سه نقل قول مشهور وجود دارد. یکی همان نقل قول مشهور است که ما نمی‌توانیم دو بار در یک رودخانه قدم بگذاریم. نقل قول دیگر کمتر معروفی هم از او هست که شما نمی‌توانید پایتان را در رودخانه در حال جریان بگذارید، زیرا آبی که دفعه نخست به پای شما خورده، گذشته و اکنون آب دیگری می‌گذرد. این نقل قول، کمتر معنای تغییر را به ذهن متبادر می‌کند، اما استعاره و کنایه‌اش به جمله نخست نزدیک است. نقل قول سوم که خیلی مهم‌تر است و بیشتر معنای تغییر را می‌رساند، می‌گوید جهان آتش همیشه زنده است. این تعبیر بسیار گویاست. او بعداً از این آتش اصل کیهانی خودش را نتیجه می‌گیرد که به تغییر و دگرگونی و تغییر مدام قائل است.

■ مشهور است که در تاریخ فلسفه تا پیش از عصر جدید، نگرشی که اصالت را به ثبات می‌دهد، بر اندیشهٔ تغییر غلبه کرد. آیا چنین است و اگر چنین است، چرا این طور شد؟

بله، درست است. اندیشهٔ ثبات تا پیش از دوران مدرن بر فلسفه حاکم بود. علت نهضت‌های فکری‌ای است که در یونان و بعد از آن حاکم شد. مهم‌ترین این نهضت‌های فکری را افلاطون و ارسطو پدید آوردند که به اصالت عقل معتقد بودند. البته درست است که ارسطو تجربه‌گراتر از افلاطون است و برای تغییر و حرکت هم شأنی قائل است، اما در نهایت وزن و جایگاه اساسی را به عقل می‌دهد. بعداً هم که به افلوپین و فلسفهٔ نوافلاطونی می‌رسیم، به علت فضای اصالت معنوی خاصی که حاکم شد، گرایش بیشتری به اعیان ثابت و عالم ثابت و عقل کل پدید آمد. بعد هم که وارد فضای رواقی‌گری می‌شویم، همچنان اصالت با عقل است. در قرون وسطی الهی‌دان‌ها به میان می‌آیند و عقل را یک موهبت الهی به‌شمار می‌آورند و نهایت حقیقت را در اتصال با عقول آسمانی ممکن می‌دانند. در اواخر قرون وسطی به اسم‌گرایی و کلی‌گرایی می‌رسیم که کمی از آن فضا فاصله گرفته می‌شود. اما به‌مرحال تا پیش از دوران مدرن، اندیشهٔ اصالت‌ثبات حاکم است. حتی در دوران مدرن هم شاهدیم دانشمندانی که به اصالت ماده قائل هستند یا اصل پایداری ماده و انرژی را مطرح می‌کنند، از یک ثبات بنیادین خاصی سخن می‌گویند. در بحث از ذرات بنیادین هم باز از امور ثابتی صحبت می‌شود. یعنی ماده را امری ثابت در نظر می‌گیرند که زیرساخت‌ها و بنیادهایی دارد که ذراتی مثل مولکول، اتم، پروتن، نوترون و... ثابت هستند. یعنی کماکان اصالت ثبات حاکم است. بعداً با پدید آمدن فیزیک کوانتوم و طرح بحث موج‌بودن یا ذره‌بودن فوتون‌ها بار دیگر تصور ثابت‌بودن بنیادها به چالش کشیده شد، اما همچنان طوری نیست که بشود اصالت ثبات را به‌کلی کنار گذاشت. یعنی در میان فیزیکدان‌ها هم دیدگاه‌های مختلفی هست. به‌طور کلی می‌توان گفت رویکرد عقل‌گرایانه بیشتر به سمت اصالت ثبات گرایش داشته، در حالی





رویکرد عقل‌گرایانه بیشتر به سمت اصالت ثبات گرایش داشته، در حالی که رویکرد حس‌گرا و تجربه‌گرا، بیشتر (و نه همیشه) به تغییر تمایل داشته است. یعنی از آنجا که عقل با اصول کلی، ثابت، عام و جهانشمول سروکار دارد، بیشتر به ثبات میل می‌کند؛ خواه در دوره باستان و خواه در دوره مدرن، می‌توان ثبات را به محوریت عقل ربط داد.

مثلاً در دکارت وجه خصوصی ادراک بسیار پررنگ می‌شود، اما بعداً ویتهگنشتاین و فیلسوفان پراگماتیست به وجه اجتماعی معرفت هم پرداختند. وقتی وارد این فضا می‌شویم، تجربه، آزمایش و مشاهده اهمیت اساسی می‌یابد و تحول خاصی پدید می‌آید. وقتی به فرانسیس بیکن می‌رسیم، حتی بحث سلطه بر طبیعت و تحت کنترل درآوردن آن مطرح می‌شود. یعنی ما می‌خواهیم از طریق علوم تجربی طبیعت را تحت کنترل بگیریم و برای مقاصد بشری به کار ببریم. یعنی دیگر متافیزیک کنار گذاشته می‌شود و می‌خواهیم خود ماده را تحت آزمایش قرار دهیم و طبیعت را مشاهده کنیم، تا بر اساس داده‌های شخصی و خصوصی نوع جدیدی از معرفت را برای خودمان پدید آوریم. البته نزد دکارت و فیلسوفان عقل‌گرای پس از او تا هگل، اگرچه داده‌های حواس اهمیت دارند، اما کماکان عقل برتری و اصالت دارد. نزد هگل و عقل‌گرایی خاص آلمانی است که تغییر از تاریخ نتیجه گرفته می‌شود و به تاریخ عقل یا عقل کلی یا عقل مطلق منتسب می‌شود. یعنی تاریخ را در کل فرایند تاریخ و نهادهای اجتماعی می‌بیند و یک شأن اجتماعی هم برایش قائل است. اینجاست که تغییر به شکلی متفاوت از جهان باستان، به مرکز اندیشه فلسفی بازمی‌گردد. یعنی فیلسوفان برای توضیح تغییر، به تاریخ و تحول نهادها و مؤسسات اجتماعی و سیاسی مراجعه می‌کنند و از دیالکتیک اندیشه‌ها سخن می‌گویند.

■ نگرش فیلسوفان و متفکران مدرن نسبت به تغییر در جهان چیست؟

در جهان مدرن تغییر را بیشتر در حوزه علم می‌بینیم. نوافلسفه، یعنی به علت پیشرفت‌هایی که در علم و علوم تجربی صورت گرفت، بحث درباره ثبات و حرکت هم به حوزه علم منتقل شده است، اما در علم تغییر چه جایگاهی یافت؟ به طور کلی مباحثی که راجع به پیشرفت صورت گرفت، در همین زمینه بود. یعنی این سؤال که آیا جهان در حال پیشرفت است یا خیر؟ آیا می‌توان از نوعی تکامل در جهان سخن گفت؟ از طرفی اخترشناسی و فیزیک جدید درباره منشأ کیهان صحبت و تئوری‌هایی را مطرح کردند که نشان می‌دهد عالم بعد از انفجار بزرگ شکل گرفته است. حتی درباره اعدادی بحث می‌شود که جهان را شکل داده‌اند، مثل کتاب شش عدد اثر مارتین ریس. یعنی هم از جنبه فیزیکی و علمی به تغییر توجه می‌شود که می‌کوشد سمت‌وسوی حرکت جهان را تبیین کند، مثلاً بحث می‌شود که جهان در حال انبساط است یا انقباض و... هم از جنبه فلسفی در این زمینه بحث می‌شود که می‌کوشد از این تغییرات یک قانون یا قوانین عام نتیجه بگیرد و مثلاً بحث می‌شود که جهان هستی رو به پیشرفت دارد. از نظر زیست‌شناختی هم بحث تکامل انواع مطرح شده که باز با تغییر ارتباط دارد. البته تکاملی که مثلاً هربرت اسپنسر مطرح می‌کند، با تکامل مورد نظر داروین تفاوت دارد. گاهی هم این اندیشه تکامل باور به انحراف کشیده است. مثلاً در داروینیسم اجتماعی بعضاً گفته می‌شود که حق قوی‌ترهاست که زنده بمانند و حق ضعیف‌ترهاست که از بین بروند، زیرا اصلاح نیستند و صلاحیت حیات ندارند. از دل این دیدگاه‌ها نازیسم درمی‌آید. یا بعضی از محافظه‌کارهایی که تمام آزادی را در رقابت بازار می‌بینند و به ثروتمندان حق می‌دهند که پیروز شوند و می‌گویند فقرا آن قدر صلاحیت و قابلیت نداشتند که بتوانند خودشان را بالا بکشند. به طور کلی هر جست‌ترین و اصلی‌ترین وجه التفات عصر مدرن به تغییر، همین بحث رو به پیشرفت بودن است، خواه در انسان و خواه در طبیعت.

■ آیا در بافت فکری و فرهنگی ما هم این اصالت تغییر وارد شده است؟ از دید خود شما اهمیت تغییر در چیست و آیا اصلاً باید به آن اندیشید و کوشید که در منظومه فکری خود به آن توجه اساسی کنیم؟

ما در زمانه حاضر از نظام‌های الهیاتی و متافیزیکی دور می‌شویم و به خرد بشری و علم و تکنولوژی و پیشرفت اجتماعی-سیاسی روی می‌آوریم. در چنین وضعیتی باید در بحث از حقیقت به مسئله تغییر هم توجه جدی کنیم، زیرا دیگر مثل گذشته نمی‌توانیم یک حقیقت غایی، نهایی و مطلق قائل شویم که کسی نباید آن را نقد کند و علیه آن حرف بزند. دیگر معنا ندارد که مثلاً در حوزه سیاست گفته شود حرف فلان فرد سخن نهایی است و نباید علیه آن حرف زد. باید به جای آن به نگرش عقاید روی آوریم و بپذیریم که حقیقت یک امر ثابت تغییرناپذیری نیست که از یک منبع الهی، آسمانی و وحیانی به ما رسیده باشد که ما باید منتظر نمایندگان باشیم که به ما بگویند حقیقت را این‌طور خاص و مثل ما بفهیمد و پیرو ما باشید. این نگرش با روح مدرنیته، جهان مدرن، تضارب آراء، تفکر انتقادی، سیاست دموکراتیک و جامعه آزاد هم خوانی ندارد. ما باید بپذیریم که هر کسی می‌تواند در کسب و کشف حقیقت مشارکت داشته باشد؛ خواه در عالم سیاست که بحث در اداره امور به صورت عمومی و خرد جمعی است، خواه در حوزه علم که بحث از تضارب آراء، نقد، پیشرفت و زیر سؤال بردن عقاید مختلف است. باید بپذیریم هیچ جایگاه ثابت، نهایی و مطلق وجود ندارد. پوپر می‌گفت «اندیشه‌ای به حقیقت نزدیکتر است که بیشترین نقدها به آن وارد شده باشد و بتواند از پس این نقدها برآید.» البته این هم حقیقت غایی نیست و ما صرفاً موقتی نتیجه می‌گیریم که به حقیقت نزدیکتر هستیم تا زمانی که یک نقد محکم‌تری بیاید و آن اندیشه پیشین را اصلاح و تکمیل کند. با پذیرش تغییر است که می‌توانیم به پیشرفت بیندیشیم و در مسیر آن گام برداریم.

که رویکرد حس‌گرا و تجربه‌گرا، بیشتر (و نه همیشه) به تغییر تمایل داشته است. یعنی از آنجا که عقل با اصول کلی، ثابت، عام و جهانشمول سروکار دارد، بیشتر به ثبات میل می‌کند؛ خواه در دوره باستان و خواه در دوره مدرن، می‌توان ثبات را به محوریت عقل ربط داد.

■ در سنت فلسفی و حکمی ما هم معمولاً تغییر و حرکت وصف و صفت موجودات محسوس تلقی می‌شود و به عنوان یک ضعف در نظر گرفته می‌شود. چرا چنین است؟

پاسخ در همان محوریت عقل است. در سنت حکمی ما هم حواس را توهم می‌دانستند. مخصوصاً وقتی وارد فضای دینی و اتمسفر الهیاتی می‌شویم، حس، بدن و جسم به اموری مادی، دورافتاده از منشأ خیر و حقیقت، گذرا و پست تلقی می‌شوند، به خصوص در مقایسه با موجودات و عالم معنوی. عقل هم قوه یا توانایی یا نیرویی تصور می‌شود که از حس فاصله دارد و به منشأ حقیقت نزدیکتر است. در فلسفه حکمی اسلامی ما، عقول ده‌گانه هستند و عقل انسانی ما موجودی منفعل و گیرنده است تا یک موجود کاشف و مبتکر. از آنجایی که عالم مادیات و اجسام تحقیر می‌شود، حواس هم فریبده و ناشی از توهم و نقص‌های عالم مادی تلقی می‌شوند که حتی ممکن است حقیقت عالم اعلان را نیز خراب کنند و خلوص و ناپیودن آن را به هم بزنند؛ بنابراین بار دیگر به محوریت عقل معنوی آسمانی می‌رسیم. طبیعی است حس و داده‌های آن نیز تقبیح شوند و در درجه چندم قرار بگیرند. به همین دلیل متافیزیک به ملکه یا مادر علوم تبدیل می‌شود و علوم دیگر ذیل آن یا طفیلی آن قرار می‌گیرند و فقط به واسطه آن محل اعتنا واقع می‌شوند. البته بعداً با گسترش علم و تجربه‌گرایی و محوریت یافتن تجربه، این دیدگاه به تدریج کنار گذاشته شد.

■ در آغاز عصر جدید که معمولاً با پایان سده‌های میانه، موسوم به «قرون وسطی» و عصر نوزایش (رنسانس) شناخته می‌شود، به تدریج شاهد تغییر نگاهی اساسی به جهان هستیم، به گونه‌ای که گویی تغییر، اصالت و اهمیت خاصی می‌یابد. آیا چنین است و اگر چنین است، چرا؟

بله. دوران جدید ما عصر روشنگری است و نوعی از تجربه‌گرایی حاکم می‌شود. البته قبل از دوران روشنگری هم نوعی از تجربه‌گرایی شکل گرفته بود، اما در دوره مدرن، ما با یک تغییر نگرش اساسی مواجه هستیم؛ منشأ حقیقت و معرفت از آسمان به زمین منتقل شد. یعنی آن نگرش پیشین که انسان را صرفاً گیرنده و منفعل در نظر می‌گرفت و می‌گفت نباید خلوص آن حقیقت ناب از میان برود، از اواخر قرون وسطی و با ظهور فیلسوفانی چون دکارت کنار گذاشته شد و به سمتی حرکت کردیم که می‌گوییم حقیقت را خودمان و بر اساس شعور، عقل و حواس خودمان و با تجربه و آزمایش کشف کنیم. وقتی منشأ حقیقت از عقل به حس منتقل می‌شود، آنگاه حواس خصوصی فرد محوریت می‌یابد و حتی به افراط کشیده می‌شود تا جایی که نوعی از خصوصی بودن ادراک مطرح می‌شود که فراتر از واقعیت است، زیرا به هر حال دانش و معرفت یک جنبه اجتماعی هم دارند و ما بسیاری از مفاهیم و معانی را از جامعه و کنش‌های ارتباطی خود می‌گیریم. در حالی که



انتظار تغییر

باید کاری کرد، یا راهی یافت یا راهی ساخت یا آنکه دست به دعا برداشت تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند

گفته می‌شود که فرهنگ ایرانیان، فرهنگ انتظار برای ظهور فرج است. انتظار فرج یعنی وضع موجود، مطلوب نیست و باید دیگرگون شود. خواست تغییر مهم‌ترین ویژگی نوع انسان است. اگر انسان خردمند را حاصل فرگشت موجودات زنده از آغاز تا امروز بدانیم، تنها موجود زنده‌ای است که به قول اگزیستانسیالیست‌ها، وجودش بر ماهیتش تقدم دارد و قادر است از دایره غریزه، وراثت، تقدیر و طبیعت گامی فراتر بردارد و خود چیز دیگری بشود، بیافریند و تغییر ایجاد کند. قدرت ایجاد تغییر آگاهانه البته وجه ممیزه انسان است و انگیزه متعالی حیات او. مثل کوهنوردی که همیشه به سوی قله می‌رود و البته در پس هر قله، قله دیگری است که وقتی به اولی رسید، شور سفر بعدی هم آغاز می‌شود.

برای تغییر باید کاری کرد؛ یا راهی یافت یا راهی ساخت یا آنکه دست به دعا برداشت تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند. وقتی راهی نباشد و در ساختن راه هم به صخره سستبر موانع غیر قابل عبور می‌رسی، لاجرم تنها سلاح دعا و بکا است. فرهنگ ریشه در تجربه‌های طولانی تاریخی هر ملت دارد. جغرافیای ایران در چهارراه حوادث دنیا قرار گرفته است. تا پیش از کشف راه‌های دریایی جدید و حتی پس از آن، هر مهاجم یا مهاجری که از شرق به غرب یا بالعکس می‌رفت، سری هم به ایران می‌زد؛ مگر یک ملت می‌تواند در این اقلیم نیمه‌خشک با جمعیت پراکنده با همه عالمیان بجنگد و نابود نشود؟ پس ناچار باید در پشت قلعه‌ها و خانه‌ها به انزوا پناه برد و منتظر گشایش بود. در تاریخ گذشته ایران اصل آن است که حاکم غارتگر و ظالم باشد. وکیل‌الرعا یا بودن استثنا بر اصل است و بنابراین مردم امیدی ندارند که راهی برای تغییر از سوی حاکم گشوده شود. با این فرهنگ سازمان‌یابی گروه‌های اجتماعی میسر نیست و هر کس باید گلیم خود را از آب بیرون بکشد، الا به وجود رهبری با فرح ایزدی و البته سرخوردگی از او و دوباره جست‌وجوی دیگری.

امسال در نیمه شعبان فرصتی شد که پیاده در محله‌های کودکی و بازار و خیابان چرخی بزنم و خاطرات شیرین آن دوران را مرور کنم. هرچه بیشتر گشتم، کمتر اثری از ریشه‌های رنگی و کوشک‌های برپاشده با قالی و شیرینی، شربت، فالوده و جشن‌های خیابانی یافتیم. مردم را چه شده است؟ آیا با انقلاب اسلامی، دولت کریمه مستقر شد و نیازی به ظهور نیست؟ یا مردم دریافته‌اند که به دعا و بکا تغییر میسر نمی‌شود و خود کمر همت بسته‌اند که راهی بسازند یا آن را بیابند؟ شاید دیگر قطع امید کرده‌اند و از انسان بودن خود پشیمان شده‌اند و به داده رضا داده‌اند؟ شاید هر پاسخی درست باشد و این نشانه دوران گذاری است که گفتمان جدیدی شکل می‌گیرد و از تقدیر تاریخی خود عبور می‌کنیم.

مسعود سپهر | جامعه‌شناس سیاسی





در آوردن سوئیچ از انگشت سبابه

درنگی بر مقاومت بیرونی
در برابر یک امر کاملاً درونی

پیمان طالبی | روزنامه‌نگار



دم در تالار وحدت ایستاده بودیم و ساعت حوالی ۸ و ۹ صبح بود. اسفندماه بود و زمستان داشت آخرین تلاش‌هایش را می‌کرد و در آن هوای نه زمستانی و نه بهاری، جمع نسبتاً زیادی دم در تالار وحدت در تلاش بودند که با نشان دادن کارت ملی یا چیزی از این دست، گریبان‌شان را از دست مأموران حراست رها کنند و وارد تالار شوند. قرار بود رئیس‌جمهور در برنامه‌ای که دقیقی پیش در داخل تالار آغاز شده بود، سخنرانی کند و تلاش‌های جمعیت دم در اتاقک حراست از این بابت بود. من که یک جایی از برگزاری برنامه بودم و جزء «دست‌اندرکاران» به حساب می‌آمدم، وقتی از وظیفه‌ای که بر دوشم بود، خلاص شدم، آرام‌آرام از در تالار فاصله گرفتم و خودم را در میان درختان و نیمکت‌های منتهی به همان اتاقک حراست گم‌وگور کردم و به مکان نامعلومی رفتم تا وقتی همه چیز تمام شد، بیرون بیایم. در همین قدم‌زدن‌ها و وقت‌گذرانی‌ها بود که دیدم خانمی از دور به سمت در ورودی تالار می‌آید. شتابی در راه‌رفتنش بود که با مناعتی زنانه می‌خواست پنهانش کند؛ میداد این‌طور به نظر برسد که برای رساندن خود به سخنرانی رئیس‌جمهور بی‌تاب شده است. از همان دور شناختمش؛ شاعری جاافتاده و میانسال بود که سال‌ها پیش در کنگره‌ها و جشنواره‌های ادبی زیاد دیده بودمش. وقتی به هم رسیدیم، سلامی کردم و جوابی شنیدم، اما حتم داشتم شناخته است. آمدم خودم را معرفی کنم که دیدم چشم‌تنگ کرده و در چهره‌ام دنبال چیزی می‌گردد. یک‌هوا پرسید: «پیمان طالبی؟» گفتم بله. بلافاصله گفت: «چقدر عوض شده‌ای!» و من هم تصدیق کردم که پیر و چاق شده‌ام و او هم تعارف‌نکه‌پاره کرد که نه بابا و این حرف‌ها چیست. بیش از چهار، پنج سال می‌شد که یکدیگر را ندیده بودیم. از آن شتاب‌پنهان در پاهایش کمی خجالت کشیده بود و احساس کردم که دوست دارد سریع این مکالمه را به پایان برساند. وقتی خواست برود، یک بار دیگر گفت: «ولی خیلی عوض شده‌ای!» گفتم: «خانم، رئیس‌جمهوری که دارید می‌روید پای سخنرانی‌اش هم از چهار سال پیش عوض شده، ما پاپتی‌ها که جای خود داریم!» نگاهی از سر «بچه‌جان، حرف سیاسی نزن» بهم انداخت و رفت. به راه‌رفتنش خیره شده بودم که درست بالای سرش از دور اسم بزرگ «تالار وحدت» را دیدم؛ تالاری که حالا اسمش را هم عوض کرده بودند و لجاجت بعضی فکل‌کراوانی‌ها که هنوز مُصر بودند «تالار رودکی» صدایش کنند هم کارساز نبود.

تغییر کردن همیشه مستلزم شهامتی است. این شهامت را می‌توان از جوانب گوناگون تحلیل کرد و برایش دلیل آورد، اما حتماً یکی از مهم‌ترین دلایل، واکنش‌های بیرونی است. یعنی اینکه چقدر جرئت داشته باشی ببینی دیگران مکرر گذشته‌ات را (یعنی همان دوران پیشاتغییر را) به رویت بیاورند. در نگاه آن خانم شاعر دم در تالار وحدت، پیمان طالبی جوانکی رشتی بود که غالباً کت می‌پوشید، صورتش را همیشه اصلاح می‌کرد، لاغر بود و موی سفیدی هم نداشت. حالا آن جوانک رشتی، چاق شده و شکمش را می‌اندازد روی کمر بندش، شقیقه‌هایش را موی سفید پوشانده، تیپ اسپرت می‌زند و تازه سبیلی هم بالای لبش درج کرده است. «چقدر عوض شده‌ای» یعنی دیگر با متر و معیارهایی که از تو در ذهن داشتم، همخوانی ندارد. تازه گاهی اوقات این جمله می‌تواند مترادف «چقدر نسبت به قبل بد شده‌ای» هم باشد. اینجا دیگر به رو آوردن گذشته پیشاتغییری خیلی آزاردهنده است.

ذهن انسان این‌گونه است که دلش می‌خواهد همواره انسان‌های دیگر را با برچسبی در آن طبقه‌بندی کند. این آقا «فقیر» است، پس می‌رود در دسته همسایه‌های بینوایی که زمان مستأجری در محله‌های پایین شهر می‌شناختم. آن خانم «تازه‌به‌دوران‌رسیده» است، پس باید او را در ذهنم کنار دختردایی‌ام بگذارم که وقتی ماشین خرید، تا یکی، دو سال سوئیچش را در انگشت سبابه‌اش می‌چرخاند! حالا این وسط تغییر چه می‌کند؟ تغییر آن دختردایی را از قفسه‌ای که در آن طبقه‌بندی شده، خارج می‌کند، سوئیچش را از انگشتش می‌کشد بیرون و چیزهایی را از او کم یا به او اضافه می‌کند. بعد از این مراحل، دختردایی در ذهن بازسازی شده، در طبقه‌ای دیگر قرار می‌گیرد. می‌بینی چه کار سختی است؟ آن هم با احتساب اینکه ما در تمام زندگی با ده‌ها یا حتی صدها هزار آدم آشنا می‌شویم و همه این آدم‌ها را باید در ذهن‌مان طبقه‌بندی کنیم!

مهدی اخوان ثالث در آغاز راه شاعری، جوانکی بود در انجمن‌های ادبی خراسان. شاعران و استادان خراسانی حافظ سنت‌های ادبی بودند و گاه در یک انجمن ادبی ساعت‌ها دربارهٔ قصیده‌ای سرودهٔ یک شاعر از قرن پنجم داد و فریاد می‌کردند. اخوان در آن فضا، با سرودن قصیده‌هایی در حال وهوای ادبیات کهن و با زبان سخت و محکم خراسانی بالید و جوانی «با استعداد» دانسته شد. نیما یوشیج که شعر نو را آورد، دل اخوان جوان را از کیلومترها آن‌طرف‌تر برد. اخوان مانده بود بین اتمسفر کلاسیک ادبی‌ای که در آن نفس می‌کشید و نسیم تجدد که از سمت مازندران به سمتش وزیدن گرفته بود. آمد تهران. با کوچ به پایتخت، به‌نوعی از زیر یوغ استادان کتوشلوارپوش مشهدی‌رهایی پیدا کرده بود و او که مدتی برای نسوختن سیخ و کباب، شعر سنتی و مدرن را توأم می‌سرود و دنبال می‌کرد، حالا با فراغ‌بال مسیر تجددخواهی را در شعر پی گرفت. معلوم است که عدم تمرکز اخوان بر شعر نو در زمان اقامتش در خراسان، رابطهٔ مستقیمی با اخم و تخم‌های آن استادان غیور بر شعر سنتی داشته است. برای این قضیه سندهایی هم هست. یکی اینکه اسماعیل خوبی، سال‌ها پیش در گفت‌وگویی، از یکی از استادان شاعر در خراسان به نام گلشن آزادی یاد کرد. خوبی که او نیز بعدها راه اخوان را در پیش گرفت و از فضای انجمن‌های سنت‌زده مشهد برای تحصیل به تهران کوچ کرد، می‌گفت در واپسین روزهای اقامتش در خراسان، روزی آزادی به سراغش آمده و نصیحتش کرده که حواست باشد در تهران از راه به درت نکنند! آزادی گفته بود: «همین مهدی اخوان ثالث زمانی که مشهد بود، غزل‌هایی می‌گفت که هوش از سر آدم می‌پرید! قصیده می‌گفت عین ناصر خسرو، اما الان در تهران یک چیزهای خرچنگ‌فوراغ‌های می‌نویسد که آدم نمی‌فهمد چه می‌خواهد بگوید!» این مثال کاملاً منطقی بر همان قضیهٔ برچسب‌زدن است که پیش‌تر گفتیم. در ذهن گلشن آزادی، این پاسبان حریم و حرمت شعر سنتی، اخوان ثالث جوانکی هدایت‌یافته (!) است که خیال ما، مرزبانان سنت‌های شعری، از او راحت است؛ تعلق خاطرش به شعر سنتی است و قصیده می‌گوید. «تغییر» اخوان را در ذهن گلشن آزادی و دیگر مخاطبان و علاقه‌مندان و فعالان شعر فارسی، به چیز دیگری تبدیل می‌کند که واجد جدا کردن برچسب قبلی و نصب برچسب جدید در ذهن است. به جای «شاعر کلاسیک» حالا باید جلوی نام اخوان در ذهن گلشن آزادی نوشته می‌شد: «شاعر نواندیش».

جالب اینجاست که ریشهٔ هر تغییری، صرف‌نظر از جنبه‌ها و عوامل اثرگذار بیرونی، در درون است. کشمکش اخوان در درون خود در دوره‌ای بین سنت و تجدد، در نهایت به تغییر و بازتعریف هویت ادبی او می‌انجامد، اما عجیب آنکه بعد از برگزیدن یکی از دو راه، آنچه مسئله‌خیز است، مقاومت بیرونی است. مقاومت انسان‌هایی که در مقابل تعویض برچسب شخص مورد نظر در ذهن‌شان دافعه دارند. این مقاومت، امری خودخواهانه است. در ذهن من، دوست همکار و هم‌اتاقی‌ام در محل کار، جوانی است متأهل با حقوق زیر ۱۵ میلیون تومان که ویراستاری می‌کند. اگر او به سوئد مهاجرت کند تا در دانشگاه استکهلم، جامعه‌شناسی بخواند، چیز دیگری خواهد شد که هر چه هست، دیگر آن چیزی که تا امروز بوده و من می‌شناختم، نیست. پس در کافه‌گردی‌های بعد از کارمان (بخوانید جلسات مشاوره پیش از مهاجرت) تا می‌توانم از معایب رفتن و دوری از خانواده و دوستان برایش خواهی گفت!

برای تغییر، باید همواره دافعهٔ اطرافیان را مد نظر قرار داد. روزی که می‌خواستیم مدرک کارشناسی مهندسی مکانیک سیالات با معدل الف از یک دانشگاه معتبر را بگذارم در کوزه و آبش را بخورم و در امتحان ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی شرکت کنم، می‌دانستم که بی‌خیال پول‌سازترین رشته دانشگاهی آن زمان کشور شدن و به سراغ پول‌سازترین (!) رشته دانشگاهی رفتن، با موجی از شماتت از طرف اطرافیانم مواجه خواهد شد. همهٔ ماجرا همین است که آیا در لحظهٔ انتخاب بزرگ، به این فکر می‌کنی که سال‌ها بعد، شبی که صاحب‌خانه در واتس‌آپ پیامی مبنی بر دیرکرد اجارهٔ ماهیانه ارسال کند، به خودت و انتخاب امروزت لعنت می‌فرستی یا نه؟

صادقانه‌اش این است که روی دیگر سکه را آدم‌های کمی تجربه می‌کنند. آنجا که یک روز صبح اپلیکیشن تلگرام را در گوشی موبایلم باز کردم و دیدم در گروهی عضو شده‌ام به نام «ورودی‌های ۸۸ مکانیک». قبل از اینکه پیام‌ها را بخوانم، اول رفتم و اعضا را چک کردم. تک‌تک عکس‌های پروفایل هم کلاسی‌های قدیمی را باز کردم؛ عکس پروفایل زهرا در کنار همسرش بود، پس یعنی متأهل شده؛ تمامی عکس‌های نسیم از کودکی با لباس‌ها و در فضاهای مختلف بود، پس این یکی مادر هم شده؛ عکس‌های سعید کلاً در یک جغرافیای دیگر بود که ترکیه به نظر می‌رسید، پس این یکی مهاجرت کرده؛ علی سهار را ادامه داده، چون در اغلب عکس‌ها مشغول نواختن است، آن هم با سبیلی که (مثل من) آن وقت‌ها نداشت. برگشتم به گروه و دیدم بعد از پیام «پیمان طالبی به گروه پیوست» همه با جملاتی حاوی کلماتی چون «آقای شاعر»، «دوست شاعرمن»، «شاعر معروف» و اینها ازم استقبال کرده‌اند. پس صدای من در این سال‌ها به هم کلاسی‌هایم رسیده بوده است. صدایی که آن‌وقت‌ها در دانشگاه فنی از بلند کردنش خجالت می‌کشیدم و ترجیح می‌دادم کسی نداند بین جلسات کارگاه ریخته‌گری، گوشه جزوه‌ام چه می‌نویسم. حالا نه آنها در پول‌سازترین رشته دانشگاهی کشور مولتی‌میلیاردر شده بودند و نه من در پول‌سازترین رشته دانشگاهی کشور، بدبخت و کارتن‌خواب! ما هر کدام زندگی خودمان را داشتیم، فقط مسیرهایمان متفاوت از هم بود، اما من دست‌کم شهامت تغییر را در همین یک مورد از خودم نشان داده بودم!

«معماری در واقع یک آینده مفروضی است.»
فرای اتو

در فیلم صامت «یک هفته»، کم‌دین آمریکایی، «باستر کیتون» داستان زندگی کوتاه، اما پر حادثه خانه خود را از دیدگاه برنامه‌ریز، سازنده و ساکنان روایت می‌کند. شرایط آب‌وهوایی باعث می‌شود خانه به معنای واقعی بچرخد، نماها به وسیله‌ای برای دسترسی عمودی تبدیل می‌شوند، خانه واقعاً به حرکت درمی‌آید و در نهایت یک قطار از میان آن عبور می‌کند و خانه را منهدم می‌کند. در عرض تنها ۱۵ دقیقه، کیتون کل چرخه زندگی یک ساختمان را با تمام فرازونشیب‌های آن، شادی‌ها و ناامیدی‌ها و پیکربندی مجدد به ما نشان می‌دهد. خانه همیشه در پاسخ به خواسته‌های ما، در حال تغییر است.

امروزه معماران چرخه عمر یک ساختمان را برای چندین سال یا حتی دهه‌های آینده برنامه‌ریزی می‌کنند و باید در مورد پیشرفت فناوری، نیازهای آینده کاربران، تغییر روندهای اجتماعی و اقتصادی، فرایندهای تولید جدید، تغییرات احتمالی در چارچوب‌های سیاسی و قانونی، تغییرات آب‌وهوایی و در دسترس بودن مصالح، فرض‌هایی را مطرح کنند. این یک کار دشوار است در فضایی بدون سابقه و در عین حال برای جلوگیری از اینکه ساختمان دیگر الزامات را در زمان تکمیل برآورده کند، حیاتی است. هیچ ساختمانی برای زمان حال برنامه‌ریزی نشده، بلکه هر ساختمان برای آینده است.

امروزه سرعت انتشار دانش و تغییرات سریعی که در پویایی اجتماعی رخ می‌دهد، نیاز برنامه‌ریزی شده به رویکردی انعطاف‌پذیرتر برای ساختن را ایجاد می‌کند. طرح معماری که بتواند به نیازهای جامعه بر اساس تقاضای حال پاسخ دهد، باید بتواند به تغییرات در طول زمان هم پاسخگو باشد. معماری باید چابک و منعطف باشد (نه تنها از نظر قابلیت استفاده و سازگاری ساختمان نهایی، بلکه در مدیریت فرایند، برنامه‌ریزی و از نظر فرایندی که طی آن ساخته می‌شود).

فرایندها و روش‌های ساخت‌وساز رسمی موجود برای پاسخ به تغییر پویایی در آرایش شهرهای مدرن اغلب بیش از حد سخت‌وسخت هستند. در حالی که بهره‌وری بخش‌هایی مانند تولید خودرو و لوازم الکترونیکی مصرفی در چند دهه گذشته به‌طور چشم‌گیری افزایش یافته است، بهره‌وری صنعت ساخت‌وساز به‌طور پیوسته در سراسر جهان کاهش یافته است. نوآوری‌های فناورانه، ظهور هوش مصنوعی و سیستم‌های رباتیک، نقش مهمی در توسعه پویا و تطبیقی اشکال جدید زیرساخت‌ها ایفا خواهند کرد. برای پاسخ به این جریان‌ها، ضروری است معماری فردا را به‌عنوان سیستم‌های انعطاف‌پذیر برنامه‌ریزی کنیم.

تمایل به ساختمان‌های سازگارتر که قادر به جادادن جریان دائمی زندگی با ارائه ساختارهای انعطاف‌پذیر مربوطه هستند، ایده جدیدی نیست. به‌عنوان مثال، پل‌های متحرک قلعه‌های قرون وسطی قادر به تغییر عملکرد از بخشی از دیوارهای دفاعی به مسیر عبور بودند. الکساندر گراهام بل نیز به معماری چندمنظوره را در اوایل قرن بیستم تشخیص داد. به‌عنوان یکی از پیشگامان ارتباطات جمعی مدرن، او برخی از اولین آزمایش‌ها را روی سیستم‌های ساختاری انعطاف‌پذیر انجام داد. علاقه او به توسعه پایه‌های متحرک بود که باعث شد او ساختارهای برابر خود را با باد به حرکت درآورد. بل بعدها از تجربه‌ای که از طریق مطالعات تجربی خود در مورد سازه‌های متحرک به دست آورد، در ایجاد ساختارهای معماری کامل در مقیاس بزرگتر استفاده کرد.

پس از یک مرحله طولانی از تقلیل‌گرایی و کارکردگرایی (در نتیجه انقلاب صنعتی) در درجه اول معماری اوانگارد دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بود که عصر جدیدی از زمان‌بندی شهری، حرکت و خودانگیختگی را جشن گرفت. ساختمان‌ها، ماشین‌ها و شهرها شروع به نفس کشیدن، راه‌فتن، پیوستن و صحبت کردند. «یونا فریدمن»، «کنراد واکسمن»، «باکمینستر فولر» و گروه آرکیگرام سیستم‌های تطبیقی و متحرک را بررسی کردند که معماری آنها را قادر می‌ساخت تا سازگار شوند و حرکت کنند. چشم‌انداز آنها سیستم‌های باز و انعطاف‌پذیر به‌عنوان عناصر تعریف فضا با «افزونه‌های» مستقل به‌عنوان وسیله‌ای برای پیکربندی مجدد با مشارکت کاربر بود؛ مانند کار شناخته‌شده «سدربک پرایس»، Fun Palace (۱۹۶۱) که الهام‌بخش مرکز پمپیدو بود. چشم‌انداز Archigram از یک شهر مدولار در Plug-in City (۱۹۶۴) رویکردهای مشابهی را به کار گرفت، اما به مقیاس شهری گسترش یافت. در آن زمان، چشم‌انداز این پروژه‌ها فراتر از مرزهای ممکن بود، بنابراین عمدتاً بلندپروازانه بودند، اما امروز جاه‌طلبی‌های آنها به زندگی ما مرتبط است و این بار، فناوری‌های لازم عمدتاً در دسترس هستند و در حال حاضر به‌طور گسترده‌ای در بخش‌های دیگر استفاده می‌شوند.

نمونه‌های فعلی فضای فعال و سازگار، پتانسیل فناوری مدرن را به‌عنوان یک معماری انعطاف‌پذیر نشان می‌دهد. در سمت غربی منهتن، در قلب توسعه جدید هادسون یاردز، بزرگ‌ترین و احتمالاً بلندپروازانه‌ترین نمونه معماری تطبیقی در سال ۲۰۱۹ افتتاح شد. Shed by Diller Scofidio + Renfro حداقل تا حدی، رؤیای سدربک پرایس را از یک مرکز فرهنگی و هنری انعطاف‌پذیر، حدود ۵۰

خانه آقای باستر کیتون

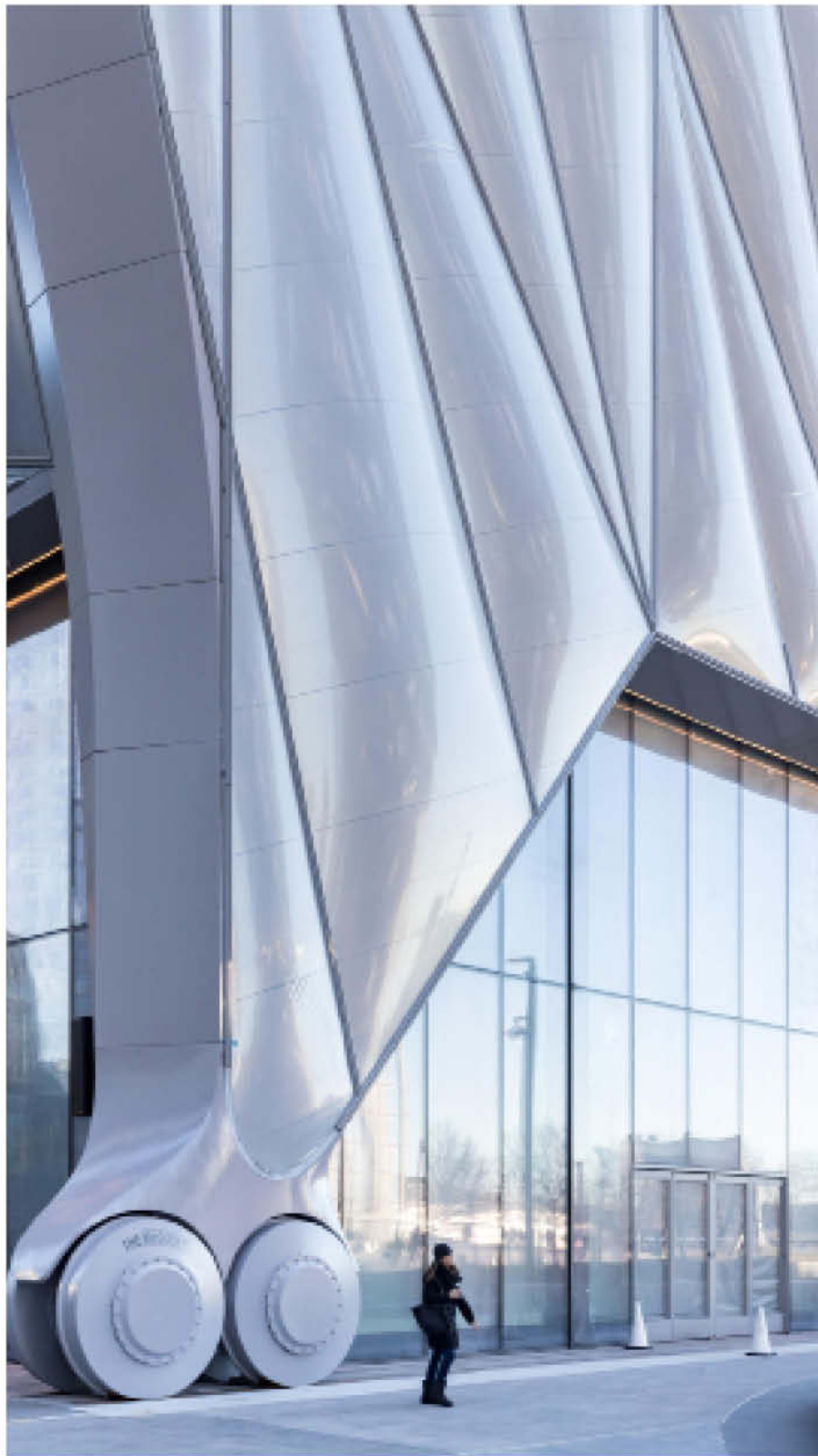
معماری انعطاف‌پذیر
برای شهرهای در حال تغییر

Paul Clemens Bart, Marvin Bratke

ترجمه: اشکان قشقایی

سال پس از پیشنهاد او، تحقق می‌بخشد؛ هشت طبقه نمایشگاه Shed، فضاهای آموزشی و رویدادی که با استفاده از یک پاکت متحرک قابل برنامه‌ریزی انعطاف‌پذیر هستند. در حالی که عملکردهای دفاتر، خدمات ساختمانی و انبارها، در برج مسکونی مجاور قرار دارند، پاکت ساختمان ۳۵ متری می‌تواند آزادانه گسترش یابد و برنامه‌ها را تغییر دهد؛ این می‌تواند یک فضای هنری چندطبقه یا هنگامی که به‌طور کامل جمع می‌شود، یک میدان عمومی در فضای باز باشد.

آیا ما شاهد تغییر در نقش معمار از خالق توده به طراح فرایندها هستیم؟ آیا معماران کنترل خود بر معماری را رها کرده و سیستم‌هایی را ایجاد می‌کنند که فرایندهای دموکراتیک پایین به بالا را تسهیل می‌کنند تا کاربر بتواند آزادی طراحی بیشتر و امکان پیکربندی مجدد فضا را داشته باشد؟ حرفه معماری در حال انجام یک فرایند تحول به سمت یک مفهوم جدید است که در آن معمار یک طراح سیستم، طراح مجموعه‌ای از قوانین برای سیستم‌های فضایی انعطاف‌پذیر است. این رویکرد رهایی‌بخش، کاربر را به «مصرف‌کننده» و «تولیدکننده» تبدیل می‌کند؛ توسعه‌ای که در حال حاضر در بسیاری از زمینه‌ها، مانند اشکال فردی تولید انبوه، در حال وقوع است. معماری شروع به تغییر می‌کند و کاربر فردا محیط ساخته‌شده را نه به‌عنوان یک توده ایستا، بلکه به‌عنوان فضایی که می‌تواند بر اساس تقاضا پیکربندی شود، تجربه خواهد کرد.



۱- حقوق (در ترجمه Law) عبارت است از مجموعه ضوابط لازم‌الاجرا برای تنظیم روابط اشخاص اعم از حقیقی (آدم‌ها) و حقوقی (مانند شرکت‌ها و مؤسسات)، اعم از دولتی یا عمومی یا حکومتی از یک سو و خصوصی از سوی دیگر. قوانین، مقررات و رویه قضایی، سه منبع اصلی حقوق هستند. قوانین، قواعدی لازم‌الاجرا و مصوب پارلمان هر کشور و در ایران، اصالتاً مجلس شورای اسلامی و در مواردی استثنایی، مجلس و مجمع تشخیص مصلحت نظام، مقررات، قواعدی لازم‌الاجرا و مادون قوانین که تابع مغایرت با قانون را در ایران ندارند. مصادیق مقررات عبارت‌اند از: مصوبه، آیین‌نامه، نظام‌نامه، تصویب‌نامه، بخشنامه و دستورالعمل.

قانون اساسی، میثاق میان مردم و حکومت داخل دولت است که بعد از اصول کلی حقوقی، بالاترین و ارجمندترین منبع حقوق است و هیچ‌یک از قوانین عادی، مقررات و رویه قضایی، یارای مقاومت در برابر آن را ندارد.

۲- جهان بر مدار تغییر می‌گذرد؛ روز و شب، ماه‌ها و فصل‌ها، سال‌ها، طبیعت و طبع و اخلاق و منش آدم‌ها؛ رویکردهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی. تغییر در همه ابعاد پرسپکتیو دنیا، چنان به ناختم حرکت می‌کند که برای به‌روز بودن و جا نماندن از این قافله، بسیار تلاش باید کرد. در این میان، حقوق نیز مانند همه ابزارهای ساخت بشر، نیازمند تغییر است. حقوق، دانش - فنی اعتباری و راحت‌تر بگویم، فانتزی به‌شمار می‌آید. فرقی هم ندارد که منشأ حقوق، تمدن و فرهنگ اصیل است یا وارداتی. نمی‌توان وسیله را در تاریخ نگه داشت و با آن امور حالیه را سپری کرد. بسیار سخت می‌نماید. اما تحول در حقوق از جمله حقوق ایران نیز پذیرفته شده که مرور آن، خالی از لطف نیست.

۱-۱- اصلاح قانون

۱-۱-۱- تغییر صریح قوانین

قوانین، جملگی هم به تغییر احتیاج دارند و هم تغییرپذیرند. در حقوق ایران، قانون اساسی رژیم سیاسی گذشته، با پیروزی انقلاب اسلامی تغییر کرد. یعنی کلاً کنار گذاشته شد و از نو وضع شد. با اینکه در ۱۷۵ اصل قانون اساسی سال ۱۳۵۸ اساساً اصلاح قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود، اما به وقت تغییر و نیاز مبرم به آن، رخ داد و در سال ۱۳۶۸ که قانون اساسی اصلاح شد، اصل ۱۷۷ به آن الحاق شد و روش تغییر را روشن کرد. قوانین عادی نیز به کرات، از فردای تصویب، قابل تغییرند و در حقوق ایران هم، قانون عادی غیرقابل تغییر نداریم.

اصل ۱۷۷ البته، در مبحث بازنگری قانون اساسی، موضوعاتی را غیرقابل تغییر اعلام کرده که عبارت‌اند از: «محتوای اصول مربوط به اسلامی‌بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری‌بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکا به آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران». نوعی فیکس کردن سرنوشت برای نسل‌های بعد که با عنایت به تحول زندگی بشر، فیه تأمل. شاید تنها موردی که می‌توان از لایتغیر بودنش برای همیشه گفت، جمهور مردم است، یعنی احترام و تمکین به رأی مردم که عقل بشر تا لحظه نگارش این وجیزه، از آن به دموکراسی یاد می‌کند؛ بنابراین قوانین عادی مرتبط با عناوین لایتغیر در قانون اساسی هم، بالطبع قابلیت تغییر ندارند. مگر اینکه اصلاح‌شان، دخلی به غیرقابل تغییرها در واپسین عبارات قانون اساسی نداشته باشد.

همچنین باید عنوان داشت که تغییر همه قوانین، به سادگی سایرین نیست؛ چراکه حد نصاب وضع و اصلاح قوانین یکی نیست و مثلاً برخی موضوعات در قانون اساسی نیازمند موافقت بیشتری از نمایندگان است و برخی، کمتر.

قوانین فوری نیز که بسته به فوریت تصویب که یک‌فوریتی، دوفوریتی و سه‌فوریتی است، عدد بیشتری را برای تصویب نیاز دارد. همچنین قوانین برنامه‌توسعه که در حال حاضر، برنامه هفتم آن، در آستانه تصویب است، حد نصاب بالاتری برای تغییر می‌طلبد؛ چراکه قانون بالادستی محسوب می‌شود. مقررات نیز چنین است و جملگی قابل تغییرند. البته میان مقررات مصوب شوراهای عالی مانند «اداری»، «فضای مجازی» و «انقلاب فرهنگی» و هیئت وزیران و بخشنامه‌های وزرا و مدیران کل و رؤسای ادارات، فرق بوده و صعوبت و سهولت اصلاح متفاوت است.

۲-۱- تفسیر: تغییر غیر صریح قوانین

راه غیرمستقیم اصلاح قوانین و مقررات، تفسیر است. اینکه در افاده معنا و برداشت از متن، اصلاح انجام شود؛ بنابراین به جای تنظیم لایحه یا طرح و طی فرایند زمانبر و غیرساده اصلاح، تشریفات دور زده می‌شود و با درکی نو اعم از حجم یا کم، قوانین به‌روز می‌شود، اما در فهم و اجرا. در نتیجه مثلاً قانون مصوب ۱۳۶۰ در سال ۱۴۰۲ با برداشتی جدید، بی‌نیاز از طی فرایند اصلاح، اصلاح می‌شود. تفسیر توسط مجریان در دستگاه‌های اجرایی و به وسیله قضات در دادسراها و محاکم صورت می‌گیرد. اما گونه‌ای تفسیر رسمی هم هست که به وسیله تقنین انجام می‌شود. این‌طور که قوای مجریه و مقننه با هم افزایی و با لایحه استفساریه، متن قانون مصوب را تفسیر کرده و نگاه مشترک خود را قالبی قانونی می‌بخشند. شاهد این امر، قوانین متعدد تفسیری است که در کارنامه پارلمان مشاهده می‌شود. در تفسیر، انواع آموزه‌های تفسیر راهگشاست. اینکه تفسیر، کدام‌یک از اقسام لفظی، متن‌محور، غایت‌نگر یا هرمنوتیک باشد و اینکه بر اساس عدالت، انصاف و تقید به مثلث طلایی «حقوق بشر / شهروندی، دموکراسی

مأموریت غیر ممکن؟

نسبت مطلوب «تغییر» و «قانون» در ایران

وحید آگاه | عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی





۳- جهت تغییر قوانین

پس ایراد کجاست؟ و این نوشته در پی چیست؟ بله متأسفانه، مسئله در جهت تغییر است؛ نوک پیکان تغییرات، در این خصوص می‌توان قوانین را اجمالاً به چند دسته تقسیم کرد و هر کدام از این جنبه‌ها را جداگانه نگریست:

- ۱- قوانین سیاسی ناظر بر حق‌ها و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی؛
- ۲- قوانین اجتماعی ناظر بر آزادی‌ها و فعالیت‌های اجتماعی؛
- ۳- قوانین تخصصی حقوقی و قضایی معطوف به مشاغل حقوقی و رسیدگی‌های قضایی.

۱-۳- قوانین سیاسی

قوانین سیاسی را می‌توان قانون‌هایی در مقوله امر سیاست دانست. قوانین انتخابات اعم از ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، خبرگان رهبری و شوراهای شهر، ویتربین این قوانین هستند. قوانینی که با وجود حکم و اصلاح مکرر، شاکله اصلی آنها یکسان مانده و شاهیت‌شان، نظارت استصوابی است.

و حکومت قانون» باشد یا خیر، رویکردها را معین می‌کند. دقیقاً اینجا کاراکتر و زاویه دید مفسر عیان شده و دل‌بستگی به حکومت مردم برای مردم و غیر آن جلوه می‌کند. همین‌جاست که طبع بلند، احترام به نظر مردم، عدم تحمیل سلیقه‌ای خاص، تلقین ایدئولوژی و در کل، میزان مردم‌سالاری روشده و جای انکار هم ندارد.

۲- بودن یا نبودن تغییر قوانین در ایران: آیا مسئله این است؟

در وجود تغییر قوانین در ایران، تردیدی روا نیست و اتفاقاً این اصلاح مُدام، محل نقد است و کمتر حقوقدان و حتی حقوق‌خوانی است که از این مسئله پارلمان ایرانی ننالد. زک بگویم که اگر زندگی و کارتان در میدان ایرانی حقوق باشد و اهل مراجعه به تازه‌های قوانین و مقررات نباشید، کلاه‌تان پس معرکه است و سیل خروشان اصلاحات حقوق موضوعه، دانش و مهارت شما را می‌بلعد. چنان که اگر صرفاً پنج سال بعد از مقطع کارشناسی حقوق (چون مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری، علاقه و تکمیلی است و ۱۰ مدرک دکتری هم، جای یک لیسانس را نمی‌گیرد)، اطلاعات حقوقی و قضایی خود را نو نگه ندارید، کأنه دانش حقوقی ندارید یا اینکه در حد کلیات است و در عمل، جز زل‌زدن متعجبانه، کاری از شما بر نمی‌آید.

بدین لحاظ، شیوه نامطلوب و بداهه قانون‌نویسی و اصلاح آن، مورد نقد مجدانه اهالی حقوق اعم از استادان دانشگاه، وکلا و قضات است و ظاهراً تا اطلاع ثانوی بر همین مدار خواهد بود.

■ ۲-۳-۲. قوانین اجتماعی

قوانین مربوط به حقه‌ها و آزادی‌های اجتماعی در این دسته قرار می‌گیرند. مواردی چون قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر مصوب ۱۳۹۴، قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴ با اصلاحات بعد، قانون نحوه فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی مصوب ۱۳۹۵ که قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی با اقلیت‌های دینی شناخته شده مصوب ۱۳۶۰ را منسوخ کرد، قانون ممنوعیت به کارگیری تجهیزات دریافت از ماهواره مصوب ۱۳۷۳ و آیین‌نامه چگونگی تأمین امنیت اجتماعات و راهپیمایی‌ها مصوب ۱۳۸۱ هیئت وزیران که مستند به اصل ۱۳۸ و در واقع در مقام قانون‌گذاری وضع شده است و مواردی که با تأسیس نظام صدور مجوز برخلاف نص و روح قانون اساسی، آزادی‌های اجتماعی را متفاوت و مضیق‌تر از قانون اساسی و ذات این حقه‌ها در نظر گرفته و مستعد اصلاح هستند. هر چند وضع و ابلاغ منشور حقوق شهروندی در این زمینه قابل ذکر است.

■ ۲-۳-۳. قوانین تخصصی حقوقی و قضایی

قوانین با موضوع خاص حقوقی و قضایی، موضوع این بند هستند. مواردی چون قانون آیین دادرسی کیفری، قوانین جرم‌انگار و میزان آنها، قوانین مربوط به استقلال امر وکالت دادگستری، استقلال قضایی و قوانین مرتبط با گسترش صلاحیت‌های قضایی در امر نظارت‌پذیری و قابلیت امعان نظر قضایی در مورد موضوعات. در این موارد از یک سو، اصلاح قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۹۲، در مجموع نسبت به قانون قبلی، مطلوب است. همچنین رویکردها و سیاست جنایی کاهش عناوین مجرمانه، کاهش مجازات حبس و افزایش امیدوارکننده نهاد‌های ارفاقی مانند تعویق صدور حکم، آزادی مشروط، زندان باز و... قابل مشاهده است. نیز قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ و اصلاح نسبی رویکرد مجازات اعدام در خصوص جرائم مواد مخدر. اما در سوی دیگر، حجم بالای عناوین مجرمانه، نقض استقلال امر وکالت با قانون تسهیل، تداوم وجود «مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران قوه قضائیه»، رویکرد دادگاه انتظامی قضات در مقوله تأیید صلاحیت وکلاد در موضوع مدیریت نهاد وکالت و استثنائات نظارت‌پذیری نهاد پیشرو دیوان عدالت اداری، خصوصاً در اصلاحات ۱۴۰۲ قانون آن مانند صلاحیت نسبت به شورا‌های عالی «انقلاب فرهنگی» و «فضای مجازی»، از جمله چالش‌های برجامانده این عرصه است که نمره این عرصه را ضعیف می‌نمایاند.

■ ۴-۱. سبقت مقررات از قوانین: چند پارلمانی شدن حقوق ایران

در کنار کاستی‌های نظام تقنینی، مسئله بغرنج دیگر، راضی‌نشدن نهاد‌های مادون پارلمان به صلاحیت قانونی خود است؛ بنابراین مثلاً وقتی مصوباتی موفق به دریافت عنوان قانون از مجلس نمی‌شوند، از طریق شورا‌های عالی اقدام می‌شود؛ شورهایی که مصوبات آنها، نهایتاً مقررات است و مطابق صریح قانون اساسی، ذیل قوانین اساسی و عادی بوده و یاری مغایرت با قوانین را ندارند. اما در عمل، این توانایی را دارند؛ بنابراین طرح صیانت که در مجلس رای نمی‌آورد، در شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب و ابلاغ می‌شود!! یا شورای عالی فضای مجازی که موضوعات مربوط به فضای مجازی و پیام‌رسان‌ها و شبکه‌های اجتماعی را از صلاحیت پارلمان تخصصی زده و هر بار گوشه‌ای از این فضا را با مصوبات خود تنظیم‌گری (محدود) می‌کند. نیز می‌توان به گسترش عملی صلاحیت مجمع تشخیص مصلحت نظام اشاره کرد. چنان‌که هم‌اکنون به جای صرف صلاحیت محدود این مجمع در موارد چالش مجلس با شورای نگهبان طبق اصل ۱۱۲ قانون اساسی، مجمع ناظر بر مجلس شده؛ و مصوبات مجلس با نظر این نهاد، ابلاغ و تصویب می‌شود!! امری که یک اقیانوس آرام با قانون اساسی ایران فاصله دارد. بدین لحاظ، ورای قوانین نامطلوب مجلس، حجمی از مقررات نهاد‌های خارج از مجلس است که بعضاً با قانون مصوب مجلس مثل قانون دیوان عدالت اداری و گاه با مصوبه خود این نهادها، از دامنه نظارت‌پذیری قضایی خارج شده و حتی قابل شکایت و رسیدگی قضایی نیست!

■ ۵. در ستایش سکوت قانون

بررسی اجمالی سیر گذشته در اصلاح قانون و ظهور مجدانه پدیده مقررات‌گذاری توسط مراجع نظارت‌ناپذیر و غالباً انتصابی، نشان می‌دهد که گرده حقوق در روزگار فعلی، پذیرای اصلاحات اجتماعی نیست؛ اینکه همگام با تغییر نگاه و سلوک مردم و بایسته‌های یک زندگی معمولی، حقوق‌یاری نکرده‌راه حقوق یا خواسته‌های افکار عمومی، مخر چشم‌شترک نزدیک و پر حجمی ندارد، بنابراین هریک، مسیر جداگانه خود را دارند و حقوق بر عدم اصلاح پافشاری می‌کند. در این وضعیت، تغییر قوانین، رویه جلوه نخواهد بود و وضع و اصلاح غالب قوانین، به معنای بهتر شدن وضعیت سابق نیست؛ موقعیتی نامطلوب برای حقوق که اصرار برای نقشی که نمی‌تواند بازی کند، بی‌ثمر است و مثل همیشه و تا ابد، فرهنگ چاره‌ساز است. پس هر قانونی که وضع نشود و هر قانونی که اصلاح نشود، مطلوب است؛ چه اینکه بررسی اصلاحات و سترین قوانین، در مجموع نمره قبولی نگرفته و اصلاً این گزاره که «تلاش بیهوده، به از خفتن» در پارلمان فعلی صادق نیست.

پارلمان در این وضعیت با کارکرد مهم‌تر دیگرش، اگر خواست و توانست کشور را کمک کند؛ نظارت مطلق. یعنی صرف گفتن از مصائب و چالش‌ها. خلاص‌تر بگویم، فقط نظارت و نظارت و نظارت. بر این منوال، کارنامه مجلس با وضع و اصلاح کمتر قوانین، پر بارتر می‌شود. دنیا را چه دیدید، شاید از پس این نظارت، تعداد و غلظت مقررات مغایر با قوانین کمتر شود.

شاید انتظار می‌رفت این نوشته، در وصف مواهب اصلاح قوانین و همسویی آنها با افکار عمومی می‌گفت. اینکه بگویم قانونی که غالب مردم با آن رازیه دارند، اساساً نمی‌تواند در پهنه حقوق - و نه الهیات - قانون باشد، اما این حرف‌ها بسیار بسیار بیان شده است.

وقت آن است که قانون سکوت کند و نظاره؛ سکوتی که سرشار از ناگفته‌ها نیست و از صدای تغییر قوانین، بهتر است. البته این نظر یک معلم ساده است و صرفاً قطره‌ای از اقیانوس اندیشه.

مواجهه‌ای که از مقوله نظارت نبوده، اما با عنوان نظارت، توسط مجلس وضع و با حمایت شورای نگهبان، نتهتها در قوانین جای گرفته، بلکه در تفسیر رسمی شورا از قانون اساسی - که خود محل بحث مجزایی می‌طلبد و خلاف نص و روح قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است - قرار گرفته است. با نظارت استصوابی، نامزدها باید از فیلتر تأیید صلاحیت عبور کنند که سواى معیارهای عینی مانند محرومیت از حقوق اجتماعی با رای قطعی دادگاه صالح قضایی، سن و مدرک تحصیلی، معیارهای ذهنی و سلیقه‌بردار را وارد ماجرا کرده و بحث‌های لفظی «تأیید صلاحیت»، «عدم احراز صلاحیت» و «عدم رد صلاحیت» افاهه نکرده و اصل قضیه، این است که این پدیده به نام نظارت خوانده می‌شود، اما اصلاً و اساساً در مقوله نظارت قرار نمی‌گیرد؛ بنابراین گزینش پیشینی و قبل از انتخاب مردم بوده و طی آن، سلیقه‌های گوناگون مردم مغفول واقع شده و نتیجه اینکه، هسته اصلی نیازمند تغییر، سال‌هاست آکبند مانده است.

با این وصف، کاراکترهای رنگارنگ و تنوع و تکثر افکار و آرا در مدخل پارلمان مانده و داخل پارلمان، این مهم، کمتر و با غلظت قلیلی مشاهده می‌شوند؛ بنابراین قانون انتخابات ریاست جمهوری، قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی، مقرر انتخابات مجلس خبرگان رهبری و قانون تشکیلات، وظایف و انتخاب شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران و اصلاحات متعدد آنها، با این چالش مواجه‌اند. گفتنی است به دلیل عدم ذکر نظارت شورای نگهبان بر انتخابات شوراهای، این مهم بر عهده مجلس شورای اسلامی بوده، اما رویارویی عملی با نامزدها، چندان فرقی با رویکرد شورای نگهبان ندارد. چه اینکه همان مجلسی، نامزدهای شوراها را بررسی می‌کند که از صافی شورا گذشته و از کوزه، همان برون تراود که در اوست.

جرم سیاسی را نیز می‌توان در این سید گذاشت. جرمی که در اصل ۱۶۸ قانون اساسی صراحت دارد و بعد از کش و قوس‌های فراوان با تأخیری ۳۷ ساله در سال ۱۳۹۵ تصویب شد. هر چند وضع این قانون را بعد از چهار دهه می‌توان به فال نیک گرفت، اما بعد از این همه مدت و تحول در حقوق اساسی جهانی، جا داشت مفهوم جرم سیاسی حذف می‌شد. به واقع، این قانون برای سال ۱۳۵۸ مطلوب و پیشرو بود، اما برای سال ۱۳۹۵، خیر؛ چه اینکه حذف جرم سیاسی با قواعد دموکراتیک و نقید به حقوق شهروندی، سازگارتر است.



اگر بخواهیم مناقشه‌های فکری و اندیشه‌ای در ساحت روشنفکری یا جدال‌های سیاسی در قلمرو قدرت، همچنین تشکتهای در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی را در تاریخ ایران معاصر در ذیل یک مفهوم مورد خوانش قرار داده و صورت‌بندی کنیم، باید از «گفتمان تغییر» سخن بگوییم. به این معنا که ایران طی ۱۵۰ سال گذشته، به‌ویژه از زمان مشروطه درگیر گفتمان تغییر شده که برآمده از مواجهه سنت و مدرنیته و تحولات آن بوده است. به عبارتی دیگر می‌توان تمام این مناقشات نظری و عملی را که ایران معاصر در ساحت‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی طی کرده، بخشی از فرایند یک امر کلی و کلان به نام «تجربه تجدد» تعریف کرد. چنان که هویت فردی و ملی ایرانیان با این مفهوم و تجربه گره خورده و در نسبت با چگونگی مواجهه با آن دچار قبض و بسط شده است. «سینما» بخشی از همین تحولات و فرایند آن در ایران بوده که نسبت به «گفتمان تغییر» واجد جایگاه دوگانه یا دوسویه است. به این معنا که از یک طرف سینما خود به مثابه یک پدیده، فناوری و هنر مدرن، یکی از مظاهر تجدد و بسط مدرنیته در ایران شد و از سوی دیگر به‌عنوان یک رسانه تأثیرگذار در بازنمایی مدرنیته و گفتمان تغییر، نقش ایفا کرد. در این یادداشت تلاش می‌کنیم تا نسبت «سینما» و «گفتمان تغییر» و «تجربه تجدد» در ایران را در دو ساحت مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم؛ یکی تغییر و تحولاتی که خود سینما به مثابه یک هنر مدرن در ایران تجربه کرد که این فرایند با تغییر و تحولات بیرونی در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی گره می‌خورد و دیگری نقشی که سینما در بازنمایی گفتمان تغییر و بسط مدرنیته در ایران داشته است. از این حیث می‌توان بحث جاری را خوانشی از منظر ارتباطات و جامعه‌شناسی سینما دانست.

پوست اندازی مستدام

بازنمایی گفتمان تغییر در سینمای ایران

رضاصائی | منتقد سینما





تغییرات خود سینما به‌عنوان یک هنر، رسانه و صنعت، یعنی تغییرات درون‌ذاتی آن، تحت تأثیرات رخدادها و تغییر و تحولات بیرونی جامعه ایرانی شکل گرفت. چنان که می‌توان گفت «موج نو سینمای ایران» که شمایل جدیدی از فیلمسازی را شکل داد، در واکنش به تغییر و تحولاتی بود که در بیرون از سینما و در سطح اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی در حال رخدادن بود

حال رخدادن بود. از این منظر باید دهه ۲۰ را نقطه عطف و عزیمت تغییر و تحول در سینمای ایران دانست که تا دهه ۳۰ ذیل رویکرد «سینما به مثابه سرگرمی» می‌توان آن را تعریف کرد. در بین این سال‌ها، سینمای ایران شدیداً تحت نفوذ آمریکا قرار داشت و از ۴۰۰ فیلم نمایش داده‌شده در این دهه در سینمای ایران، ۳۰۰ فیلم توسط آمریکا ساخته شده بود. ایالات متحده در فاصله دهه ۲۰ تا ۵۰ در چارچوب طرحی فرهنگی، استادان و فیلمسازان آمریکایی را راهی ایران کرد و با تأسیس لابراتوارهای ظهور فیلم، آموزش‌های فیلم‌سازی را به ایرانیان ارائه داد. در این دهه اغلب فیلم‌ها عامه‌پسند و تجاری بود و به محتوای آن توجه کافی نمی‌شد. در واقع در این دوره سینما به مثابه یک هنر تقلیدی از قابلیت‌های زیبایی‌شناسی و قدرت اجتماعی برخوردار نبود که بتواند نسبتی اثرگذار با مقوله تغییر برقرار کند و خودش نیازمند تغییر ساختاری از حیث سینمایی و هنری بود. به عبارت دیگر در این دوره سینما نه عامل تغییر بود، نه بازتاب آن، بلکه خود نیازمند تغییر از درون بود تا بتواند قابلیت‌های زیبایی‌شناسی و هنری و از پس آن کارکردهای اجتماعی پیدا کند. البته در دهه ۱۳۲۰ شرکت‌های سینمایی ایرانی پدیدار شدند و سینما در کشور همگانی‌تر شد. کم‌کم، نوآوری‌هایی هم در سینماها پدیدار شد. در دهه ۱۳۳۰، پیشرفت سینمای این کشور ادامه یافت و در نمونه‌ای، مثلاً شهلا ریاحی با ساخت مرجان به نخستین کارگردان زن ایرانی تبدیل شد، یا در نخستین روزهای خرداد ۱۳۲۴، سینما کریستال گشایش یافت. کریستال، یک ویژگی قابل توجه داشت: این سینما نخستین سینمای دارای پخش صدای دالبی شد که در لاله‌زار قرار می‌گیرد. در این دهه، صنعت پویانمایی هم وارد ایران شد، اما در دهه ۴۰ به‌ویژه اواخر آن بود که به‌تدریج شاهد جوانه‌های تغییرات بنیادی در سینمای ایران هستیم که تا دهه ۵۰ ادامه پیدا می‌کند. در این دهه سینمای ایران تا حدی دچار تحول شد و به سمت آثار فاخرتر پیش رفت. شخصیت اصلی فیلم‌ها افراد جاهل مسلک بودند که از لهجه، جایگاه اجتماعی، رفتار و ادبیات خاصی برخوردار بودند. در دهه ۴۰ قهرمان فیلم‌های ایرانی افرادی از دل جامعه بودند که مقابل ظلم ایستادگی داشتند. پر فروش‌ترین فیلم دهه ۴۰، فیلم گنج قارون بود. پس از آن نیز، فیلم قیصر «مسعود کیمیایی» انقلابی را در سینمای آن دوران ایجاد کرد؛ دورانی که با ظهور موج سینمای ایران شاهد تغییر در سبک فیلم‌سازی بودیم که نقطه عطفی در رشد سینما و عبور از آن دوران فیلم‌سازی و سینمای تجاری به سینمای اندیشه‌ورز و هنری بود. موج نو ایران متأثر از موج نئورئالیسم و گاهی با مؤلفه‌های بومی در حال شکل‌گیری بود. همان موقع در مجله «کایه دو سینما» امیرعباس هویدا، برادر فریدون هویدا مقاله می‌نوشت و همان گرایش را هم به ایران آورد. خود هویدا هم داعیه روشنفکری از جنس فرانسوی داشت. از سویی تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۴۸ فرصت مناسبی برای شکل‌گیری سینمای فرهنگی در ایران شد. همکاری بوتسکو با این کانون به‌عنوان توزیع‌کننده فیلم‌های کودکان در ایران که با اعزام نورالدین زرین کلک به بلژیک عملی شد، تأثیر مهمی بر ارتقای سطح فرهنگی کانون گذاشت. جریان فرهنگی شکل‌گرفته از سوی سینماگران پیشرو همراه با ایجاد کانون پرورش فکری و همچنین کاهش استقبال عمومی از عناصر سرگرم‌کننده‌ای چون خشونت، جاهل‌مسلکی در بین قشرهای جوان و به‌خصوص قشر تحصیل‌کرده کشور عواملی بودند که دست در دست هم، جریان نو و سازنده‌ای را در سینمای ایران طی سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ به وجود آوردند. سهراب شهیدثالث، بهرام بیضایی، عباس کیارستمی، خسرو سینایی، کامران شیردل، داریوش مهرجویی، ناصر تقوایی، مسعود کیمیایی، علی حاتمی، امیر نادری، فریدون گله، بهمن فرمان‌آرا، خسرو هریش‌اش، پرویز کیمیایی و... از افرادی بودند که با بهانه‌های غیرمادی نقشی اساسی در این جریان داشتند و مقدماتی را فراهم کردند تا سینمای ایران گام‌های مهمی در سال‌های بعد بردارد.

■ سینمای پس از انقلاب و انقلاب در سینما

وقوع انقلاب اسلامی به مثابه بزرگ‌ترین رخداد و تغییر ساختاری در ایران، بیش از هر اتفاق دیگری به تغییر و تحولات اساسی در سینما منجر شد و اساساً مسیر آن را تغییر داد. تغییری که ابتدا با تعطیلی سینما و حتی مخالفت با حضور آن از سوی برخی انقلابیون تئودور همراه شد، اما با جمله معروف رهبر انقلاب که ما با سینما مخالف نیستیم با فحشا مخالفیم، راهی جدید برای سینمای ایران باز شد؛ راهی که با تغییرات و دگردیسی‌های بسیاری همراه شد. پس از انقلاب تا یکدست حکومت بر ایجاد سینمایی سالم بود و با توجه به تغییرات فرهنگی و سیاسی جامعه، پایه‌های سینمای ایران از نظر فرم، تکنیک و محتوا دستخوش تغییرات گسترده‌ای شد که اوج تغییرات در آثار ساخته‌شده در دهه ۶۰ به چشم می‌خورد. تا پیش از انقلاب، بیشتر مردم ساکن روستاها و شهرهای کوچک ایران که دارای تعصب‌های مذهبی بودند، هرگز به سالن‌های سینما نرفتند و گونه‌ای تحریم دینی ضد

■ سینمای ایران در فرایند تغییر

واقعیت این است که سینمای ایران از ابتدای حضور خود در جامعه ایرانی به‌دلیل جذابیت‌های بصری آن از یک سو و امکان جهت‌دهی محتوای آن توسط صاحبان قدرت و سرمایه از سوی دیگر، بسیار مورد توجه قرار گرفت و پس از طی فرازونشیب‌های فراوان در سه‌گوش حکومتی (فاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی) به وضعیت فعلی آن رسیده است. وقتی از ورود مدرنیته به ایران در آغاز گفتمان تغییر در ذیل تجربه تجدد در دوران فاجار صحبت می‌کنیم، نمی‌توانیم سینما را نادیده بگیریم. سینما در زمان مظفرالدین‌شاه فاجار به ایران وارد شد و به مثابه یکی از مظاهر مدرنیته و تجربه تجدد در ایران شناخته می‌شود. تاریخچه ورود سینما به ایران به سال ۱۲۷۹ و زمانی که «مظفرالدین‌شاه» اولین دوربین فیلمبرداری را به ایران وارد کرد، برمی‌گردد و این خود گواه بر آن است که سینما از ساخت سیاست و قلمرو قدرت به مثابه یک کالا و صنعت وارداتی به جامعه ایران وارد شد و برخلاف ظهورش در غرب، برآمده از درون جامعه و تحولات اجتماعی نبود. به عبارت دیگر سینما در ایران یک پدیده درون‌زا نبود، بلکه به مثابه یک فناوری و صنعت وارداتی به ایران وارد شد و به‌عنوان یکی از مظاهر فناوری مدرن و دستاورد مدرنیته در جامعه ایران حضور پیدا کرد. فهم این نکته می‌تواند کمک کند تا نسبت سینما با تاریخ تحولات ایران را درست‌تر فهمید. از این منظر، سینما به واسطه ماهیت بصری و کارکردهای فرهنگی و اجتماعی که از حیث تأمین سرگرمی و ایجاد آگاهی در حال تبدیل شدن به رسانه‌ای قدرتمند و تأثیرگذار بود که با تحولات بیرونی و تهابیات آن گره خورد و خود دچار تغییر و تحول شد. در واقع تغییرات خود سینما به‌عنوان یک هنر، رسانه و صنعت، یعنی تغییرات درون‌ذاتی آن، تحت تأثیرات رخدادها و تغییر و تحولات بیرونی جامعه ایرانی شکل گرفت. چنان که می‌توان گفت «موج نو سینمای ایران» که شمایل جدیدی از فیلمسازی را شکل داد، در واکنش به تغییر و تحولاتی بود که در بیرون از سینما و در سطح اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی در



سینما در ایران، هم در سیر تاریخی خود به‌عنوان یک مدیوم هنری دچار تغییر و تحول شد، هم به بازنمایی تغییر و تحولات اجتماعی پرداخت و همچون آینه جامعه، این تغییر و دگرگونی‌ها را بازتاب داد و هم خود به‌عنوان یک رسانه تأثیرگذار و جریان‌ساز در ایجاد و تقویت و تداوم این تغییرات نقش ایفا کرد

سینمای ایران وجود داشت، اما پس از انقلاب، این تحریم مذهبی ضدسینما، حذف شد و بسیاری از آنهایی که به دلایل اعتقادی به سینما نمی‌رفتند، پایشان به سینما باز شد. در واقع می‌توان وقوع انقلاب را مهم‌ترین رخداد بیرونی مؤثر بر تغییر سینمای ایران دانست. خود انقلاب به معنای تغییر و دگرگونی بنیادی بود که رد آن از سیاست به سینما کشیده شد. بسیاری از مردم و سینماگران باور داشتند که با سرنگونی پادشاهی و آمدن حکومتی مذهبی، سینمای ایران نیز برای همیشه برچیده می‌شود. در واقع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بحث بر سر بودن یا نبودن سینما مطرح بود؛ اساساً سینمایی وجود نداشت و حتی ویدئو فاجاق و نگهداری ویدئو جرم محسوب می‌شد. در ابتدای دهه ۶۰ با تولد نشریه‌ای به نام ماهنامه فیلم و اثر آن بر نسل‌های پس از خود، تأثیر انکارناپذیری در حیات و تداوم سینما در ایران داشت. سینمای ایران تا چندین سال، گرفتار سردرگمی شده بود و به‌طور کلی رابطه میان سینماگران ایران با قدرت، بسیار پیچیده شد. این رابطه در ادوار گوناگون این دوره، حالت‌هایی گوناگون نیز داشت؛ گاه حالت اعتراضی گرفت، گاه با گونه‌ای انفعال همراه شد و گاه نیز با مذاکره پیش رفت و با وجود داشتن چالش‌هایی با سیاست و نظر مسئولان سینمایی، در پایان به پذیرش اصول و ادامه‌یافتن فعالیت در چارچوب مورد نظر مسئولان جمهوری اسلامی منجر شده است. در این دوره با انحصاری شدن سینما در دست دولت ایران و حذف بخش خصوصی در واقع پایه‌های سینمای دولتی بنیان گذاشته شد. تشدید نظارت، ممیزی و سانسور، چالشی جدی مقابل سینمای ایران قرار داد. امنیتی شدن فضای سینما، بخش‌بندی سینماگران به «خودی» و «غیرخودی» و مبارزه با نهادها و اتحادیه‌های صنفی نیمه‌مستقلی چون خانه سینما، از دیگر چالش‌های این تغییر و تحولات بود.

اوایل دهه ۶۰ که جنگ در سال‌های آغازین خود بود و روحیه جنگاوری و سلحشوری در جامعه موج می‌زد، فیلم‌هایی با پس‌زمینه‌های مرتبط با جنگ جزء پر فروش‌ترین فیلم‌ها هم بودند. البته این دهه فیلم‌های مهمی از سینمای ایران هم اکران شد. «مادر» علی حاتمی، «مرگ بزدگرد» و «باشو غریبه کوچک» بهرام بیضایی، «دونده» امیر نادری، «اجاره‌نشین‌ها» و «هامون» داریوش مهرجویی و «خانه دوست کجاست؟» عباس کیارستمی جزء این فیلم‌ها هستند. اما مرور فیلم‌های دهه ۶۰ نشان می‌دهد که هم میزان قابل توجهی از فیلم‌های این دهه با مضمون جنگ بوده است، هم اقبال تماشاگران به‌عنوان پر فروش‌ترین فیلم‌های این دهه مربوط به این گونه سینمایی بوده و هم جوایز جشنواره فجر نشان می‌دهد مسئولان دولتی نیز به این فیلم‌ها علاقه داشته‌اند. البته این دهه شامل برخی از مهم‌ترین فیلم‌های سینمای کودک هم می‌شود. فیلم‌هایی نظیر شهر موش‌ها، گلنار، سفر جادویی و دزد عروسک‌ها. در این دهه، با وجود محدودیت‌های گسترده مربوط به انقلاب فرهنگی و فضای جدید اجتماعی، آثار فاخر و ارزشمندی با مضامین و ارزش‌های جدید در سینمای ایران تولید شد. به‌طور خلاصه می‌توان گفت دور خرداد بزرگ اجتماعی، یعنی انقلاب و جنگ، دو عامل بیرون‌متنی سینما بودند که به‌شدت بر سینمای ایران تأثیر گذاشتند. اولی به تغییراتی در ساختار و مناسبات تولید و سیاست‌گذاری‌های سینمایی منجر شد و دومی به تغییر در محتوا و ظهور ژانر جدیدی به نام سینمای جنگ یا سینمای دفاع مقدس انجامید که پیش از این سابقه نداشت. ضمن اینکه خود سینما هم به مثابه یک رسانه به بازنمایی این تغییرات پرداخت و فیلم‌های متعددی با موضوع انقلاب و جنگ ساخته شد.

با پایان یافتن جنگ تحمیلی، موضوعاتی همچون دفاع مقدس و جنگ در سینمای دهه ۷۰ پررنگ شد و همین امر فرصتی برای پیشرفت بیشتر این صنعت را فراهم آورد. در این دهه به سینمای کودک و نوجوان نیز توجه ویژه‌ای شد و فیلم‌هایی برای این گروه سنی نیز به تولید رسید. فیلم‌هایی همچون خواهران غریب ساخته کیومرث پوراحمد، طعم گیلان ساخته عباس کیارستمی، لیلا ساخته داریوش مهرجویی و از کرخه تا راین ساخته ابراهیم حاتمی‌کیا، جزء برجسته‌ترین آثار این دوران محسوب می‌شوند. از جمله تغییراتی که در این دهه می‌توان به آن اشاره کرد، این بود که در ابتدای دهه ۷۰ با تصمیم دولت، پاره‌ها حذف شد. رویداد دیگر این سال تأسیس مؤسسه رسانه‌های تصویری به‌عنوان سازمان‌دهنده فعالیت‌های قانونی شبکه ویدئویی کشور بود. این اتفاق در پی آزادسازی ویدئو مطرح شد.

دهه ۸۰ صنعت سینما، دوران اوج پرداختن به موضوعات اجتماعی و حرکت به سمت سینمای واقع‌گرایانه است. در این دوران تحولات گسترده‌ای در حوزه هنر صورت گرفت و پرداختن به طبقه متوسط جامعه در فیلم‌ها به موضوع اصلی آن دوران تبدیل شد. مفاهیمی نظیر جامعه مردسالار، تبعیض جنسیتی و فداکاری مادران نیز در این دوران به چالش کشیده شد. فیلم‌های «به رنگ ارغوان» ساخته ابراهیم حاتمی‌کیا، «میم مثل مادر» ساخته رسول ملاقلی‌پور، «ستوری» ساخته داریوش

مهرجویی، «بوتیک» ساخته حمید نعمت‌الله، «جدایی نادر از سیمین» و «درباره الی...» ساخته اصغر فرهادی، «دایرة زنگی» ساخته پریسا بخت‌آور و «مارمولک» ساخته کمال تبریزی نمودهایی از این تغییر موضع در بدنه سینمای ایران در این دهه هستند. در ادامه و در دهه ۹۰ نیز مسائل اقتصادی و اجتماعی موضوعات محوری فیلم‌های این دوران قرار گرفت و بحران‌های در حال جریان در دل جامعه همچون اسیدپاشی، تجاوز، خشونت و... در فیلم‌های این دهه به نمایش درمی‌آمد. از جمله مطرح‌ترین این فیلم‌ها می‌توان به «فروشنده»، «لاتوری»، «هیس! دخترها فریاد نمی‌زنند»، «قلاده‌های طلا» و «ابد و یک روز» اشاره کرد. صنعت سینما طی دهه‌ها تغییرات زیادی را به چشم دیده و در جریان تغییرات فرهنگی و سیاسی کشور چالش‌هایی را تجربه کرده است. اما در همین اثنا، تلاش فعالان این حوزه، چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی مورد تقدیر و استقبال قرار گرفته و جوایز متعددی از جمله اسکار یا نخل طلا را نصیب سینمای ایران کرده است. متأسفانه در سال‌های اخیر حال سینما در ایران خوب نبوده و پس از دوران کرونا، سینمای ایران هرگز نتوانست به دوران اوج خود بازگردد. در سال اخیر نیز با توجه به ممنوع‌الکاری و خداحافظی بسیاری از سینماگران و بازیگران از دنیای سینمای ایران، شاهد کم‌رنگ‌تر شدن جایگاه این هنر در بین مخاطبان بوده‌ایم. در واقع در سال‌های اخیر بار دیگر شاهد پیوند پررنگ سینما و سیاست مثل اوایل انقلاب بودیم، اما این تغییرات به شکل‌گیری شمایی جدید از سینمای ایران منجر نشد، بلکه سینمای ایران را دچار انفعال، بی‌رمقی و بحران کرد؛ چنان‌که بسیاری از ورشکستگی سینمای ایران سخن می‌گویند. گویی سینمای ایران دیگر نمی‌تواند یا این امکان به آن داده نمی‌شود که بتواند مجالی برای بازنمایی تغییرات جدید جامعه ایران باشد و به‌نوعی می‌توان گفت این سینما از جامعه و جریان تغییر و تحول اجتماعی عقب مانده است.



■ سینمای ایران و بازنمایی جامعه در حال تغییر

سینما به‌عنوان یک هنر، صنعت و رسانه صرفاً متأثر از تغییر و تحولات بیرونی نیست، بلکه خودش نیز به‌مثابه ابزاری مؤثر در ایجاد تغییر و تحولات جامعه نقش ایفا می‌کند. به زبان فلسفی، در فرایند تغییر و دگرگونی‌های اجتماعی، سینما فقط ابژه تغییر نیست، بلکه به سوژگی تغییر هم بدل می‌شود. به‌ویژه اینکه سینما با احساسات و عواطف مخاطب ارتباط دارد و به میانجی دستکاری ذهن و جان مخاطب می‌تواند به ایجاد تغییر در آنها منجر شود. اما دامنه و قلمرو تغییراتی را که به میانجی سینما در جامعه رخ می‌دهد، باید بیشتر ذهنی و سوپرنکلیو دانست. به این معنا که سینما با تأثیرگذاری بر تصور و تصویر مخاطب و در واقع فرایندی ذهنی می‌تواند او را نسبت به تغییر در خود و جامعه ترغیب یا اقناع کند. از این حیث اگر گفتمان تغییر در ایران معاصر را با پارادایم مدرنیته تعریف کنیم، باید اعتراف کنیم که سینما نقش مؤثری در معرفی و شناخت مدرنیته و فرهنگ‌سازی در پذیرش آن داشته است؛ گرچه به موازات تحولات اجتماعی این نسبت دچار قبض و بسط شده است. مثلاً در سینمای پیش از انقلاب مظاهر مدرنیته و تغییرات بر ساخته آن در جهت شکل‌گیری ایران مدرن بیشتر مورد توجه بود، اما پس از انقلاب همان سبک زندگی به‌عنوان مصادیق غرب‌زدگی مورد انتقاد قرار گرفته و نوعی ضدیت با تغییرات حاصل از مدرنیسم در محتوای فیلم‌ها تبلیغ و تبیین می‌شد؛ در دهه ۶۰ و در واقع دهه اول انقلاب این رویکرد و نگرش در فیلم‌های ایرانی پررنگ‌تر بود. گرچه در همان سینمای قبل از انقلاب هم موج نو سینمای ایران یا سینمای اعتراضی و انتقادی به نقد نگرش‌های شبه‌مدرن از سبک زندگی می‌پرداختند و سعی می‌کردند شبه‌مدرنیسم حاکم بر فضای فیلم‌های آن برهه را مورد نقد قرار دهند و در واقع آن را مدرنیسم عقب‌افتاده می‌دانستند. بعد از جنگ و به‌ویژه نیمه دوم دهه ۷۰ که با تحول سیاسی مهمی مثل دوم خرداد مواجه شدیم، شاهد بیشترین تلاش سینما و سینماگران در ایجاد تغییر نگرش و دگرگینی در سبک زندگی در تولید فیلم بودیم. در واقع سینمای ایران به سمت تثبیت نوعی گفتمان تغییر خواهی رفت که بیشترین نمود آن در زندگی روزمره مردم بازنمایی می‌شد. در یک خوانش جامعه‌شناختی می‌توان گفت جامعه ایران در دهه‌های اخیر شاهد کشاکش بین اخلاق قهرمانی مبتنی بر عقلانیت غایی و منطق روزمرگی مبتنی بر عقلانیت ابزاری بوده است. سینمای کیمیایی و وارنر و نیشنل نوع تعامل مسلک قهرمانی و منطق روزمرگی در ایران معاصر را روایت می‌کند؛ در دو دهه قبل از انقلاب کنش‌های فردی قهرمان معطوف به غلبه بر روزمرگی با تمسک به باورهای استعلائی بود، اما حدود دو دهه بعد از انقلاب هم‌زمان با تغییر شکل قهرمان و پیدایش نوعی فردگرایی، این بار افراد با توسل به نوعی امید اجتماعی معنا و هویت را در متن زندگی روزمره و در فضاهای تعاملی و گفت‌وگویی جست‌وجوی کردند. از جمله می‌توان به روایت‌های جدیدی اشاره کرد که نسبت به هویت زنان در سینمای ایران صورت گرفت. اگر پوشش زنان را به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های تغییر در سینمای ایران مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که از تصویر زنان بی‌حجاب و حتی برهنه در پیش از انقلاب به تصویر زنان با حجاب با پوشش کامل در سینمای بعد از انقلاب رسیدیم که به‌تدریج شامل این پوشش در الگوهای مدرن‌تر تغییر کرد که سینما فقط به بازنمایی آن نپرداخت، بلکه خودش هم در تغییر این الگو نقش مؤثری داشت. واقعیت این است که بررسی ابعاد مختلف این تغییرات و نقشی که سینما در آن داشته، در این مقاله نمی‌گنجد، اما آنچه اجمالاً می‌توان به آن اشاره کرد، این است که سینما در ایران، هم در سیر تاریخی خود به‌عنوان یک مدیوم هنری دچار تغییر و تحول شد، هم به بازنمایی تغییر و تحولات اجتماعی پرداخت و هم چون آینه جامعه، این تغییر و دگرگونی‌ها را بازتاب داد و هم خود به‌عنوان یک رسانه تأثیرگذار و جریان‌ساز در ایجاد و تقویت و تداوم این تغییرات نقش ایفا کرد. شاید بتوان مجموعه این کارکردها را که در نسبت با فرایند تغییر و دگرگینی قابل فهم است، با مفاهیمی مثل فیلم‌فارس، سینمای عام‌معیستند، موج نو سینمای ایران، سینمای روشنفکرانه، سینمای انقلابی، سینمای فاخرو معناگرا، سینمای اعتراضی و مفاهیمی از این دست توضیح داد. نگاهی به تاریخچه سینمای ایران نشان می‌دهد که این رسانه بیشترین نسبت معنا دار را در سوره‌های منفی و مثبتش با گفتمان تغییر داشته و همواره در حال پوست‌انداختن است. چنان که امروز هم سینمای ایران در آستانه یک تغییر و دگرگونی بزرگ قرار دارد که البته پیش از هر چیزی حیات خود سینما را دستخوش بحران ساخته است. تغییر با بحران پیوند دارد و سینما حامل و روای هر دو است.



فرش

گمان می‌کنم قسمتی از هویت ما لای این تاروپود است، اما او می‌گوید لای تاروپود فقط چرک کف پا مانده

بعد دیدیم یک سال گذشته و هنوز تغییر ایجاد نشده است. در سالگرد ازدواجمان تصمیم جدی گرفتیم که فرش‌های خانه را تغییر دهیم. از آن زمان یک دهه گذشته است.

از خدا که پنهان نیست، از شما چه پنهان! پرده، مبل، ظروف و دیوار سرویس بهداشتی را عوض کردیم، اما تغییر اساسی که باید رخ می‌داد، به وقوع نپیوست و فرش همان است که بود.

در این مسیر کلی مشکل داشتیم. کیست که نداشته باشد؟ بچه‌دار شدیم و گفتیم که دیرتر فرش را عوض کنیم که آبچاشی‌های کاکل‌زری، روی فرش نو نباشد. کاکل‌زری را که از پوشک گرفتیم، بعدی توی راه بود و بعد هم کلی اتفاق دیگر. همسر به من می‌گوید تلاش تو برای ایجاد تغییر، از جنس همان روزنامه‌نگاری است. می‌گویی باید تغییر ایجاد شود. اصلاً بچه بیاید روی فرش نو قضای حاجت کند. فرش را می‌شویم. او می‌گوید تو تلاش می‌کنی، اما در نهایت آن چیزی که باید عوض شود، عوض نمی‌شود. من در حالی که گل‌های نرگسی را که برای عید خریده‌ام، در پارچ آب کریستال جدید جا می‌دهم و می‌گویم اولین پولی که این بار پس‌انداز کنیم، می‌شود برای فرش. می‌گوید مگر چک آخر ماشین برای آخر فروردین نیست؟ مگر نیمه اردیبهشت عروسی نداریم و باید لباس و کادو بخریم؟ به فرش‌ها نگاه می‌کنم. مثل یک پیرمرد ۹۰ ساله به من نگاه می‌کنند. هر دو از هم متنفریم، ولی ناچاریم همدیگر را تحمل کنیم.

در این مدت دو، سه بار هم گول این شرکت‌های تبلیغاتی فرش را خوردیم و رفتیم به انواع نمایشگاه‌ها و فروشگاه‌های فرش و اینها. اما لابد شما هم رفته‌اید و دیده‌اید. آنچه در این فروشگاه‌ها ارائه می‌شود، ظاهراً به شما حق انتخاب می‌دهد، اما در نهایت چند تا فرش، گیرم تعداد زیادی فرش، با همان کیفیت بنجل و قیافه کره چروکیده جلوی شما می‌گذارند و می‌گویند پول خود را به حساب ما بریزید. نمایشی ابلهانه از اینکه شما حق انتخاب دارید، اما تهنش یکی، دو کارخانه همه محصولات یک‌شکل خود را به چند اسم ارائه کرده‌اند. ممکن است بعضی‌ها هم گول خورده باشند، اما در نهایت به همین جمع‌بندی رسیده‌اند که خرید از این فروشگاه‌ها، فایده‌ای برای کسی ندارد.

اساساً تجربه این سال‌های زندگی به من نشان داد رنگ کردن دیوار، عوض کردن روفرشی، یا حتی نصب یک بوگیر برقی خارجی در توالت، جای فرش جدید را نمی‌گیرد. اما از طرفی ترس از بزرگترهای فامیل هم هست. این فرش برای خانواده ما خوش‌بین بوده. عامل وحدت خانوادگی بوده. الان به جز آقا اسدالله که چند سال پیش زدایی محمود را کشت، اختلاف منجر به قتل در فامیل نداشتیم. قهر هم که همه‌جا هست. کجاست که نباشد. بعد فوت خانم چون هم سر جواهراتش دعوایی شد که نگو.

همسر می‌گوید اینکه فرش نماد قوام خانواده باشد، خرافات است. او می‌گوید یک مدت فرش را ببیند ازیم بیرون. اصلاً از این خانه اسباب‌کشی کنیم و برویم یک جا روی سرمایه زندگی کنیم. فرش نخواستیم. شاید خوب بود. من حس خوبی به این حرف‌ها ندارم. این همه چیز فشنگ اینجاست. به خاطر فرش که همه چیزهای دیگر را رها نمی‌کنند. همین گلخانه قشنگ. می‌گویم کاش می‌شد فرش را آتش زد، اما آتش همه چیز را از بین می‌برد و این روش خوبی برای رها شدن از شریک فرش نیست.

حتی نسبت به فرش هم حس دوگانگی داریم. گمان می‌کنم قسمتی از هویت ما لای این تاروپود است، اما او می‌گوید لای تاروپود فقط چرک کف پا مانده، اما این فرش شده سیاهی همه زندگی ما. الان واقعاً نصف دعوای ما مستقیماً به فرش ربط پیدا می‌کند. اما عوض کردنش هزینه دارد، دردسر دارد و وسط این همه شلوغی عید، اصلاً امکان‌پذیر نیست. اما باید یک فکری بکنم. پسر به هواداری مادرش شرط کرده که هرگز پایش را روی فرش نمی‌گذارد و مدام فرش را تا می‌زند یا با دمپایی روی آن راه می‌رود. فکر کنم روزی، که زیاد دور نیست، دور از چشم ما، فرش را سربسته‌اند.

میثم سعادت | روزنامه‌نگار



بحث‌های من و زنم از همان روز عروسی شروع شد. خانم‌بزرگ، بزرگ‌خاندان یک سال قبل از عروسی ما فوت کرده بود و از همه ارث آن مرحوم مغفور شادروان، فرش‌های قدیمی سهم ما شده بود و شرایط خانوادگی، متوجهید که، طوری بود که نمی‌شد این هدیه بالارزش را کنار گذاشت. من که فرش‌شناس نیستم، اما لااقل از آن قالی‌هایی نبود که هر چه پا بخورد قشنگتر شود. از همه‌جایش نخ آویزان بود و کلی جای رفوروی فرش بود.

بحث‌های ما از همان روز اول شروع شد. همسر اصرار داشت که باید این فرش را تغییر دهیم. بنابراین برنامه‌ریزی ما برای تغییر شروع شد. با اولین پولی که به دستمان رسید، پول عکاسی‌های عروسی را دادیم. واجب‌تر بود. با پول بعدی ماهواره خریدیم و مودم. با پول بعدی، ماه‌عسل رفتیم.



در بررسی رابطه تغییر و دگردیسی با عرفان، باید گفت جای تغییر حوزه عرفان است. می‌توان ادعا کرد بیشترین کسانی که به مسئله دگردیسی، حرکت، عدم سکون، تغییر یا هر مفهومی که شبیه به این دست اصطلاحات هستند، اشاره کرده‌اند و مباحث خود را حول این محور مطرح کرده‌اند، عرفا هستند. در این باره با مهدی کمپانی زارع، نویسنده حوزه اندیشه و عرفان پژوه گفت‌وگو کردیم. به بیان او تغییر مسئله اصلی عرفان است و یکی از ویژگی‌های تغییر و دگردیسی تدریج است که به‌خوبی در تعالیم عرفانی به آن توجه شده است. او اعتقاد دارد افراد بزرگ، در طول تاریخ، در هر حوزه‌ای از حوزه‌های اندیشگانی، در نهایت، فهمیدند که هدف از تغییر و دگردیسی، تغییر خود است و این غایتی است که عرفان برای آدمی ترسیم کرده است.

مهم‌ترین رخداد عرفانی تغییر شخص خویشتن است

گفت‌وگویی با مهدی کمپانی زارع در باب
نگاه عرفان به مسئله تغییر و دگردیسی

سید مهدی یار موسوی | عضو هیئت تحریریه

■ مسئله دگردیسی در تاریخ سیر اندیشه بشری موضوع مهمی است و از یونان باستان تا کنون محوریت مباحث بسیاری از متفکران شرقی و غربی بوده؛ نگاه عرفا به مسئله تغییر و دگردیسی چگونه است؟ اصولاً می‌توان گفت مهم‌ترین جایی که مبحث تغییر و دگردیسی مطرح می‌شود، همین حوزه عرفان است. یکی از مهم‌ترین تعابیری که عرفا خود را با آن می‌نامند، سالک الی الله است. سلوک یعنی حرکت. یا در بعضی تعابیر می‌گویند چند مرحله را باید پشت سر بگذاری و مقام‌های مختلفی در سیر حرکت به سمت حقیقت قائل‌اند. پس به نظر می‌آید اصلی‌ترین جایی که بحث تغییر، حرکت و دگردیسی در جنس علوم انسانی مطرح است، همین حیطه عرفان است. خود عرفا نیز به‌طور واضح به این امر پرداخته‌اند؛ مثلاً مولوی وقتی درباره انواع حرکت سخن می‌گوید، اظهار می‌کند که یک نوع حرکت وجود دارد تحت عنوان حرکت چنین تا صاحب عقل شدن. در عرفان حرکات از این جنس است که یک موجود در لحظه‌ای هیچ درک و شعوری از هیچ‌ساحتی از هستی ندارد، اما به واسطه حرکتی که می‌کند، به بخشی از هستی آگاهی پیدا می‌کند و این فقط محصول حرکت و دگردیسی است. اما از جهتی دیگر هم می‌توان به موضوع تغییر در عرفان نگاه کرد و آن کندوکاو در سیر تاریخی خود جریان موسوم به عرفان در تاریخ فرهنگ ماست. خود عرفان نیز مشمول تغییرات و دگردیسی‌های گوناگونی شده است. وجود مکاتب و مذاهب مختلف باعث شده‌اند که ما با امر ثابت و تعریف‌شده‌ای تحت عنوان عرفان روبه‌رو نباشیم و به این معنا نیز می‌توان گفت تغییر در عرفان امر حائز اهمیتی است.



به نظر می‌رسد ادعای عرفان در تغییر، خیلی شبیه به سخن فیلسوفان رواقی است که می‌گفتند: فلسفه را نیاموز که فیلسوفت بخوانند؛ فلسفه را بیاموز تا انسان بهتری شوی. مهم‌ترین اتفاقی که در عرفان می‌افتد، تغییر شخص خویش است. عرفان دغدغه‌های کلان رشته‌های دیگر را ندارد، مبنی بر اینکه می‌خواهند دنیا و دیگران را تغییر دهند

■ چنان که گفتیم تغییر در عرفان یک حرکت است از نقطه‌ای به نقطه دیگر، یک دگرذیسی تدریجی است، اما گاهی در شرح حال عرفا به این دست جملات برمی‌خوریم که فلان عارف دفعتاً با دیدن صحنه‌ای در واقعیت یا رؤیا از حال بشد، یا دگرگون شد و مسیر زندگی‌اش را به سمتی دیگر تغییر داد. این نوع تغییرات دفعی را چطور می‌توان تبیین کرد؟

به‌طور کلی ما دو نوع سالک داریم؛ سالکانی که گونه‌ای از جذبۀ آنان را گرفته و بعد از آن شروع به سلوک کرده‌اند که آنان را مجذوب سالک می‌نامیم، عده‌ای دیگر خود شروع به حرکت می‌کنند (چه در کودکی، چه در بزرگسالی) و طی این مسیر سلوک به جذبۀ دست پیدا می‌کنند. به این دسته می‌گویند سالک مجذوب. در واقع مثل این‌مانند که شما دفعتاً در یک نگاه عاشق کسی می‌شوید، بعد به سراغ او می‌روید، یا گاهی برعکس است، آن‌قدر با کسی نشست و برخاست می‌کنید و با خلقیات او خو می‌گیرید که آرام‌آرام حس می‌کنید عاشقتان شده‌اید. ولی نکته‌ای ظریف در این میان هست که افرادی که مثل مولانا، مشهور به مجذوبان سالک هستند، یعنی آنانی که جذبۀ دفعی سبب شده تا به تغییر روی بیاورند، حتی او نیز در مثنوی اشاره می‌کند که من مدت‌های مدید بود که دنبال تغییر بودم. حتی در تواریخ اشاره شده که شمس اظهار می‌کند مولوی ۱۵ سال پیش از تحولش در ۳۸ سالگی، از شمس درخواست همراهی کرده، ولی شمس به او اعتنایی نکرده است؛ چراکه آن زمان، این اتفاق تأخیری در مولوی نداشت، ولی وقتی در ۳۸ سالگی به قول خود مولوی، نقش جان خویش می‌جستم بسی / هیچ می‌نمود تقسم از کسی و به دنبال خویشتن خویش می‌گشت، شمس به او اعتنا کرد و همراهی‌اش را پذیرفت. داستان محمد غزالی نیز همین‌گونه است. او نیز در حوالی ۴۰ سالگی دچار دغدغه‌هایی می‌شود که او را منزوی می‌کند. پس این تغییرات نیز، هر چند با ظاهری لحظه‌ای و دفعی؛ نوعی از تدریج را درون خود داشته و بی‌شک، دگرذیسی دارای پیشینه و پشتوانه‌ای بوده است. وقتی از نقطه «الف» به نقطه «ب» می‌رسیم و تغییر را این‌گونه تعریف می‌کنیم، باید بدانیم که این خط از «الف» تا «ب»، خطی است که از بی‌شمار نقطه و لحظه تشکیل شده است، پس به یک معنا نمی‌توان تغییر را چیزی جز یک فرایند مدت‌دار دانست که از تغییرات لحظه‌ای متشکل هستند.

خود اهل سلوک عملی شده بوده و نه تنها در آثار فلسفی خود، مثل «اسفار اربعه»، مباحث عرفانی را مطرح می‌کند، بلکه آثاری مستقل نیز با مشی عرفانی از خود بر جای می‌گذارد؛ مانند «کسر اصنام جاهلیه». حتی بازۀ زمانی تغییرات در او، بسیار سریع‌تر از تمام یا بخشی از زندگی است؛ چراکه می‌بینیم اول و آخر «اسفار» که مجموعه یادداشت‌های اوست، از جهاتی دارای رنگ و بویی متفاوت است. در مورد این سینا نیز همین نوع از تغییر را می‌توان دید. او نیز هرچه جلوتر می‌آمده، به نظر می‌رسد که بذل توجه بیشتری به عرفان پیدا می‌کرده است. «اشارات و تنبیهات» که جزو آثار پایانی عمر ابن سیناست، به خلاف قانون و شفا، دارای بخشی مشخص در باب عرفان است. سهروردی نیز در ابتدای عمر مشائی مسلک بوده و در سه سال پایان عمر، کتب عارفانه خود را می‌نویسد.

■ این رخداد پرتکرار، یعنی تغییر مشی در سلوک بزرگان فلسفه و حرکت آنان به سمت مباحث عرفانی را می‌توان مؤیدی بر سخن ابتدای بحث دانست که آیا حوزه عرفان در نهایت منزلگاه اصلی تغییرات و دگرذیسی‌هاست؟

به نظر می‌رسد ادعای عرفان در تغییر، خیلی شبیه به سخن فیلسوفان رواقی است که می‌گفتند: فلسفه را نیاموز که فیلسوفت بخوانند؛ فلسفه را بیاموز تا انسان بهتری شوی. مهم‌ترین اتفاقی که در عرفان می‌افتد، تغییر شخص خویش است. عرفان دغدغه‌های کلان رشته‌های دیگر را ندارد، مبنی بر اینکه می‌خواهند دنیا و دیگران را تغییر دهند. تمام حرف عرفان این است که خودت را تغییر بده! نمونه‌های بسیاری قابل بررسی هستند که برای آموزش علم و دانش‌های مختلف پای در عرصه‌های گوناگون گذاشته‌اند، اما در نهایت عصاره علم و دانش و فلسفه را تغییر خود یافته‌اند. بسیاری از افراد معتقدند آثار بزرگ علمی و فلسفی، محصول اطلاعات زیاد خالقان اثر نیستند؛ محصول ایجاد تغییر شخص خود، در سلوک عملی خالق اثر هستند. کسانی که در تاریخ اندیشه، محل توجه بوده‌اند، افرادی بوده‌اند که در خود تغییر ایجاد کرده‌اند. ■

■ وقتی از مولوی و از تغییر سخن می‌گوییم، ناگزیر، ذهن ما سراغ آرای او درباره حرکت و تغییر مفهوم کلی عالم امکان می‌رود. انگار به بیان او جهان، آسمان‌ها و زمین هر لحظه در حال شدن و تغیر است. می‌توان ادعا کرد که همین اندیشه بعدها مشرب و منشاء آرای فلاسفه‌ای چون ملاصدرا، در نظریه حرکت جوهری شده است؟ اصولاً این اتفاق را می‌توان یکی از تأثیرات عرفان بر فلسفه دانست. نظریه حرکت جوهری که توسط صدرالمتألهین مطرح شده است، طبیعتاً ریشه‌هایی عرفانی دارد. خود ملاصدرا نیز در آثارش به سخنان ابن عربی و مولانا اشاره می‌کند. اشاره به این تعبیر که هر زمان نومی‌شود دنیا و ما / بی‌خبر از نوشدن اندر بقا؛ این تعبیر بیان می‌کند که هر لحظه این اتفاق در حال رخ دادن است. یا تعبیر دیگر مولانا که باز سخنی نزدیک به بیان مدل حرکت جوهری است و آن همان است که جلوتر اشاره کردیم؛ نه چو معراج بخاری تا سما / بل چو معراج جنبی تا نُها، که به معنای خرد و عقل است. وقتی سخن از تغییر می‌زند، مثالش چوبی است که به نیشکر تبدیل می‌شود؛ گویی دیگر چوب نیست و جوهر شیء تغییر یافته است. ملاصدرا سال‌ها بعد از مولوی در مقام بیان تاریخچه برای این نظر ادعای می‌کند که عرفا و صوفیه به این مسئله توجه داشته‌اند و کار خود را برهانی کردن مدعیانی می‌دانند که شاید گذشتگان، با وجود توجه، توان بیان آن به زبان عقل و برهان را نداشته‌اند.

■ آیا خود صدرالمتألهین را می‌توان نمونه‌ای از دگرذیسی عرفانی دانست؟ با توجه به اینکه آثار او سیری را از چارچوب‌مندی فیلسوفانه تا رنگ و بوی عارفانه طی کرده است.

طبیعتاً بررسی سیر تطور اندیشه ملاصدرا نیز جالب توجه است و می‌توان آن را نمونه‌ای آشکار از دگرذیسی دانست. او ابتدائاً گرایش‌هایی مشائی داشته و بعد از آشنایی با میرداماد، می‌توان گفت کمی به سمت مشی اشراقی نیل می‌کند، اما در سال‌های زندگی در کهک، می‌توان گفت او



هر دم از نو

فقط از طریق خودانتقادی و وصول به خودآگاهی است که اندیشه به دگرگونی کار و کنش آدمی می‌انجامد

میلااد نوری / مدرس و پژوهشگر فلسفه



از یک اندیشه که آید در درون
صد جهان گردد به یک دم سرنگون
مولانا

ژرفترین معنای اندیشه، جان و جهان آدمی را نشانه می‌گیرد. آنچه در چنان ژرفایی روی می‌دهد، بنا نیست ابزاری برای کار و کنش باشد. نمی‌توان با چنین اندیشه‌ای کاری کرد، اما در واقع، چنان که هایدگر می‌گوید، این اندیشه خود با آدمی کاری می‌کند و جان و جهان او را دگرگون می‌سازد. این اندیشه آدمی را بر فراز آنچه هست، می‌کشاند و او را وامی‌دارد تا آنچه پیش‌تر بوده را وانهد و به انسانی نو بدل شود. اندیشه در این معنا، چیزی جز یک خوداندیشی دگرگون‌ساز نیست که پافشاری بر آن، جان آدمی را دم‌بدم نو می‌سازد.

اندیشه در ژرف‌ترین معنای خود، با هستی و دگرگونی‌های آن همراه می‌شود و با واسطیاری خود به واقعیت هستی، نو می‌شود و به عرصه‌های نورا می‌یابد؛ بنابراین اندیشه ژرف سبب‌ساز دگرگونی است. کسانی که از ورود به چنین ژرفایی ناتوان‌اند و قادر نیستند پایه‌های دگرگونی جهان نو شوند، ناچار می‌کشند هستی را به بند کشند و با تحمیل بافته‌های مفهومی و پندارهای بی‌جان خود به هستی، زندگانی نوبه‌نوی جهان را نابود کنند؛ آنان می‌خواهند خودشان را بر هستی، طبیعت و جامعه تحمیل کنند و می‌گویند: «واقعیت باید مطابق خواست ما باشد». با این حال، هستی هر دمی طرح نو می‌ریزد و از خواست‌های بیمارگونه و مفاهیم مرده ایشان پیش می‌افتد و باری از نفرت و نفرین بر دوش ایشان می‌گذارد.

کسانی که شجاعت اندیشیدن دارند، به تعبیر نیچه، ترس خود را به سوی می‌نهند و با شادمانی بر فراز خویش می‌ایستند. ایشان با خوداندیشی مداوم خود، تلاش می‌کنند به ورای امر مألوف راه یابند تا شکوه همیشگی زندگی را هر دمی از نو دریابند. با این حال، کسانی که تغییر را تاب نمی‌آورند و از نوشدن جان و جهان خود می‌ترسند، جان‌های آزاده نواندیش و تحول‌آفرین را بر نمی‌تابند. ایشان خواب‌زدگی و ناهوشیاری خود را سعادت می‌شمارند و می‌انگارند دانش بی‌بنیان‌شان بالاترین سعادت است. اغلب چنین کسانی مزدوران زر و زور می‌شوند و از هر سلاحی برای کشتن اندیشه و هنر سود می‌جویند.

اندیشه دیرزمانی به بازار طفیلان رونق می‌بخشید و با برپایی نظام‌های مفهومی و پاسداری از آنها، خود به مانعی برای درک شکوه دگرگون‌شونده هستی بدل شده بود. با این حال، اندیشه فلسفی که بر «می‌دانم که نمی‌دانم» سقراطی استوار شده، از همان نخستین دم‌های خود با حیرت همراه بود. در سرشت فلسفه، فراخوانی همیشگی برای خیرگی به هستی و فهم دم‌به‌دم آن نهفته است که سرشت آن، خودآگاهی است که مانع از خواب‌آلودگی و کرختی می‌شود؛ بنابراین اندیشه ژرف چیزی جز اندیشه به خویشین خویش نیست. فلسفه، مرافقت با هستی است؛ چنان که انسان دمی از فهم حقیقت بازماند.

چنین شیوه‌ای از نظرورزی بسی دور از آن قالب شناخته‌شده مفهوم‌پردازانه است که در زندگی هرروزینه غرق می‌شود و با به‌بندکشیدن زندگی، آینده را در متن گذشته تفسیر می‌کند. در ژرفای اندیشه، حقیقت نه از پشت سر، بلکه از روبه‌رو می‌آید و می‌باید با خیرگی در انتظار آن بود. این امر، چنان که فوکو می‌گوید، آدمی را به نقطه‌ای می‌رساند که زندگی در معنای هرروزینه‌اش ناممکن می‌شود و زیستن در چارچوب روایت‌های مألوف و مانوس به زیستن در حصار سیم‌های خاردار می‌ماند. تفکر در ژرف‌ترین معنای خود همواره به فراسوی می‌نگرد. از این رو، اهل اندیشه می‌گویند بر خویشین فائق آیند.

مقصود از این فائق آمدن بر خویش، یک مفهوم ریاضت‌کشانه عرفانی نیست که چه‌بسا با نادیده‌انگاشتن زندگی و نفی تنانگی و تحقیر نیازها، دردها و لذت‌های انسانی همراه باشد، بلکه مقصود از این فائق آمدن چیزی مقابل اینهاست. فلسفه در مقام خودآگاه‌شدن مستمر به خویشین خویش، به معنای استقبال از زندگی در سیلان همیشگی آن و پذیرش دگرگونی هستی در ژرف‌ترین شکل آن است؛ بنابراین به تعبیر نیچه: «فلسفه امر مانوس را به امری نامانوس بدل می‌سازد»؛ آنگاه که آدمی به هستی و زندگی انس می‌گیرد، نمی‌تواند دریابد که هستی و زندگی هر دمی نو می‌شوند؛ اندیشه به خواب می‌رود و گذر زمان چیزهایی رقم می‌زند که آدمی را یاری درک آنها نیست.

اندیشه ژرف، خواهان تغییر است، اما پروای رنج و مرگ، در کنار ترس از دست‌دادن جاه و جایگاه، به خواب‌آلودگی و رخوت آدمی دامن می‌زند. آدمی در پیوند با دو کرانه زمان که از گذشته به آینده جریان دارد، توأمان حاکم و محکوم است؛ مادام که در بند گذشته است، محکوم است و آنگاه که راهگشای آینده است، حاکم است. اندیشه‌ای که محکوم گذشته‌اش می‌ماند، دیر یا زود به حکم آینده مصلوب خواهد شد؛ اندیشه‌ای که حاکم سرنوشت خویش است، با بازخوانی گذشته راه آینده را خواهد گشود و طرحی نو در خواهد انداخت. اندیشه ژرف در گذشته‌اش تهنشین نمی‌شود.

زمان هر دم از نو آغاز می‌شود؛ حتی اگر برآمده از هزاران دم پیشین باشد. در پشت سر، امور بسیاری هست که به میراث می‌رسند و در پیش رو، آینده که عرصه تفسیر و تصمیم آدمی است. فروماندن در رهاورد گذشتگان، فهم دگرگونی هستی را تعلیق می‌کند و بدین سبب گرد کهنگی بر چهره زمان می‌نشانند. هستی پیشاپیش از نو آغاز راه کرده و مدعیان گذشته‌اندیش را بر جای گذاشته است.

درک حقیقت هستی در گرو گشودگی و نوشدن است؛ مباد که دمی از شکوه هستی نااندیشیده بماند. تغییر و توالی دم‌های نوبه‌نوی هستی و زندگی، فراخوانی است به تغییر و دگرگونی جان‌هایی که دل در گرو حقیقت دارند. جهان هر دم، جهانی دیگر است؛ هستی هر دم جلوه‌ای دیگر دارد. ذهن فروافتاده در خویش عاجز از آن است که با بازآمدن به عرصه هستی با آن همراه شود. اندیشه ژرف، مستلزم خودآگاهی دم‌به‌دم و جست‌وجوی همیشگی است که هر لحظه از نو آغاز می‌شود.

میراث‌بیران گذشته‌ای که روح تمدن را تسخیر و هویت شهروندان را تعریف کرده است، به میراث خود به چشم حقیقت مطلق می‌نگرند. ایشان این «حقیقت مطلق» را به عنصری از عمل بدل می‌سازند و کنش اخلاقی، سیاسی و اجتماعی خود را با آن تنظیم می‌کنند، در حالی که هرگز به نقد خوداندیشانه خویش دست نبرده و بینش‌های برآمده از سنت فرهنگی را به محک آزمون نزنند. این امر به خواب‌آلودگی ساختاری می‌انجامد و تمدن را به انسداد می‌کشاند. فقط از طریق خودانتقادی و وصول به خودآگاهی است که اندیشه به دگرگونی کار و کنش آدمی می‌انجامد و جان و جهان او را پایه‌های هستی نو می‌کند.



زمان طفلی بازیگوش است که پیوسته می آفریند و ویران می کند.

هراکلیتوس

انسانی که از سرگذشت گلهوار و فردیت فناشده خود به سوی رغبت رهایی بخش «تعهد» روی می آورد، محکوم به دگردیسی است، اما این دگردیسی به چه شکل رخ خواهد داد؟ پژواکی از هراکلیتوس را به یاد می آوریم که می گوید: ذات هستی، شدن است و «چه» شدن آن را بر عهده فلسفه نیچه گذاشته است؛ نیچه در کتاب «چنین گفت زرتشت» سه دگردیسی جان را از شتر به شیر و از شیر به کودک تعریف می کند. انسانی که نظم گلهوار را پس می زند و در این پس راندن مدام به سپهر اندیشه ای خودبنیاد نظر دارد و باری بس گران را می طلبد، انسانی است خواهان گام نهادن به نخستین پله دگردیسی. این گام به تعبیر نیچه شتر شدن است، یعنی پذیرفتن مسئولیت، نرنجیدن از دشواری و حدود تاپ خود را محک زدن. «جان بردبار می پرسد: گران کدام است؟ و این گونه چون شتر زانو می زند و می خواهد که خوب بارش کنند.»

گفتیم زمانی که انسان در برابر قیود گله ای می ایستد و اقتدار خویش را در ایستادن نگه می دارد، یعنی طالب مسئولیتی فراتر از یک سرنوشت عمومی و اوهم سنتی است و در این حال است که دگردیسی نخست رخ می دهد. پس انسان خصایص شتر را درون خود بازتعریف می کند و با رغبت و رضا به پذیرفتن بار سنگین گردن می نهد.

او از هستی می پرسد: کدام بار در کدام تاریخ؟ کدام تراژدی در کدام افسانه؟ من همه را به تنهایی بر دوش می کشم، همه را می پذیرم؛ این است آنچه دگردیسی نخست می طلبد. انسانی که می خواهد فراتر از نام، نژاد، خانواده، زبان و... به رسمیت شمرده شود، خواهان سخت ترین مسئولیت هاست، زیرا خواهان تمدن است. در اینجا فهم بدوی او از چرایی زندگی به او بازگردانده می شود و این سرآغاز تنهایی هولناک او در چگونگی خواهد بود. او در این هنگام به گفته نیچه به «صحرای خود» می شتابد، اما صحرا چه می تواند باشد، جز خطه ای خشک، خلوت و هولناک. پس انسان در این مرحله و در تمام مراحل دگردیسی موظف است صلیب خودش را به تنهایی در صحراهای درون و بیرون به دوش کشد. در اساطیر یونان، خدایان، سنگی به سیزیف عطا کردند تا او را با تماشای استهلاک بیهودگی خود عذاب دهند، اما سیزیف (این پهلوان پوچی) آیا صاحب سرنوشت خود نشد؟ کیفری که خدایان

آری گفتن مقدس

مینا رادمنش | نویسنده





نینجامد، گفتی به هیچ انجامیده است. ازدها خواستار ملزم شدن انسان است، خواستار گوش سپردن به خوش‌نوازی نی چوپان هستی و به چراگاه و گله‌ها پیوستن. این ازدها می‌گوید سعادت، علم، مال و شهرت از آن نوست، اگر چنین و چنان کنی. شیر می‌گوید که نه، من چیزی را جز «نخواستن» نمی‌خواهم. شیر سودای خیزش در سر دارد، چراکه من خود را از مستی‌شدن در اوهام گله‌ها ایمن می‌خواهد و تمنای چیزی نو آفریدن دارد؛ چیزی که از آن دین، دولت، سنت و ایدئولوژی نباشد؛ چیزی که به دگردیسی سوم می‌انجامد؛ به کودک شدن. «دهر کودکی است که نرد می‌بازد.» این نیز پژواکی است از هراکلیتوس. کودک با نگاه‌داشتن خصایص شتر و شیر درون خود، تعریفی جدید از نرد باختن است: «اما، برادران، بگوئید، چیست آنچه کودک تواند و شیر نتواند؟ چرا شیر ژبانه هنوز باید کودک شود؟ کودک بی‌گناهی است و فراموشی، آغازی نو، یک بازی، چرخه خودچرخ، جنبشی نخستین، آری گفتنی مقدس. «آری، برادران! برای بازی آفریدن، به «آری» گفتنی مقدس نیاز است.»

باری از انسانی تنها که گران‌ترین بارها را می‌طلبید تا پذیرفته شود و از پس این بردباری عظیم به شکوه سروری رسید و آنگاه دیگر نه بهشتی را خواهان بود، نه دوزخی، رسیدیم به او، آن که همچو یک کودک هیچ نمی‌خواست جز اراده به آفرینشی نو، آری گفتنی مقدس و به این ترتیب بازگشتی بس جاودان به آنچه کمال اراده شدن است؛ ابرانسان. ■

برای سیزیف در نظر گرفته بودند، در نهایت به نخستین دگردیسی جان او بدل شد، چراکه به قول آلبر کامو: «هیچ سرنوشتی نیست که نتوان با تحقیر بر آن پیروز شد.» فهم سیزیف از دشواری ابدی رنج خود، پایان عذابی بود که خدایان بر او روا داشته بودند. سیزیف مصداق پذیرش رضامندانه بار سنگین خود است. آری رضایت؛ رضایتی الهی از رنج، با وجود پوچی نهفته در آن.

اما انسان بزرگ نزد نیچه به همین گام بسنده نخواهد کرد. او اکنون پس از فهم این تعهد سهمگین، بر آن است تا «آزادی خود را فراچنگ آورد و سرور صحرای خود شود»؛ یک ماجراجویی پرخطر، درنده‌وار و شاهانه. او جست‌وجوگر آزادی‌ای والاتر از مسئولیت برای خویش است. او در دنج‌ترین صحراها، به دگردیسی دوم می‌رسد و به شیر بدل می‌شود. اکنون در بیشه‌زار مغرور و پرهیب گام برمی‌دارد. در اینجا نیچه، انسان - شیر را با ازدهایی رودرو می‌کند. این ازدها نمادی استعاری از «تو - باید» است. ازدها، به تعبیری قید است و قید همان ملزومات در اخلاق مسیحی. ازدها حتی می‌تواند یک بازدارنده آرمانی تفسیر شود. ازدها می‌تواند به دین، ایدئولوژی، سیاست و سنت تشبیه شود. نیچه در وصف این ازدها می‌گوید: «او جانوری است پولک‌پوش که بر هر پولکش «تو-بایدی» زرین می‌درخشد» و این همان اخلاق مسیحی است، زیرا ایده بازگشت ابدی نیچه با درهم‌شکستن شاکله و قیود اخلاق مسیحی آغاز می‌شود.

به نبرد شاعرانه شیر و ازدها برگردیم. آیا قناعت به شیر شدن و در مقام شکوه‌مندی شیرانه زیستن و تعهد سروری بر بیشه را پاس‌داشتن برای جان آزاده کفایت می‌کند؟ البته نیچه خواهد گفت: نه، ازدها آخرین خدای فریبنده‌ای است که انسان را به هر طریق «ملزم» می‌خواهد. او چه‌بسا انسان را جلال، شهرت و ثروت بخشد. پس پنجه درافکنند با او، آخرین مرحله انسان - خدا شدن است و تمهیدی بر بازگشت ابدی که تفسیر سیاسی غیرنیچه‌ای آن می‌تواند گذار از سنت به سکولاریسم و رهایی سوژگی از قید قدرت‌هایی نظیر نژاد، مذهب و... باشد. شیر با ازدها پنجه درمی‌افکند و سر آن دارد که ازدها را از پای دریاورد؛ چراکه خواهان آفرینش است و بهاری را چشم انتظار است که در آن شکوفه‌های ارزشی نو بر درخت اراده آدمی روییده باشد.

شیر: من - می‌خواهم است و ازدها تو - می‌باید. دگردیسی سوم نبردی است میان خواستن و بایستن و به یک معنا به تکینگی کودک پیوستن. نبرد شیر و ازدها اگر به کودک شدن

آن روز از فرستنده‌ای ناشناس، ایمیلی به دال رسید. ایمیل حاوی یک ویدئو بود. البته ویدئو را همان لحظه باز نکرد؛ چون دال مهندس کامپیوتر بود و می‌دانست که یک ویدئو از یک ایمیل ناشناس تا چه حد می‌تواند حاوی کدهای مخرب و فایل‌های بی‌نام و نشان تهدیدکننده امنیت سیستم باشد.

اما روز بعد که دوباره چشمش به ایمیل افتاد، نتوانست در برابر وسوسه‌اش نسبت به دیدن آن مقاومت کند. از همان نمای تازی که روی صفحه نمایش بود، می‌توانست آدمی به هیبت خودش را تشخیص دهد که رو به دوربین نشسته است. دوربین صورت را ضبط کرده بود و شانه‌ها را. دال به تصویر تاز خیره شد. هیبت آدمک تاز شبیه به خودش بود: با همان جنسیت، همان مدل مو، هیکلی مشابه و لباس‌هایی که به جرئت می‌توانست بگوید همین الان در کمندش مشابه آنها را دارد.

با تغییر دادن تنظیمات سیستم، به امید آنکه اگر فایل حاوی اطلاعات مخرب باشد، نتواند آسیبی جدی وارد کند، روی دکمه بارگیری زد و منتظر ماند تا ویدئو باز شود و بعد بدون هیچ مکتبی آن را به نمایش گذاشت. تصویر خودش بود. دال داخل ویدئو روی یک صندلی چرخان قرمز رنگ نشسته بود. چشمانش را از روی لنز دوربین برنمی‌داشت و به مخاطب این احساس را می‌داد که مستقیماً به او نگاه می‌کند. دو ثانیه که از شروع ویدئو گذشت، دهانش را باز کرد و گفت: «حواس‌تان باشد برای تهیه سبزی خورش قورمه‌سبزی از اسفناج استفاده نکنید. اسفناج باعث می‌شود خورش شما تلخ شود. هر چند استفاده از آن بسیار رایج است.» بعد تکرار کرد: «اسفناج باعث می‌شود خورش شما تلخ شود. هر چند استفاده از آن بسیار رایج است.» حالت چهره‌اش کمی عوض شد. لیخند زد. یک لیخند خیلی کوچک و دوباره همان متن را تکرار کرد: «حواس‌تان باشد برای تهیه سبزی خورش قورمه‌سبزی از اسفناج استفاده نکنید. اسفناج باعث می‌شود خورش شما تلخ شود. هر چند استفاده از آن بسیار رایج است.»

دال با دیدن ویدئو احساس کرد که دارد ذوب می‌شود. حس عجیبی به او دست داده بود. در وهله اول نمی‌دانست چرا تا آن حد شرمگین شده است. از لحاظ منطقی، انفاقی نیفتاده بود که به خاطر آن احساس شرم کند. حتی اگر فرستنده ناشناس، آن ایمیل را به هزاران نفر دیگر هم می‌فرستاد، باز هم همه می‌دانستند که این روزها با استفاده از هوش مصنوعی ساخت هر نوع محتوایی امکان‌پذیر است و سوازی این، تصویر او در ویدئو حرف بدی هم نزده بود که به خاطر آن شرمگین شود. فقط از پخت قورمه‌سبزی گفته بود. آن هم به یک مخاطب خیالی. اصلاً آن ویدئو می‌توانست صرفاً برای شوخی و خنده ضبط شده باشد. شاید کسی می‌خواست سر به سر او بگذارد. کسی که خیلی زود به کارش اعتراف می‌کرد و این ماجرا پایان می‌یافت.

در وهله دوم دال خیلی ترسید. ترس مثل یک جهنده کوچک دویا روی شانه‌اش نشست. درست کنار قلبش. ضربان قلبش تند شده بود. از چه می‌ترسید؟ اگر می‌توانست بر خودش تسلط بیابد، متوجه می‌شد چیزی برای ترسیدن وجود نداشت. آن آدمک داخل ویدئو، همان تصویر خودش، می‌توانست حرف‌های خیلی بدتری بزند. مثلاً به قتل اعتراف کند یا به یک حرکت سیاسی ممنوع. می‌توانست کسی را مسخره کند، توهین کند یا ناسزا بگوید. اما به جای همه این حرف‌ها فقط از قورمه‌سبزی گفته بود. در حقیقت از اسفناج داخل خورش که استفاده از آن را منع کرده بود. آن هم دوبار. بار اول با حالتی جدی و بار دوم با لیخندی کم‌رنگ.

اما این ویدئو را چه کسی ساخته بود؟ هدفش چه بود؟ دال با چه کسی حرف از آشپزی زده بود و اصلاً آخرین بار کی این خورش را خورده بود؟ دال با خودش حساب کرد از آخرین باری که غذایی به‌سختی خورش قورمه‌سبزی درست کرده بود، سال‌ها می‌گذشت. با آن همه کار، دیگر وقتش را نداشت و ائتلاف زمان برای خریدن، شستن، خرد کردن و سرخ کردن سبزی‌های خورش توجیه‌پذیر نبود. اصلاً سبزی‌های داخل خورش قورمه‌سبزی چه بودند؟ هر چقدر فکر کرد، یادش نیامد. در مرورگر رایانه‌اش جست‌وجو کرد: «سبزی‌های خورش قورمه‌سبزی». جواب‌ها ظاهر شدند: «جعفری، تره، گشنیز، شنبلیله و اسفناج.» البته مثل اینکه برای آخری نقطه‌نظرهای متفاوتی وجود داشت و همه اسفناج را داخل این خورش نمی‌کردند. خوب تصویر داخل ویدئو هم همین حرف‌ها را می‌زد دیگر. به نظرش احمقانه آمد. قورمه‌سبزی با اسفناج یا بی اسفناج. فکر نمی‌کرد آن قدر تفاوتی داشته باشد.

دال نمی‌خواست بیش از آن به این ماجرا فکر کند و به همین دلیل تصمیم گرفت هر چه سریع‌تر ویدئو را پاک کند، اما درست قبل از اینکه گزینه پاک کردن را فشار دهد، با خودش فکر کرد که چرا باید آن را پاک کند؟ به هر حال یک نفر آن ویدئو را با استفاده از نه یا هر نرم‌افزار دیگری ساخته بود. بنابراین فایل اصلی ویدئو یک جایی در دنیای بزرگ اطلاعات وجود داشت. البته اگر حالت خوش‌بینانه را در نظر می‌گرفت و فقط در یک جا موجود بود و تا به الان بارها پخش نشده بود. پس ویدئو را پاک نکرد و خودش را با این فکر که این ویدئو برای بازار سال شدن به‌دفعات و وایرال شدن محتوای جالبی ندارد، دلگرم کرد. در نهایت می‌توانست برای دو سه نفر از آشنایانش ماجرای جالب یا مخاطره‌انگیزی شود که آن هم به‌راحتی توضیح داده می‌شد، اما مشکل این بود که دیگر نمی‌توانست کار دیگری کند. یعنی تمایل به انجام هیچ کاری نداشت. دلش می‌خواست ویدئو را بارها و بارها نگاه کند و هر بار آن احساس شرم و در پس آن احساس ترس، کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شدند. تا جایی که دیگر نمی‌توانست وجودشان را تشخیص دهد. حتی نسبت به سازنده ویدئو هم حس کنجکاوی نداشت. فقط از تماشای تصویر خودش در حال ارائه اطلاعات دقیق آشپزی لذت می‌برد. لذتی که او را اودار کرد ویدئو را تا پایان روز هزاران بار ببیند و بعد با کمی تعلل آن را برای کسانی که می‌شناسد، بفرستد. حتی به‌شان نگوید ویدئویی است که توسط هوش مصنوعی درست شده و فقط بنویسد: «تو خورش قورمه‌سبزی رو با اسفناج درست می‌کنی یا بدون اسفناج؟ اگه اسفناج می‌ریزی به بارم بدون اسفناج امتحانش کن. راستی کی قورمه‌سبزی بخوریم؟»

قورمه‌سبزی با ai

تو خورش قورمه‌سبزی رو با اسفناج درست می‌کنی یا بدون اسفناج؟

ترگل شیرعلیان | نویسنده





هوش مصنوعی و آینده ارتباطات

شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک
با بزرگداشت هادی خانیکی و پرداختن به
جدی ترین مسئله فناوری روز همراه بود

نرگس کیانی | عضو هیئت تحریریه

شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک با موضوع «هوش مصنوعی؛ کاربردها، فلسفه و تکنولوژی»، روز شنبه ۲۸ بهمن ماه ۱۴۰۲ با ارائه مقالات و سخنرانی‌هایی در این خصوص توسط متخصصان این حوزه، در سالن همایش‌های هتل المپیک تهران برگزار شد. در این همایش که با سخنرانی سیدغلامرضا کاظمی دینان، رئیس کل باشگاه مدیریت ارتباطات یونسکو-ایران و رئیس شورای سیاست‌گذاری همایش روابط عمومی الکترونیک آغاز شد، مؤلفان ۱۰ عنوان مقاله مرتبط با موضوع همایش، به ارائه مقالات خود پرداختند. در بخشی از مراسم ابتدایی این همایش بهروز نقی‌پور، دبیر شانزدهمین همایش روابط عمومی به ارائه گزارشی از روند شکل‌گیری این همایش و برخی اقدامات انجام‌شده طی دوره‌های گذشته پرداخت. قرائت بیانیه کمیته علمی توسط محمد سلطانی‌فر، رئیس کمیته علمی همایش، دیگر بخش مراسم آغازین این همایش بود.



تقدیر و تشکر از مؤلفان سه عنوان مقاله و مدیران حامی روابط عمومی

از جمله اتفاقات رخ داده در شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک تقدیر و تشکر از ارائه‌دهندگان سه عنوان مقاله بود. طی این رویداد از ثمین خبازمیشبر برای نگارش مقاله «به‌کارگیری ابزارها و مدل‌های رضایت‌سنجی آنلاین در روابط عمومی عصر پسادیجیتال»، از امیرعلی خلیج برای نگارش مقاله «ابعاد فلسفی و انسان‌شناختی ظهور و کاربری هوش مصنوعی» و از حجت عبدالهی‌پور برای نگارش مقاله «هوش مصنوعی و ملاحظات اخلاقی» تقدیر و تشکر شد. تقدیر و تشکر از مدیران حامی روابط عمومی نیز بخش دیگری از این مراسم بود و طی آن از علی‌محمد زنگانه، استاندار استان گلستان به‌عنوان استاندار حامی روابط عمومی؛ پرهام رضایی، رئیس اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی استان البرز به‌عنوان مدیر حامی روابط عمومی و مجتبی نظری، به‌عنوان مدیر پیشکسوت روابط عمومی تقدیر و تشکر شد.

۱۰ مقاله ارائه‌شده در همایش شانزدهم

نخستین مقاله ارائه‌شده در شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک، مقاله‌ای با عنوان «تأثیرات هوش مصنوعی بر آینده ارتباطات تصویری» بود که توسط مریم سلیمی، دکترای علوم ارتباطات ارائه شد. او در بخشی از ارائه خود گفت: «هوش مصنوعی عمده حوزه‌های بصری و مرتبط با آن را متأثر کرده و با تحولات و تغییراتی مواجه ساخته و این تحولات به‌طور روزافزونی ادامه دارد. میزان تأثیر از هوش مصنوعی در حوزه‌های بصری به عواملی مرتبط است که بخشی از آن به میزان تخصصی بودن آن حوزه و سطح وابستگی اش به نقش عامل انسانی بستگی دارد. تأثیر هوش مصنوعی در ابعاد فنی و تأثیر بر روندها و فرایندها بیشتر است و هنوز در حوزه‌هایی مرتبط با بحث خلاقیت، مرتبط با مسائل احساسی و عاطفی، مسائل نیازمند به درک انسانی و... دارای تأثیرات کمتری بوده است. بخش زیادی از بهره‌گیری و تأثیرپذیری و کاربردهای آن به ویژگی‌ها و قابلیت‌های هوش مصنوعی بازمی‌گردد (ساده‌سازی و اتوماسیون فرایندها، تسهیل و سرعت‌بخشی به انجام امور و...)». در حوزه آینده شغلی، عمده نگاه‌ها در حوزه‌های مختلف بصری بر تعامل و مشارکت و همزیستی بین انسان و هوش مصنوعی و نقش مکمل این دو در خلق آثار بصری، انجام امور خلاقانه، بازتعریف مفاهیم این حوزه و... است. بر ضرورت همکاری هنرمندان با تحولات فناوری و هوش مصنوعی و ارتقای مهارت‌ها (از جمله پرآمپت‌نویسی) و تبدیل آنها به افرادی با مهارت‌های بین‌رشته‌ای تأکید می‌شود. متأثر از هوش مصنوعی نقش هنرمندان از سطح خالق صرف به سطوح نظارتی، راهبری، استراتژیک و... ارتقا یافته‌ومی‌یابد.»

سلیمی با اشاره به ژانر جدیدی با عنوان «هنر هوش مصنوعی» یا «هنر هوش مصنوعی مولد» از اختلاف‌نظرهایی که در خصوص آن و تعیین مرزهایش با هنر مولد وجود دارد، گفت و ادامه داد: «بحث هنر سایبورگ با توجه به تحولات نفوذ در مغز به یاری تراشه‌ها و... مجدداً قوت گرفته است. افزایش نگرانی‌ها از مسائل اخلاقی، تعصبات، سوگیری، تبعیض‌ها، بحث اصالت، حق مؤلف، کپی‌رایت، افزایش تولید تصاویر و ویدئوهای جعلی و... همزمان با توسعه هوش مصنوعی از جمله مباحث مطرح‌شده دیگر است. تحولات حوزه‌های بصری در آینده تعامل انسان در حرکت به سمت ارتباطات راه دور مؤثرند. در مجموع هوش مصنوعی به‌ویژه در حوزه‌های بصری دارای مزایای بسیار و در عین حال تهدیدهایی است که بعضاً نیازمند تدوین قوانین و نظارت‌های لازم هستند.» دومین مقاله ارائه‌شده در شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک مقاله «جایه‌جایی اقتدار از انسان به ماشین»، تألیف محمد سلطانی‌فر ارائه بود؛ مقاله‌ای که نویسنده آن اعتقاد داشت هوش مصنوعی در مسیر جایه‌جایی قدرت از انسان به ماشین است و این تغییرات نه تنها در مسیر ندای نیستند، بلکه در یک تحول، انقلاب و حتی جایه‌جایی کامل از انسان به ماشین حرکت می‌کنند. او در بخشی از ارائه خود با اشاره به ظهور پدیده AI و مطرح‌شدن این نگرانی جدی که آینده بشریت به کدامین سو حرکت می‌کند، افزود: «در حوزه‌های مختلف ربات‌ها و AI نقش کاستن اقتدار از انسان را کلید زده‌اند. در حوزه‌هایی مثل رانندگی، خلبانی، واسطه‌گری، بانکداری، مهندسی، پزشکی، آموزش، فروش، گردشگری، روابط عمومی‌ها، خبرنگاری و نویسندگی (GPT) chat روزنامه و کتاب و حتی رادیو و تلویزیون و هولوگرام ۶۰ درصد مشاغل فعلی از بین می‌رود. در حوزه نظامی‌گری ربات‌ها جایگزین سربازان، پهپادها جایگزین خلبان‌ها، هارپ جایگزین بمب‌ها و توپخانه‌ها و لیزر جایگزین گلوله می‌شود و...» او در پاسخ به اینکه در چنین وضعیتی چه کار باید کرد؟ ادامه داد: «دوران انتخاب گذشته است و فرصت آن نیز وجود ندارد. ما نه فرصت انتخاب داریم و نه مخالفت‌ها باعث تغییر مسیر جهان می‌شود. معنای مسئولیت اجتماعی تغییر کرده، امروز مسئولیت اجتماعی تشویق و سرعت‌بخشیدن به مسیر تکنولوژی است. اگر تأثیرگذار نباشیم، مجبور به تأثیرپذیر شدن خواهیم بود. تکنولوژی منتظر تعلل یا مخالفت کسی نمی‌ماند. خطر، تهدید، فرصت و قوت همه وجود دارد. تهدید از آن کسانی است که خود را تحدید می‌کنند. به‌سرعت گذشته را فراموش کنیم یا از آن به‌عنوان چراغی برای آینده استفاده کنیم. سنت‌ها نباید دست ما را ببندند. آواتارها امتداد بدن انسان هستند. ترسیم از اینکه به پاهای تاول‌زده خود بگوییم راه را اشتباه رفته‌ایم، راه اشتباه رفته را برگردیم. جرئت بیان اینکه در این مسیر اشتباه کرده‌ایم را داشته باشیم. شک کنیم و اگر به اشتباهات خود رسیدیم، بلافاصله اصلاح‌شان کنیم و هزینه آنها را بپذیریم. از هوش مصنوعی ترسیم، آن را در آغوش بگیریم. مخالفت‌ها راه به جایی نمی‌برد. ترسیم، انسانیت از بین نمی‌رود، ممکن است انسانیت تقویت شود. در تولید محتوی در GPT Chat حضور فعال داشته باشیم. هوش مصنوعی به ما می‌گوید آنچه تاکنون در PRها انجام داده‌ایم، دیگر راهگشا نیست. در همه رفتارهای سنتی و افکار سنتی و تکنولوژی‌ها و آدم‌های سنتی بگوییم قصد تغییر اساسی داریم.» سومین مقاله با عنوان «کاربرد هوش مصنوعی مولد در روابط عمومی» توسط حمیدضیایی‌پرور ارائه شد. در این مقاله به برخی فناوری‌ها و ابزارهای هوش مصنوعی مولد و کاربرد آنها در روابط عمومی پرداخته شد. او هوش مصنوعی مولد را شاخه‌ای از هوش مصنوعی نامید که در آن ماشین‌ها می‌توانند به‌طور مستقل محتوای جدید و منحصر‌بفرد ایجاد کنند. او همچنین پیاده‌سازی چت‌بات‌ها برای خدمات مشتریان و کال سنتر، استقرار مدل‌های جعل عمیق برای تقلید از افراد و حتی تقلید از برخی افراد خاص، بهبود و پیشرفت صنعت دوبله در سینما، تلویزیون و محتوای



آموزشی به زبان‌های مختلف، پاسخ به ایمیل‌ها، ساخت پروفایل برای دوست‌یابی، نوشتن رزومه و مقاله‌های پژوهشی، ایجاد آثار هنری واقع‌گرایانه با سبک و استایل خاص، تولید و ادیت محتوا در سراسر رسانه‌ها؛ مانند متن، ویدئو، صوت و تصویر، برنامه‌نویسی و کدنویسی، تولید شعر، داستان، لطیفه، سناریو، تولید مقاله، کتاب، تحقیق، تولید محتوای متنی، فیلم، عکس، انیمیشن، کارتون، ویدئو، خلق نقاشی‌های هنری، پوستر، طراحی گرافیکی، استفاده از نسخه شبیه‌سازی‌شده بازیگران یا دوبلورها در استودیوهای فیلم‌سازی، استفاده از نسخه صدا و تصویر هنرمندان، سیاستمداران، شخصیت‌ها و بستگان فوت‌شده و... را به‌عنوان کاربردهای اصلی هوش مصنوعی مولد برشمرد.

در ادامه بهزاد حسین عباسی به ارائه مقاله «معرفی ابزارهای کاربردی هوش مصنوعی» پرداخت و از این گفت که فعلاً در حال هضم عملکرد این ابزارها هستیم و به‌زودی مسیر این نرم‌افزارها از تغییر چهره، رنگ، لباس و کارهای جذاب فانتزی به سمت مدیریت زندگی عوض خواهد شد. او از چت‌بات‌های هوش مصنوعی، تبدیل تصویر به متن، متن به تصویر، متن به ویدئو و صدا، صدا به متن، موشن گرافی و عکس به زینویس به‌عنوان ابزارهای هوش مصنوعی مولد نام برد و به معرفی نحوه استفاده از چت‌بات چت‌جی‌بی‌تی، پرامت‌نویسی برای هوش مصنوعی، Bard Google، بهترین چت‌بات هوش مصنوعی برای ایجاد نوشتار، چت‌بات Copilot، چت‌بات ایده‌پردازی سریع، AI Perplexity، Jasper، بهترین ربات چت هوش مصنوعی برای مشاغل پرداخت.

دیگر مقاله ارائه‌شده در شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک «به‌کارگیری ابزارها و مدل‌های رضایت‌سنجی آنلاین در روابط عمومی عصر پسادیتال»، تألیف ثمین خبازمبشر بود. او از عصر روابط عمومی بر پایه رسانه‌های چاپی و رادیویی، مطبوعات، رادیو، تلویزیون و ارتباطات یک‌طرفه با مخاطبان به‌عنوان ویژگی‌های عصر کلاسیک نام برد و گفت: «با ظهور اینترنت و فناوری‌های دیجیتال، روابط عمومی به‌دنبال ارتباط دوطرفه از طریق وب‌سایت‌ها، ایمیل، وبلاگ و شبکه‌های اجتماعی و امکان ارائه بازخورد مشتریان و مخاطبان است.» خبازمبشر، روابط عمومی به‌دنبال ایجاد تجربه همه‌جانبه مشتری برای جمهوریت هدف، استفاده از هوش مصنوعی، واقعیت مجازی و واقعیت افزوده و ایجاد تجربیات کاربری همه‌جانبه و شخصی‌سازی‌شده را ویژگی‌های عصر پسادیتال دانست.

شمسین مقاله ارائه‌شده در شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک «تلفات زلزله قابل پیشگیری است: اگر غسل‌های سازمان خود را با هوش مصنوعی شناسایی کنید»، تألیف امیرحسین عسگری بودند. او از هرگونه شرایط غیرمنتظره یا مشکلی که می‌تواند بر تصویر، اعتبار یا سودآوری یک سازمان تأثیر منفی بگذارد و باعث بروز تنش در ارتباط بین سازمان و مخاطبان یا ذی‌نفعانش شود، به‌عنوان تعریف بحران یاد کرد. به عقیده او منشاء بحران می‌تواند اختلالات نرم‌افزاری و هک‌های سایبری، بحران‌های مالی و اقتصادی، حوادث طبیعی و انسانی ساخت، بحران‌های مربوط به سلامت و امنیت، مسائل نظامی و سیاسی، تحریم و آثار آن، رسوایی‌ها و مشکلات اخلاقی و مسائل مربوط به کیفیت و ایمنی محصول باشد. او با ارائه چک‌لیستی شامل مراحل پیش از بحران، حین بحران و پس از بحران به شرح این مراحل پرداخت. او با اشاره به آنچه باید در مرحله پیش از بحران صورت بگیرد، از تشخیص تصویر سازمان در افکار عمومی و پیدا کردن گسل‌های بحران‌خیز، به‌کارگیری سامانه سوشال لیسنینگ جهت تسلط بر رسانه‌ها و افکار عمومی، تعیین و تشکیل تیم مدیریت بحران شامل افراد کلیدی و متخصص، تدوین پلن جامع مدیریت بحران، شامل سناریوهای مختلف بحرانی، مانورهای آمادگی و دوره‌های آموزشی برای همکاران به‌خصوص برای ساعات اولیه بحران و ایجاد فهرست (بانک داده) ارتباطی شامل خبرنگاران، رسانه‌ها و اینفلوئنسرهای حوزه کاری یاد کرد. همچنین فعال‌سازی تیم مدیریت بحران و مرکز کنترل، ارزیابی فوری و به‌نگام میزان فراگیری بحران، واکنش سریع و شفاف از طریق رسانه‌های جمعی و اجتماعی هدف (متناسب با میزان فراگیری)، رصد مداوم و مدیریت اخبار در رسانه‌های اجتماعی و جمعی، اطلاع‌رسانی مرحله‌به‌مرحله درباره اقدامات انجام‌شده جهت جلوگیری از خلاء رسانه‌ای و پیاده‌سازی اقدامات اضطراری برای حفظ فعالیت‌های حیاتی سازمان را مراحل پیش رو و حین بحران دانست.

آنچه به عقیده امیرحسین عسگری پس از بحران می‌بایست صورت بگیرد، شامل بررسی و تحلیل داده‌محور براساس کلان‌داده و هوش مصنوعی، ایجاد گزارشی شفاف و دقیق از بحران و پاسخ‌های ارائه‌شده به‌عنوان مطالعه موردی برای آینده، بازشناسی گسل‌ها و ترک‌های تصویر سازمان در افکار عمومی و رسانه‌ها، طراحی و تدوین استراتژی‌های بازبانی وجهه و اعتبار سازمانی در افکار عمومی، ارتباط با ذی‌نفعان و آگاهی‌رسانی در مورد اقدامات اصلاحی، بررسی و به‌روزرسانی پلن‌ها و آمادگی‌های مدیریت بحران بر مبنای تجارب به‌دست‌آمده و پیگیری مسائل مالی و حقوقی ناشی از بحران و انجام تعهدات می‌شود.

هفتمین مقاله ارائه‌شده در شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک مقاله «آموزه‌هایی از فلسفه تکنولوژی برای متخصصان ارتباطات» تألیف امیرحسین موسوی بود. موسوی تمامی تکاپوهای انسانی برای تغییر جهان در جهت مطلوب خود را به‌عنوان تعریف تکنولوژی ارائه داد و از نگاه کسانی که جبرانگاران یا خنثی به مفهوم تکنولوژی نظر می‌اندازند، گفت. او شش آموزه از کرانزبرگ و فیلسوفان عقلانیت نقاد را با شنودگانش در میان گذاشت. آموزه‌هایی که بر اساس آنها تکنولوژی نه خوب است و نه بد؛ اما خنثی هم نیست. معمولاً ابداعات نیاز ایجاد می‌کنند و نه برعکس، تکنولوژی‌های جدید، بستندگی یا بازاریابی جدیدی از قدیمی‌ترها هستند، تکنولوژی ممکن است در بدو امر صرفاً یک موضوع فنی باشد، اما در مرحله به‌کارگیری، گسترش یا انتقال، مؤلفه‌های غیرفنی در سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌های مرتبط، اولویت پیدا می‌کند. تمام تاریخ، به امروز ما مرتبط است، اما تاریخ تکنولوژی از همه چیز مرتبط‌تر است و پیشرفت گونه انسان از همان ابتدا به‌طور جدایی‌ناپذیری با تحولات تکنولوژیک در هم‌تنیده بود و آینده انسان نیز در گرو همان است و این تحولات وابسته به انتخاب‌های امروز ماست. «رمزگشایی از اسرار ارتباط مؤثر با استفاده از رفتارشناسی مدل جهانی دیسک» نوشته علی مصریان هشتمین مقاله ارائه‌شده در شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک بود. او واژه دیسک را ترکیبی از چهار بُعد رفتار طبیعی انسان: تسلط‌گرا (dominance)، تأثیرگذار (influence)، ثبات‌گرا (steadiness) و قانون‌محور (conscientious) دانست و سه نکته مهم را مطرح کرد که الگوهای رفتاری، خوب و بد ندارد، الگوهای رفتاری قابل تغییر است و همه انسان‌ها ترکیبی از چهار الگوی مذکور هستند. او در ادامه به بررسی رابطه میان هوش مصنوعی و رفتارشناسی



با توسعه نرم‌افزارها و ابزارهای هوش مصنوعی در حال افزایش است، پیام صحیح و واقعی را از پیام جعلی، سخت و پیچیده تشخیص دهد و این امر در نهایت می‌تواند موجب از دست رفتن اعتماد میان افراد، رسانه‌ها، شرکت‌ها و حتی دولت‌ها شود که برای صنعت/بازار تبلیغات و روابط عمومی از اهمیت بسیاری برخوردار است. پیشنهاد می‌شود نظریه‌پردازان، کارگزاران تبلیغات و روابط عمومی و سیاستمداران با سرعت بیشتری به ارائه چارچوبی منطقی، حرفه‌ای و قانونی برای استفادهٔ بهینه از دستاوردهای هوش مصنوعی و دوری‌جستن از نارسایی‌های آن بپردازند.»

«ارائه‌های نسل پنجم و روابط عمومی هوشمند کوآنتومی» تألیف سعیدرضا عاملی، دهمین و آخرین مقاله‌ای بود که در شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک ارائه شد.

فناوری همه‌جانبه عصر حاضر

بخش دیگری از شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک به پیل تخصصی «هوش مصنوعی و آیندهٔ انسانی» با حضور علی ورامینی، سردبیر ماهنامهٔ مدیریت ارتباطات؛ معصومه تقی‌زادگان، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ مینا والی، هم‌پنیاگذار کارخانه نوآوری رسانه راه‌کار و محمد رهبری، پژوهشگر شبکه‌های اجتماعی اختصاص داشت. مینا والی در بخشی از این پیل گفت: «هوش مصنوعی احتمالاً فناوری همه‌جانبه عصر حاضر است، مانند الکتروسیته که تمام صنایع موجود در عصر خود را تحت تأثیر قرار داد. برخی نگران کاربردهای هوش مصنوعی در صنایع گوناگون و آیندهٔ شغلی خود هستند؛ از جمله روزنامه‌نگاران و تولیدکنندگان محتوا. دسامبر گذشته، نیویورک‌تایمز در دادگاهی در منهن شکایتی علیه اپن‌آی‌آی و مایکروسافت تنظیم کرد که در آن ادعا کرده بود، میلیون‌ها مقالهٔ آن با دور زدن قانون کپی‌رایت برای آموزش چت‌بات‌های این شرکت استفاده شده‌اند. نگرانی این است که همین چت‌بات‌ها در آینده روزنامه‌نگاری را از بین ببرند؛ گرچه در حال حاضر سیستم‌های هوش مصنوعی دانش گسترده‌ای ندارند و احتمالاً فعلاً فقط جایگزین آن بخش از فعالیت‌های رسانه‌ای شوند که وظایف ساده و غیرپیچیده‌ای دارند.» همچنین معصومه تقی‌زادگان با اشاره به درهم آمیختگی فرهنگ و تکنولوژی به نقش تکنولوژی در تجربه، شناخت و درک انسان کنونی اشاره کرد و افزود: «مفهوم تکنوفرنک به شناخت تأثیر ایده‌های علمی بر درک ما از جهان طبیعی و اینکه چگونه پیشرفت‌های تکنولوژیک بر نگرش ما از کار، هنر، فضا، زبان و بدن انسان تأثیر گذاشته است، می‌پردازد.» محمد رهبری هم با اشاره به اینکه با سلطهٔ هوش مصنوعی، دنیای ما ۵ تا ۱۰ سال آینده بسیار متفاوت از امروز خواهد بود، اشاره کرد: «همین حالا هم در استفاده از فناوری‌ها، برخی افراد کمتر از گوگل و بیشتر از چت‌بات‌هایی نظیر ChatGPT استفاده می‌کنند و هوش مصنوعی همین حالا نیز شبکه‌های اجتماعی را تحت تأثیر خود قرار داده است.» علی ورامینی نیز با اشاره به مفهوم «ویران‌شهر موعود» از بازنمایی این ویران‌شهر زیر سلطهٔ پیشرفت‌های تکنولوژیک از جمله هوش مصنوعی در آثار هنری مانند فیلم‌های سینمایی «Her» (او) یا سریال «Black Mirror» (آینهٔ سیاه) گفت و اشاره کرد: «هوش مصنوعی از داده‌هایی استفاده می‌کند که سال‌ها در جهان انباشت شده و این داده‌ها قطعاً شامل سوگیری است و فهمی سوگیرانه از انسان مسلط را منتقل می‌کند و هوش مصنوعی نیز بر مبنای همین داده‌های سوگیرانه رشد پیدا می‌کند و گسترش می‌یابد.»



دیسک پرداخت و از طراحی سیستم‌های هوشمندی گفت که قادر به درک و تعامل با انسان‌ها باشد و از الگوها و داده‌های رفتاری دیسک استفاده کند. او از جذب نیروی انسانی با هوش مصنوعی بر اساس مدل دیسک نیز حرف زد و تحلیل و بررسی دقیق رزومه‌ها و اطلاعات مرتبط با متقاضیان کار، انجام مصاحبه‌های عمقی و متفاوت با کارجویان با استفاده از روش‌های پردازش زبان طبیعی، تحلیل صوتی و لحن و کلام افراد و تطبیق با رفتارشناسی دیسک، شناخت الگوها و ویژگی‌های مورد نیاز برای یک شغل خاص با استفاده از الگوریتم‌ها و روش‌های دقیق رفتارشناسی، تسریع در فرایند استخدام کارآمدتر و عادلانه‌تر و فرآیند جذب افراد در شغل مرتبط با تیپ شخصیتی خود را به‌عنوان مزایای جذب نیروی انسانی با هوش مصنوعی بر اساس مدل دیسک برشمرد.

نهمین مقاله ارائه‌شده در شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک مقاله «کارکردها و کژکارکردهای استفاده از هوش مصنوعی در فرایند تبلیغات و روابط عمومی» بود که توسط آرین عظیمی ارائه شد. مقاله او شامل پنج بخش مروری بر چند خبر، انواع هوش مصنوعی و جایگاه آن در تبلیغات و روابط عمومی، فرایند عمومی تبلیغات و روابط عمومی، کارکردها و کژکارکردهای هوش مصنوعی و نتیجه‌گیری و پیشنهادها بود. او فرایند عمومی تبلیغات و روابط عمومی را شامل شناخت مسئله، تحلیل موقعیت، طراحی راهبرد، ایده‌پردازی و خلاقیت، تولید انواع محتوا، انتشار در رسانه‌ها و ارزیابی اثربخشی برشمرد و به بررسی کارکردها و کژکارکردهای هر کدام پرداخت.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد او نیز از این قرار بود: «دستاوردهایی از قبیل سرعت بی‌مانند و شدت نفوذ این تحول در صنعت تبلیغات و روابط عمومی باعث شده است تا در عین داشتن دستاوردهای کهن‌نظیری مانند صرفه‌جویی در زمان، مبلغ، کمیت و کیفیت خلق، تولید و انتشار انواع محتوایی که به‌صورت کاملاً شخصی‌سازی شده قابلیت مخابره در مقیاس کلان را دارد، نگرانی‌هایی را به‌خصوص از جنبهٔ حفظ حریم خصوصی، سوگیری و تبعیض در الگوریتم‌های هوش مصنوعی و نیز مخابرهٔ پیام‌های جعلی در رسانه‌های ارتباطی مختلف ایجاد کند؛ زیرا می‌تواند سرنوشت بسیاری از افراد و برنده‌ها را مضمحل کند و با دقت و ظرافتی که هرروزه

نکوداشت یک عمر پژوهشگری و معلمی

شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک در حالی برگزار شد که دست‌اندرکاران آن طبق روال سال‌های گذشته در بخشی از همایش به تقدیر از چهره‌های حوزهٔ ارتباطات و روابط عمومی پرداختند. چهرهٔ تقدیرشده در شانزدهمین دورهٔ این همایش هادی خانیکی، یکی از نام‌آشناترین‌های حوزهٔ ارتباطات و فرهنگ بود که با حضور استادانی چون محمد مهدی فرقاتی، محمد سلطانی‌فر، داود زارعیان، سیدغلامرضا کاظمی‌دینان، امیرعباس تقی‌پور، مهدخت بروجدی، احمد میرعبادینی و بیتا شاه‌منصوری به پاس ۲۰ سال تلاش علمی و عملی در حوزهٔ ارتباطات و رسانه مورد تقدیر قرار گرفت.

در ابتدای این مراسم مهدی محسنیان‌راد، ضمن برقراری تماسی تصویری با حاضران در نشست، به بیان برخی خصوصیات اخلاقی و علمی خانیکی پرداخت.

در ادامه مهدی فرقاتی خانیکی را شاخص‌ترین چهره‌های دانست که همیشه به ضرورت گفت‌وگو، جستجو و آدایش پرداخته و هرگز از بسط آن حتی در سخت‌ترین روزها غافل نشده است. فرقاتی با اشاره به دوستی ۴۰ ساله‌اش با هادی خانیکی و بهبودی خانیکی از بیماری سرطان که اخیراً به آن مبتلا شده بود، این فیق ۴۰ ساله را به بی‌تی از حافظ مهمان کرد: «هر آن که جانب اهل خدا نگه دارد/ خدای در همه حال از بلا نگه دارد». هادی خانیکی در سخنانی کوتاه گفت: «من از هر کدام از مقالاتی که در این همایش شنیدم، نکاتی جدید آموختم و ای کاش فرصتی برای یادداشت‌برداری از آنها نیز فراهم بود، چرا که ما از نسل نبردداران از آنچه می‌شنویم، هستیم و این گونه بهرهٔ بیشتری می‌بریم. من صدقاً آنچه در این مراسم بزرگداشت گفته شد، نیستم، اما از امیرعباس تقی‌پور، برگزارکنندهٔ این مراسم سپاسگزارم؛ چرا که معتقدم نکوداشت‌هایی که او از اولین دورهٔ همایش روابط عمومی الکترونیک تاکنون در قالب این رویداد برگزار کرده، موجب شناساندن چهره‌هایی ارزنده به نسل‌های آینده شده است.»

خانیکی به شوخی گفت «نکوداشت، بی‌تعرف ختم انسان‌های زنده است و برای کسانی که هنوز زنده‌اند، برگزارش می‌کنند» و ادامه داد: «بهر حال حرف مهم نکوداشت‌ها آن است که نخست سرمایه‌های اجتماعی‌مان را مجدداً به یادمان بیاورد و دوم اینکه پیامی هم به این سرمایه‌ها بدهد. مثالی می‌زنم و روایتی می‌کنم. هنگامی که امیرعباس تقی‌پور از من خواست برای آغاز دهمین هفتهٔ روابط عمومی در اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۱ پیامی ارسال کنم، من در حال شیمی‌درمانی بودم، اما صحبت تصویری با دوستان حاضر در آن رویداد هم مرا مجدداً بیدار آنها آورد، هم تالپ‌آوری‌ام را بالاتر برد.»

رونمایی از کتاب «کاربست تفکر انتقادی در رسانه‌های نوین»، نوشتهٔ لوتیس وان با ترجمهٔ محمدرضا رسولی و پویا نعمت‌اللهی یکی دیگر از بخش‌های شانزدهمین همایش روابط عمومی الکترونیک بود.



زندگی توام با تندرستی

طرح **لیام** بیمه پارسیان
طرح مشترک بیمه‌ی زندگی و درمان

مرکز ارتباطات: ۰۲۱ ۸۲۵۹
www.parsianinsurance.ir
club.parsianinsurance.com





BAHMAN
شرکت بهمن دیزل

BAIC X9



قدرت، کیفیت و ویژگی‌هایی که تجربه نکرده‌اید

پرداخت تسهیلات تا سقف ۶ میلیارد تومان

ویژه پذیرندگان دستگاه‌های کارتخوان متصل به حساب‌های

بانک توسعه تعاون

طرح پایانه طلایی



برای کسب اطلاعات بیشتر به شعب بانک توسعه تعاون مراجعه نمایید.

www.ttbank.ir

مرکز تماس مشتریان: ۰۲۱-۶۴۳۸۰۰۰۰



بانک توسعه تعاون
TOSE'E TA'AVON BANK



فرخنده باد بر شما مقدم

بهرک آرزوی نوروز



با آرزوی سلامتی و برکت روزافزون برای همگان به استقبال بهار می‌رویم؛ امیدواریم سال ۱۴۰۳ سالی سرشار از صلح و آرامش، همراه با رونق اقتصادی و رفاه اجتماعی بوده و مانیز در کنار سایر فعالان اقتصادی نقش موثری در توسعه کشور و رونق کسب‌وکار آنان داشته باشیم.

مجمع چاپ سردی

با اطمینان خاطر
کارهای چاپی خود را به ما بسپارید.

مجمع چاپ سردی برگزیده ۴ دوره متوالی جشنواره صنعت چاپ
آماده همکاری با کلیه ناشران محترم می باشد.

آتلیه طراحی

واحد طراحی گرافیک مجمع چاپ سردی با بهره گیری از خلاقیت طراحان جوان و شناخت سلیقه روز جهانی، مشاور مشتریان محترم در ایده پردازی خلاقانه بوده و به عنوان یک مجری ماهر در به تصویر کشیدن تصورات ذهنی شما ایفای نقش می نماید.

لیتوگرافی دیجیتال

این بخش مجهز به دستگاه جدید پلیت ستر creo و دستگاه خروجی ایمج ستر بوده و با انجام دقیق و سریع فرم بندی، تهیه پلیت مورد استفاده برای بخش چاپ را عهده دار می باشد.

چاپ افست

تجهیزات این بخش عبارت است از:
- یک دستگاه دو ورقی چهار رنگ SM 74
- یک دستگاه دو ورقی پنج رنگ SM 74
- یک دستگاه دو ورقی دو رنگ رولند
- دستگاه برش دیجیتال پلار EM 92
بخش چاپ افست با ظرفیت تولید ۴۰۰/۰۰۰ نسخه در شبانه روز در حال حاضر مشغول ارائه خدمات به مشتریان گرامی می باشد.

چاپ دیجیتال

واحد چاپ دیجیتال این مجمع به عنوان مکمل کارآمد بخش افست، در تولیدات چاپی تیراژ پایین، متوسط و چاپ عریض ایفای نقش می نماید. سرعت و کیفیت بالای تجهیزات مدرن این بخش جدید منحصر بفرد می باشد.

صحافی

واحد صحافی این مجمع با بهره گیری از ماشین آلات جدید و نیروی کار متخصص به صورت منظم، کلیه نیازهای مشتریان محترم به مراحل پس از چاپ را پاسخگو می باشد.

ماشین آلات واحد صحافی:

دو دستگاه خط کامل چسب گرم ۱۲ خانه
ترتیب با ۹ و ۵ گیره چسب با سه طرف بر
خط کامل مجله دوزی (مفتول لوپ و ساده) ۶ خانه
ترتیب با سه طرف بر
سایت کامل جلد سازی سخت
خط کامل پانچ و فنر
سه دستگاه ورق تا کنی آپارات افستی سه ورقی اشتال

www.sarmadiprint.com

نشانی: خیابان انقلاب، پل چوبی، مقابل ایستگاه BRT، شماره ۲۰۳ و ۲۰۵

۷۷۵۳۸۳۰۹ - ۷۷۵۰۲۷۹۸ - ۷۷۵۰۳۸۶۵

سرمدی ۰۹۱۲۱۴۷۰۳۸۴ - بیات ۰۹۱۲۷۰۹۲۰۰۳

انتشارات سیمای شرق

انتشارات سیمای شرق،

ناشر تخصصی کتاب‌های ارتباطات، روابط عمومی و رسانه



کتاب‌های سیمای شرق را از «مآنلاین» تهیه کنید

www.maonline.ir



شیلر؛ تمایزی ماندگار



بیجه الیز

تولید ایمن و پاک از معدن تا شمش فولادی



www.Sisco.Midhco.com

شرکت فولاد سیرجان ایرانیان
SISCO
روابط عمومی و امور بین الملل



[sisco.ir](https://www.instagram.com/sisco.ir)



MIDHCO



ماهنامه مدیریت ارتباطات به شما کمک می کند که از جهان جدید، جهان ارتباطات سر در بیاورید.



بیش از ۱۳ سال انتشار پیوسته ماهنامه تخصصی حوزه ارتباطات، رسانه، روابط عمومی و...

**مدیریت
ارتباطات**
ماهنامه تحلیلی، آموزشی و اطلاع‌رسانی روابط عمومی و ارتباطات



۲۰

هزار میلیارد ریال
تأمین منابع مالی

اجرای طرح های سرمایه گذاری در مناطق کمتر توسعه یافته

استفاده از روش های نوین تأمین منابع مالی در شرکت گسترش سوخت سبز زاگرس برای اجرای مراحل پایانی طرح تولید بیواتانول سوختی در استان کرمانشاه و شروع طرح مشابه در استان کهگیلویه و بویراحمد در قالب شرکت سهامی عام پروژه (برای اولین بار در کشور) و پذیره نویسی عمومی به میزان ۲۰ هزار میلیارد ریال از طریق بازار سرمایه

• جلب مشارکت (شرکتهای چادرملو) **۵۶%** (و توسعه معادن و فلزات) **۱۹%** در اجرای طرح تولید تایلر در استان سیستان و بلوچستان و انجام کلیه تشریفات قانونی انتقال سهام

شتابدهی به توسعه صنایع پیشرفته

• برنامه ریزی برای بهره برداری از خط تولید انواع بیوایمپلنت در استانهای کرمانشاه و تهران - شمس آباد
• انعقاد تفاهمنامه با معاونت علمی، فناوری و اقتصاد دانش بنیان ریاست جمهوری به منظور استفاده از امکانات شهرک تحقیقاتی کاوش در زمینه تسهیل و هم افزایی پروژه های کلان، ترغیب نگاه ها برای سرمایه گذاری در حوزه های فناورانه و نوآورانه و مشارکت در ایجاد و توسعه زیرساخت های مورد نیاز زیست بوم فناوری

• برگزاری دومین رویداد ملی صنعت دانش بنیان با حضور معاون علمی و فناوری ریاست جمهوری، وزیران صمت، علوم، ارتباطات و کشور، شهردار تهران و نیز بیش از ۶۰۰ نفر از مدیران، صاحب نظران و کارشناسان صنعت کشور و برگزاری نمایشگاه جانبی رویداد با حضور ۱۲ شرکت دانش بنیان

• تسهیل گری شرکت های دانش بنیان و واحدهای صنعتی در طرح رسوخ فناوری در صنعت به تعداد ۱۹ مورد در سال ۱۴۰۲ **۲۹۸**
• انجام مطالعات طرح فناوری احیای اقلیم (طرح انتقال آب)

مورد تسهیلگری در طرح رسوخ فناوری در صنعت از ابتدا

اقدامات صنایع حمل و نقل

معرفی **۷۹۹,۴۴۸**
دستگاه برای شماره گذاری

اسقاط **۵۰,۶۰۵**
دستگاه خودرو توسط ستاد نوسازی

- طرح نوسازی ناوگان و اسقاط خودروهای فرسوده
- انجام مطالعات طرح ساخت قطعات موتور هواپیما

• امضای توافقنامه همکاری با شرکت **Russian Helicopters** برای ایجاد خط تولید بالگرد کاموف ۲۲۶ تی به ظرفیت ۲۴ فروند در سال

• ثبت رکورد تعمیر شناور غول پیکر افرامکس ۱۱۳ هزار تنی طی ۱۵ روز در مجتمع کشتی سازی و صنایع فراساحل (ایزوایکو)

بازسازی، نوسازی واحدهای صنعتی و ارتقای تولید و بهره وری

عارضه یابی واحد صنعتی تأیید شده برای بازسازی و نوسازی و معرفی به مراجع ذیربط برای تأمین منابع مالی

۱۰۲

- بازسازی و نوسازی واحدهای صنعتی
- بازسازی و نوسازی خط بافندگی و تکمیل خط چاپ و رنگرزی شرکت گسترش صنایع بلوچ در استان سیستان و بلوچستان
- اتخاذ راهبرد جایگزینی و افزایش تولید محصولات دارای ارزش افزوده بالا توسط مجتمع صنعتی اسفراین با هدف سودآوری

ارتقای مهارت های سازمانی و توسعه مدیریت حرفه ای

- برگزاری ۲۶مین همایش شرکت های برتر ایران
- برگزاری ۲۱مین همایش ملی تعالی سازمانی به منظور تقدیر از مدیران شرکت های برتر
- برگزاری ۱۹مین کنفرانس بین المللی توسعه منابع انسانی



شرکت خودروسازی زامیاد

تولیدکننده انواع خودروهای تجاری

 WWW.ZAMYAD.IR

 [ZAMYAD.IR](https://www.instagram.com/zamyad.ir)

۳۰۸ هزار فروشنده

در دیجی کالا حضور دارند و محصولات خود را به سراسر کشور ارسال می‌کنند.



۲۴۴ میلیارد تومان

بالاترین فروش یک فروشنده در سال ۱۴۰۱

۳۶۰ میلیون تومان

متوسط فروش هر فروشنده فعال در سال ۱۴۰۱

